

وَمِنْ وَصِيَّتِهِ لِعَلِيٍّ السَّلَامَةُ

لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام، كَتَبَهَا إِلَيْهِ «بِحَاضِرَيْنِ» عِنْدَ أَنْصَرِافِهِ مِنْ صَفِينِ

از وصایا و سفارشهای امام عليه السلام است

که به امام حسن مجتبی عليه السلام در حالی که در سرزمین حاضرین^۱ (نزدیک

شام) هنگام بازگشت از صفین بود، نگاشت^۲

۱. این واژه گاه به صورت تشبیه (بافتح راء) و گاه به صورت جمع (با کسر راء) خوانده شده. در صورت اول اشاره به مکانی است که در میان حلب و قنسرین از اراضی شام واقع شده و در صورت دوم ممکن است اشاره به همان مکان به اعتبار حضور اقوام مختلف در آنجا باشد.

۲. سند نامه:

این نامه به گفته نویسنده مصادر نهج البلاغه، از مشهورترین نامه‌ها و وصایای امام امیر مؤمنان عليه السلام است که گروهی از برجسته‌ترین دانشمندان اسلام آن را پیش از تولد سید رضی در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ از جمله مرحوم کلینی در کتاب الرسائل و مرحوم حسن بن عبدالله عسکری (از اساتید شیخ صدوق) در کتاب الزواجر والمواعظ و نویسنده عقد الفرید در دو بخش از کتاب خود در باب مواعظ الایماء للابناء و نویسنده کتاب تحف العقول، حسن بن علی بن شعبه در ضمن سخنان امیر مؤمنان علی عليه السلام. شیخ صدوق نیز بخش‌هایی از آن را در دو جای کتاب من لا یحضر آورده است. بعد از سید رضی نیز گروه کثیری آن را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند. مرحوم سید بن طاووس در آخر کتاب کشف المحجّة، ضمن بیان این وصیت‌نامه با اسناد متعددی آن را نقل می‌کند. مجموعه اسنادی که بزرگان برای این نامه ذکر کرده‌اند به شش سند بالغ می‌شود (و از مجموع این اسناد و نقل این همه بزرگان به خوبی روشن می‌شود که در انتساب این نامه به امیر مؤمنان علی عليه السلام جای هیچ‌گونه تأملی نیست. اضافه بر اینکه محتوای آن نیز به قدری عالی است که صدور آن از غیر امام معصوم امکان ندارد) (مصادر نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰۷-۳۱۱).

نامه در یک نگاه

این وصیت نامه که بعد از نامه مالک اشتر طولانی ترین نامه های امام علیه السلام در نهج البلاغه است، یک دوره کامل درس اخلاق، تهذیب نفس، خودسازی، تربیت نفوس و سیر و سلوک الی الله است و در حقیقت از سی بخش تشکیل می شود.

امام علیه السلام در بخش اول، خود و فرزندش را به عنوان نویسنده نامه و مخاطب آن با عباراتی بسیار پرمعنا که با روح مجموع نامه هماهنگ است معرفی می کند. در بخش دوم، نامه را به عنوان وصیت پدری دلسوز و پر محبت برای فرزندی که شدیداً مورد علاقه پدر است می نگارد.

در بخش سوم تا بخش دهم، وصیت به تقوا، بررسی تاریخ پیشینیان، توصیه به احتیاط در همه امور و تفقه در دین و شکیبایی در برابر مشکلات و توکل بر خداوند و سپردن کارها به دست او و توجه به این حقیقت که قلب و روح جوان آماده پذیرش هر گونه تعلیماتی است و تأکید بر این معنا که پدرت تجربیات عمر خود را بدون زحمت در اختیار تو می گذارد و سپس توصیه به آشنایی هر چه بیشتر به کتاب خدا و حلال و حرام الهی و سرانجام به اقتدا کردن به سنت صالحات پیشین و لزوم پرهیز از شبهات، توصیه می کند.

در بخش یازدهم تا بخش بیستم نخست از فزونی مجهولات انسان در برابر معلومات و هشدار نسبت به هرگونه انحراف از حق و تأکید بر پیروی از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و اینکه هیچ کس بدون تاسی بر او به جایی نمی رسد سپس تأکید بر مسأله توحید و شرح بخشی از صفات خداوند و آنگاه ترسیم ناپایداری دنیا با ذکر یک مثال زیبا سخن می گوید.

سپس این درس را به فرزند دلبندهش می آموزد که خود را میزان داوری برای دیگران قرار دهد؛ آنچه را برای خود می پسندد برای آنها بپسندد و آنچه برای

خود نمی‌پسندد برای دیگران نپسندد. آن‌گاه از آفات اخلاقی مهمی؛ مانند خودبینی سخن می‌گوید و خدمت به خلق را به عنوان زاد و توشه‌ای مهم برای آخرت می‌شمرد و نسبت به راه پر پیچ و خمی که در مسیر آخرت است هشدار می‌دهد. از اهمّیت دعا و اینکه کلید همه خیرات و برکات است به طور مشروح سخن می‌گوید و هدف آفرینش انسان را که همان زندگی جاویدان آخرت است نه چند روزه زندگی بی‌حاصل دنیا، برای فرزندش روشن می‌سازد.

در بخش بیست و یکم تا سی‌ام یاد مر را وسیله بیداری می‌شمرد و از پیمودن راه دنیا پرستان برحذر می‌دارد، از گذر سریع و ناخواسته عمر سخن می‌گوید و راه‌های تهذیب نفس و پرهیز از آرزوهای دور و دراز را نشان می‌دهد و در ضمن، یک سلسله مسائل مهم اخلاقی را بر می‌شمرد و بر آن تأکید می‌ورزد. آن‌گاه از طرز معاشرت با برادران دینی سخن می‌گوید و نکات مهمی را در این زمینه یادآور می‌شود. بر حفظ حقوق مردم و نیکی به برادران مسلمان تأکید می‌کند. سپس اندرزهای مهمی در زمینه حریص نبودن برای به دست آوردن روزی، بحث می‌کند. پس از آن، بخشی از مسائل مهم مربوط به حفظ حرمت زنان و رفتار صحیح با آنها را یادآور می‌شود. سپس از مسائل مربوط به مدیریت زندگی و تقسیم کار در میان افراد سخن می‌گوید و سرانجام با توصیه به سپردن خویشتن به خدا و درخواست خیر دنیا و آخرت از او، نامه را پایان می‌دهد.

با توجه به آنچه گفته شد، خوانندگان عزیز تصدیق می‌کنند که تا چه حد محتوای این نامه از نظر تربیت نفوس، فوق‌العاده دارای اهمّیت است.

نکته دیگری که توجه به آن در اینجا لازم است این که مخاطب در این نامه، طبق غالب متون نهج‌البلاغه، امام حسن مجتبی علیه السلام است و در اکثر طرق این نامه (که به گفته علامه تستری در شرح این نامه به پنج طریق بالغ می‌شود) مخاطب آن حضرت است و تنها در یکی از طرق روایت این نامه، مخاطب محمد بن حنفیه شمرده شده است. بعضی از شارحان تأکید بر مطلب دوم دارند که

مخاطب محمد بن حنفیه است و ظاهراً دلیلشان این است که بعضی از تعبیرات این نامه نسبت به مخاطب خود با مقام عصمت امام سازگار نیست در حالی که می‌دانیم این‌گونه تعبیرات در مقام اندرز و نصیحت پدران به فرزند، مطلبی رایج است. مهم این است که گرچه مخاطب در این نامه یک نفر است؛ ولی هدف همه شیعیان و مسلمانان جهان، بلکه همه فرزندان آدم‌اند؛ گویی امام علیه السلام به عنوان پدر همه انسان‌ها سخن می‌گوید و مخاطبش امام حسن علیه السلام به عنوان همه فرزندان، مورد نظر است.

اینکه بعضی گفته‌اند امام علیه السلام با توجه به مقام والای امامت و عصمت نیاز به نصیحت و اندرز ندارد اشتباه بزرگی است، زیرا مقام والای امامت و عصمت هرگز با تأکید بر مسائل مهم اخلاقی منافات ندارد. به همین دلیل در آن زمان که امام علیه السلام در بستر شهادت افتاده بود فرزندانش امام حسن و امام حسین علیه السلام را با نام، مخاطب قرار داد و دستوراتی به آنها فرمود که از آن غافل نبودند.

نیز آنچه بعضی گفته‌اند که امام حسن علیه السلام در زمان صدور این نامه بیش از سی سال داشت و با تعبیری که در این نامه آمده که می‌فرماید: قلب جوان آماده پذیرش هرگونه تعلیمات است، سازگار نیست، اشتباه است؛ زیرا انسان در سن سی سالگی هنوز جوان است. علاوه بر این، اشاره شد که مخاطب در این نامه همه انسان‌ها به عنوان فرزندان امیر مؤمنان علی علیه السلام هستند.

شایان توجه اینکه در کتاب الامامة والسیاسة آمده است در داستان سقیفه هنگامی که ابو عبیده جراح می‌خواست امیر مؤمنان علی علیه السلام را از خلافت کنار بزند گفت: «يَا بَنَ عَمِّ إِنَّكَ حَدِيثُ السِّنِّ وَهُوَ لَأَيُّ مَشِيخَةٍ قَوْمِكَ؛ عموزاده تو هنوز جوانی و اینها (ابوبکر و امثال او) پیرمردان با تجربه قوم تو هستند^۱ و می‌دانیم امام علیه السلام در آن زمان بیش از سی سال داشت.

بخش اول

مِنَ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُقَرِّ لِلزَّمَانِ، الْمُدْبِرِ الْعُمْرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا، السَّاكِنِ
مَسَاكِنِ الْمَوْتَى، وَالظَّاعِنِ عَنْهَا غَدًا؛ إِلَى الْمَوْلُودِ الْمُؤَمَّلِ مَا لَا يَدْرِكُ، السَّالِكِ
سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضِ الْأَسْقَامِ، وَرَهِينَةِ الْأَيَّامِ، وَرَمِيَةِ الْمَصَائِبِ، وَعَبْدِ
الدُّنْيَا، وَتَاجِرِ الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَايَا، وَأَسِيرِ الْمَوْتِ، وَحَلِيفِ الْهُمُومِ،
وَقَرِينِ الْأَحْزَانِ، وَنُصْبِ الْأَفَاتِ، وَصَرِيحِ الشَّهَوَاتِ، وَخَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ.

ترجمه

این نامه از سوی پدری (دلسوز و مهربان) است که عمرش رو به پایان است، او به سخت‌گیری زمان معترف و آفتاب زندگی‌اش رو به غروب (و خواه ناخواه) تسلیم‌گذشت دنیا (و مشکلات آن) است، همان کسی که در منزلگاه پیشینیان که از دنیا چشم پوشیده‌اند سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد. این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و چشم از جهان فرو بستند) کسی که هدف بیماری‌ها و گروگان‌روزگار، در تیررس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور، بدهکار و اسیر مر، هم‌پیمان اندوه‌ها، قرین غم‌ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است.

شرح و تفسیر

این نامه از سوی چه کسی، و به چه کسی است؟

این بخش در حقیقت عنوان نامه را مشخص می‌کند، زیرا معمولاً به هنگام

نوشتن نامه می‌نویسند: مِنْ فُلَانٍ إِلَى فُلَانٍ؛ یعنی این نامه از سوی فلان کس به سوی فلان کس نگاشته می‌شود. امام علیه السلام به جای اینکه نام خود و نام فرزندش امام حسن علیه السلام را ببرد با ذکر اوصافی زمینه را برای اندرزهای بسیار مهم آینده هموار می‌سازد.

ابتدا شش صفت برای خود و سپس چهارده صفت برای فرزندش بیان می‌فرماید که فضای نامه را با این اوصاف کاملاً آماده و روشن و شفاف می‌کند. نخست می‌فرماید: «این نامه از سوی پدری است که عمرش رو به فناست، او به سخت‌گیری زمان معترف و آفتاب زندگیش رو به غروب است (و خواه ناخواه) تسلیم گذشت دنیا (و مشکلات آن). همان کسی که در منزلگاه پیشینیان از دنیا رفته سکنی گزیده و فردا از آن کوچ خواهد کرد»؛ (مَنْ الْوَالِدِ الْفَانِ، الْمُتَرِّ لِلزَّمَانِ^۱، الْمُدْبِرِ الْعُمَرِ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا^۲، السَّاكِنِ مَسَاكِنِ الْمَوْتَى، وَالظَّاعِنِ^۳ عَنْهَا عَدَاً). امام علیه السلام با ذکر این اوصاف برای خود اهداف مختلفی را دنبال می‌کند؛ نخست اینکه به فرزندش می‌فهماند من با کوله‌بار عظیمی از تجربه که با گذشت زمان برایم حاصل شده این نامه را می‌نویسم. دیگر اینکه گوینده اندرزها اگر تواضع به خرج دهد و از موضع بالا و آمرانه سخن نگوید، سخنانش بسیار اثربخش‌تر خواهد بود. سوم اینکه پسرش بداند به زودی پدر می‌رود و باید جای پدر بنشیند و درک این حقیقت او را برای پذیرش اندرزها آماده‌تر می‌سازد.

تعبیر به «فَانٍ» (که در اصل «فانی» بوده و برای هماهنگ شدن با جمله‌های بعد یای آن حذف شده) اشاره به این است که من قسمت عمده عمر خود را از

۱. «زمان» در اصل به همان معنای معروف آن است که شامل اوقات کوتاه و طولانی می‌شود؛ ولی از آنجاکه زمان در این دنیا همراه با حوادث گوناگون تلخ و شیرین است، این واژه گاه اشاره به همین معناست و «الْمُتَرِّ لِلزَّمَانِ» اشاره به کسی است که قبول دارد دنیا دار حوادث است ولی در عمل با آن هماهنگ نیست.

۲. در بسیاری از متون و شروح نهج‌البلاغه بعد از این وصف صفت دیگری نیز به عنوان «الدَّامُ لِلدُّنْيَا؛ نکوهش‌گر دنیا» آمده است که با توجه به آن، هفت وصف می‌شود.

۳. «الظَّاعِنِ» به معنای کوچ‌کننده از ریشه «ظعن» بر وزن «ظعن» به معنای کوچ کردن گرفته شده است.

دست داده‌ام و در آستانه چشم فرو بستن از دنیا قرار دارم، زیرا امام علیه السلام این سخن را زمانی بیان فرمود که ظاهراً عمر مبارکش از شصت گذشته بود.

جمله «الْمُؤَرِّ لِلزَّمانِ» اشاره به حوادث سخت زمان و تلخ و شیرین‌هایی است که خواه ناخواه پیش می‌آید.

جمله «الْمُدْبِرِ العُمُرِ» تأکیدی است بر اینکه من در سرایشی پایان عمر قرار گرفته‌ام و جمله «الْمُسْتَسْلِمِ لِلدُّنْيَا» اشاره به غلبه حوادث بر انسان است.

جمله «السَّاكِنِ مَسَاكِنِ المَوْتِ» اشاره به این است که این منزلی که ما در آن مسکن می‌کنیم غالباً ساخته و پرداخته پیشینیان است. آنها ساختند و ما در آن نشسته‌ایم و گاه ما می‌سازیم و به آیندگان تحویل می‌دهیم.

سرانجام جمله «وَالظَّاعِنِ عَنهَا عَدَاً» اشاره به نزدیک بودن لحظه کوچ از دنیاست؛ یعنی من با آگاهی از تمام این ویژگی‌ها و آگاهی‌ها قلم به دست گرفتم و مشغول نوشتن این نامه‌ام.

آن‌گاه امام علیه السلام مخاطب خود را بدون ذکر نام با چهارده وصف توصیف می‌کند و می‌فرماید: «این نامه به فرزندی است آرزومند، آرزومند چیزهایی که هرگز دست یافتنی نیست و در راهی گام نهاده است که دیگران در آن گام نهادند و هلاک شدند (و از جهان چشم فرو بستند) کسی که هدف بیماری‌هاست و گروگان روزگار، در تیررس مصائب، بنده دنیا، بازرگان غرور، بدهکار و اسیر مر، هم‌پیمان اندوه‌ها، قرین غم‌ها، آماج آفات و بلاها، مغلوب شهوات و جانشین مردگان است»؛ (إِلَى الْمُؤَلُّودِ الْمُؤَمِّلِ مَا لَا يُدْرِكُ، السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ، غَرَضٍ^۱ الْأَسْقَامِ، وَرَهِينَةٍ^۲ الْأَيَّامِ، وَرَمِيَّةٍ^۳ الْمَصَائِبِ، وَعَبْدِ الدُّنْيَا، وَتَاجِرِ

۱. «غرض» به معنای هدفی است که به سوی آن تیراندازی می‌شود.

۲. «رهینه» به معنای گروگان است.

۳. «رمیه» تعبیر دیگری از «غرض» و «هدف» است (صفت مشبهه‌ای است که معنای مفعولی دارد).

الْغُرُورِ، وَغَرِيمِ الْمَنَآيَا، وَأَسِيرِ الْمَوْتِ، وَحَلِيفِ الْهُمُومِ، وَقَرِينِ الْأَخْزَانِ، وَنُصْبِ الْأَفَاتِ، وَصَرِيحِ الشَّهَوَاتِ، وَخَلِيفَةِ الْأَمْوَاتِ).

نخستین وصفی که امام علیه السلام در اینجا برای فرزندش - و به بیان دیگر برای همه انسان‌ها - ذکر می‌کند این است که او در این جهان به دنبال اموری می‌رود که قابل وصول نیست، زیرا انسان دنیایی خالی از هرگونه مشکلات و ناراحتی‌ها و ناکامی‌ها می‌خواهد در حالی که طبیعت دنیا آمیخته با مشکلات و رنج‌ها و مصائب است «الْمُؤْمَلِ مَا لَا يُدْرِكُ».

جمله «السَّالِكِ سَبِيلَ مَنْ قَدْ هَلَكَ» مفهومش این است که همه انسان‌ها در طریقی گام می‌نهند که انتهای آن مرگ و هلاکت است، همان‌گونه که قرآن می‌گوید: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۲ و هیچ‌گونه استثنایی هم برای آن ذکر نمی‌کند. جمله «عَرَضِ الْأَسْقَامِ» در واقع توضیحی است برای آنچه گذشت، زیرا انسان خواه ناخواه در این جهان هدف انواع بیماری‌هاست؛ در کودکی و جوانی به شکلی و در پیری به شکلی دیگر.

تعبیر به «وَرَهِيئَةِ الْأَيَّامِ» با توجه به اینکه «رهینه» معنای گروگان و اسیر دارد اشاره به این است که انسان همواره در چنگال روزها گرفتار است و گذشت زمان او را با خود می‌برد؛ بخواهد یا نخواهد. در پایان عمر نیز وی را رها می‌سازد و به قبر می‌سپرد.

تعبیر «وَرَمِيَّةِ الْمَصَائِبِ» با توجه به اینکه «رمیه» به معنای چیزی است که وسیله نشانه‌گیری برای پرتاب تیرها می‌شود اشاره به این است که مصیبت‌ها که در جان و مال و بستگان و دوستان و عزیزان رخ می‌دهد از هر سو او را نشانه‌گیری کرده‌اند. کسی را نمی‌یابیم که در عمرش به مصائب مختلفی گرفتار

۱. «حلیف» به معنای هم‌پیمان از ریشه «حلف» بر وزن «حرف» به معنای سوگند و پیمان گرفته شده است.

۲. آل عمران، آیه ۱۸۵.

نشود همان‌گونه که امام علیه السلام در جای دیگر می‌فرماید: «ذَا رُبَّ الْبَلَاءِ مَخْفُوفَةٌ
وَبِالْغَدْرِ مَعْرُوفَةٌ؛ دنیا سرایی است که در لابه‌لای بلاها پیچیده شده و به بی‌وفایی
معروف است»^۱.

از عجائب دنیا این است که تیرهای مصائب که به او پرتاب می‌شود غالباً
نمی‌بیند که از کجاست و چگونه است ناگهان چشم باز می‌کند می‌بیند تیر
مصیبتی بر جان او نشسته و به گفته شاعر:

وَلَوْ أَنَّنِي أَرْمِي بِنَبْلِ رَأَيْتُهَا وَلَكِنِّي أَرْمِي بِغَيْرِ سَهَامٍ

«اگر تیری که به سوی من پرتاب می‌شد تیر را می‌دیدم و می‌دانستم از کدام
سو پرتاب شده ولی نه تیر دنیا را می‌بینم (و نمی‌دانم از چه سویی پرتاب شده).
جمله «وَعَبْدُ الدُّنْيَا وَتَاجِرُ الْعُرُورِ» اشاره به این است که انسان همچون
برده‌ای در چنگال هوا و هوسها و زرق و برق دنیا گرفتار است و این امور او را به
هر سو می‌برند و تاجر غرور بودنش بدین جهت است که او سرمایه‌هایی را با
تلاش در این دنیا به دست می‌آورد که سرابی بیش نیست و مجموعه‌ای از مکر و
فریب است. سرمایه‌هایی که به زودی از دست می‌رود و دیگران همیشه به آن
چشم دوخته‌اند.

فقره «غَرِيمِ الْمَنَايَا» انسان را به شخص بدهکاری تشبیه می‌کند که طلبکار او
مر است؛ مرگی که جان او را می‌گیرد و جسمش را در خاک پنهان می‌سازد و
تعبیر به «أَسِيرِ الْمَوْتِ» همان مطلب را به شکل دیگری بیان می‌کند؛ گاه
می‌فرماید: بدهکار مر و گاه می‌فرماید: اسیر موت است.

جملات «حَلِيفِ الْهُمُومِ؛ هم‌پیمان اندوه‌ها» و «قَرِينِ الْأَحْزَانِ؛ قرین غم‌ها»
اشاره به این است که سراسر زندگی آمیخته با انواع غم و اندوه است؛ غم روزی،
غم بیماری، غم از دست دادن فرصت‌ها، غم خیانت‌های بعضی از دوستان و غم

توطئه‌های دشمنان. آیا می‌توان کسی را پیدا کرد که در طول عمر اسیر این غم‌ها نشده باشد.

در اینجا اشاره به داستان معروف اسکندر بد نیست؛ هنگامی که می‌خواست از دنیا برود مادرش زنده بود و می‌دانست بسیار ناراحت می‌شود. تدبیری اندیشید که مایه تخفیف آلام او شود به او گفت: مادر بر من اشک بریز و عزای مرا گرم کن؛ ولی تنها گریه مکن گروهی را دعوت کن که تو را در این امر یاری کنند و کسانی که برای من گریه کنند؛ نه برای گرفتاری‌ها و مصائب خویشتن.

مادر وصیت فرزند را بعد از مرگ او عمل کرد به سراغ همسایگان و دوستان و خویشاوندان و آشنایان رفت. از هر کس سؤال می‌کرد که تو غم و اندوهی نداری؟ غم خود را با او در میان گذاشت؛ یکی گفت همسر من از دنیا رفته دیگری گفت به مصیبت فرزند گرفتارم، سومی گفت در معاملات زیان سختی دیده‌ام و چهارمی از بیماری و درد خود سخن گفت. مادر فهمید که دلی بی‌غم در این جهان نیست و طبق ضرب المثل معروف «الْبَيْتَةُ إِذَا عَمَّتْ طَابَتْ؛ بلا و مصیبت هرگاه عمومی شود قابل تحمل است» مصیبت فرزند برای او قابل تحمل شد. تعبیر به «نُصَبِ الْأَفَاتِ وَصَرِيحِ الشَّهَوَاتِ» با توجه به اینکه «نُصَب» به معنای اهدافی است که تیر اندازان آن را نشانه‌گیری می‌کنند و «صَرِيح» به معنای کسی است که مغلوب می‌شود و به زمین می‌افتد، اشاره به آفات مختلفی است که از هر سو انسان را هدف‌گیری می‌کند و شهواتی که او را به زانو در آورده تاب مقاومت در برابر آن ندارد.

جمله «خَلِيفَةَ الْأَمْوَاتِ» اشاره به این است که ای انسان فراموش نکن تو جانشین مردگانی و در آینده به آنها خواهی پیوست و کسان دیگری جانشین تو می‌شوند و این رشته همچنان ادامه می‌یابد و سر دراز دارد.

جالب اینکه امام علیه السلام در معرفی خود شش صفت و در معرفی فرزندش چهارده صفت از مشکلاتی که هر انسانی در زندگی دنیا با آن روبه‌روست، بیان فرموده است؛ یعنی در واقع در مقابل هر وصف خویش دو وصف از فرزندش و در برابر هر مشکل خود دو مشکل از مخاطبش را بازگو می‌کند.

* * *

بخش دوم

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنْتُ مِنْ إِذْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ،
وَإِقْبَالِ الآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَعُنِي عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي، غَيْرَ
أَنِّي حَيْثُ تَفَرَّدَ بِي دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هَمُّ نَفْسِي، فَصَدَقَنِي رَأْيِي، وَصَرَفَنِي
عَنْ هَوَايَ، وَصَرَحَ لِي مَحْضُ أَمْرِي، فَأَفْضَى بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ،
وَصِدْقٍ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ. وَوَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً
لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَأَنَّ الْمَوْتَ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي
مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِراً بِهِ إِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ.

ترجمه

اما بعد (از حمد و ثنای الهی) آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجه به دنیا و اهل آن باز داشته است. این توجه سبب شده اشتغال به خویشتن مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشتم را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله‌ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست و چون تو را جزیی از وجود خود، بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مرا دامانت را بگیرد دامن مرا گرفته، به این جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم، از این رو این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه‌گاه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم.

شرح و تفسیر

سبب نگاشتن این نامه

امام علیه السلام در این بخش از نامه خود، از وضع خویشتن شروع می‌کند و در ضمن، انگیزه خود را برای اقدام به این وصیت نامه اخلاقی و انسانی شرح می‌دهد و به طور خلاصه می‌فرماید: من به خود نگاه کردم دیدم ستاره عمرم رو به افول نهاده و باید در فکر خویشتن باشم و آماده سفر آخرت شوم؛ ولی از آنجا که تو را بخشی از وجود خود، بلکه تمام وجود خود می‌بینم خویش را ناگزیر از این اندرزها و نصیحت‌ها و هشدارها دیدم. می‌فرماید:

«اما بعد آگاهیم از پشت کردن دنیا و چیره شدن روزگار و روی آوردن آخرت به سوی من، مرا از یاد غیر خودم و توجه به دنیا و اهل آن باز داشته»؛ (أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ فِيمَا تَبَيَّنْتُ مِنْ إِدْبَارِ الدُّنْيَا عَنِّي، وَجُمُوحِ الدَّهْرِ عَلَيَّ وَإِقْبَالِ الآخِرَةِ إِلَيَّ، مَا يَزَعُنِي^۲ عَنْ ذِكْرِ مَنْ سِوَايَ، وَالْإِهْتِمَامِ بِمَا وَرَائِي^۳).

امام علیه السلام در ادامه این سخن چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: «این توجه سبب شده، اشتغال به خویشتن مرا از فکر مردم (و آنچه از دنیا در دست آنهاست) باز دارد و از هوای نفس مانع شود و حقیقت سرنوشت را برای من روشن سازد و همین امر مرا به مرحله‌ای رسانده که سراسر جدی است و شوخی در آن راه ندارد، سراسر راستی است و دروغ به آن آمیخته نیست»؛ (غَيْرَ أَنِّي حَيْثُ تَقَرَّدَ بِي

۱. «جُمُوح» به معنای سرکشی کردن و «جُمُوح» بر وزن «قبول» در اصل به معنای حیوان چموش است. سپس به انسان‌های سرکش و حتی حوادث و برنامه‌هایی که در اختیار انسان نیست اطلاق شده است.

۲. «يَزَعُنِي» از ریشه «وزع» بر وزن «وضع» به معنای باز داشتن گرفته شده است.

۳. «مَا وَرَائِي» اشاره به مردم دنیا، مقامات، ثروت‌ها و امثال آن است و هدف امام علیه السلام بیان این حقیقت است که توجه به قرب انتقال از دنیا مرا از امور دنیوی باز داشته و متوجه سرنوشت آینده‌ام ساخته و جای تعجب است که بعضی از شارحان نهج البلاغه، «مَا وَرَائِي» را به معنای آخرت گرفته‌اند در حالی که مفهوم جمله در این صورت چنین می‌شود: توجه به پایان عمر مرا از اهتمام به امر آخرت باز داشته و این تفسیری است نادرست.

دُونَ هُمُومِ النَّاسِ هُمْ نَفْسِي، فَصَدَفَنِي^۱ رَأْيِي وَصَرَفَنِي عَنْ هَوَايَ، وَصَرَحَ لِي مَخْضُ أَمْرِي، فَأَفْضَى^۲ بِي إِلَى جِدِّ لَا يَكُونُ فِيهِ لَعِبٌ، وَصِدْقٍ لَا يَشُوبُهُ كَذِبٌ).

اشاره به اینکه پشت کردن دنیا، سبب بیداری انسان است، زیرا خود را در آستانه انتقال از دنیا می‌بیند و همین امر موجب می‌شود که از هوای نفس بپرهیزد و به طور جدی به سرنوشت خویش بیندیشد؛ از هوا و هوس بپرهیزد، سرگرمی‌های غافل‌کننده را کنار زند، به خویشتن راست بگوید و دور از هرگونه تعصب و سهل‌انگاری، به آینده خود؛ یعنی سفر آخرت فکر کند.

امام علیه السلام این مقدمه را ظاهراً به دو منظور بیان فرمود: نخست اینکه مخاطب کاملاً باور کند که آنچه به او گفته می‌شود کاملاً جدی است و نتیجه مطالعه‌ای عمیق نسبت به حال و آینده است. دیگر اینکه به فرزندش نیز هشدار دهد که چنین آینده‌ای را نیز در پیش دارد و همیشه جوان نمی‌ماند (هرچند جوانی دلیل بر اعتماد و اطمینان به زندگی نیست) بلکه چیزی نمی‌گذرد که کاروان عمر به منزلگاه نهایی نزدیک می‌شود. مبدا فرزندش گرفتار غرور جوانی شود و آینده خویش را به دست فراموشی بسپارد.

آن‌گاه امام علیه السلام به سراغ این نکته می‌رود که چرا به فکر اندرز گسترده‌ای به فرزندش افتاده در حالی که توجه امام علیه السلام به سرنوشت خویش است می‌فرماید: «چون تو را جزیی از وجود خود بلکه تمام وجود خودم یافتم گویی که اگر ناراحتی به تو رسد، به من رسیده و اگر مرا دامانت را بگیرد گویا دامن مرا گرفته، به این جهت اهتمام به کار تو را اهتمام به کار خود یافتم، از این رو این نامه را برای تو نوشتم تا تکیه‌گاه و پشتوانه تو باشد خواه من زنده باشم یا نباشم؛ (وَوَجَدْتُكَ بَعْضِي، بَلْ وَجَدْتُكَ كُلِّي، حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً لَوْ أَصَابَكَ أَصَابَنِي، وَكَأَنَّ

۱. «صدف» از ریشه «صدف» بر وزن «حذف» به معنای اعراض کردن و روی گرداندن از چیزی است.

۲. «أَفْضَى» از ریشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است گویی در «فضا»ی او وارد شده است.

الْمَوْتُ لَوْ أَتَاكَ أَتَانِي، فَعَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِينِي مِنْ أَمْرِ نَفْسِي، فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ كِتَابِي مُسْتَظْهِراً^۱ بِهِ إِنْ أَنَا بَقِيتُ لَكَ أَوْ فَنَيْتُ).

تعبیر امام علیه السلام به اینکه تو را بعضی از وجود خود یافتم تفسیر روشنی دارد، زیرا فرزند از پدر و مادر متولد می‌شود و اجزای او برگرفته از اجزای آنهاست. اما اینکه می‌فرماید: تو را تمام وجود خودم یافتم؛ ممکن است اشاره به این باشد که تو امام بعد از من و جانشین منی، بنابراین تمام وجود من در تو تجلی می‌کند و تو تجلی‌گاه تمام وجود منی.

این احتمال نیز وجود دارد که این جمله اشاره به مجموعه صفات جسمانی و روحانی باشد که به حکم قانون وراثت از پدران به فرزندان می‌رسد و فرزندان واجد صفات روحانی و جسمانی پدرند.

در میان عرب نیز ضرب‌المثل‌هایی است از جمله شعر معروف شاعر است که می‌گوید:

إِنَّمَا أَوْلَادُنَا بَيْنَنَا أَكْبَادُنَا تَمْشِي عَلَى الْأَرْضِ

فرزندان ما جگران ما هستند که بر روی زمین راه می‌روند.^۲

در شرح نهج‌البلاغه مرحوم تستری آمده است که مردی اعرابی فرزند از دست رفته‌اش را دفن کرد و سپس گفت:

دَفَنْتُ بِنَفْسِي بَعْضَ نَفْسِي فَأُضْحَبْتُ وَلِلنَّفْسِ مِنْهَا دَافِنٌ وَدَافِينٌ

بخشی از وجودم را با دست خود به خاک سپردم و نگریستم که دفن‌کننده و دفن‌شونده یکی است.^۳

جمله «حَتَّى كَأَنَّ شَيْئاً...» در واقع توضیحی و دلیلی است در اینکه چگونه فرزند دل‌بندش بعضی وجود او و یا همه وجود اوست می‌فرماید: به همین دلیل

۱. «مستظهر» از ریشه «استظهار» به معنای طلب پشتیبانی از کسی یا از چیزی است.

۲. شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۱۶، ص ۶۱.

۳. شرح نهج‌البلاغه تستری، ج ۸، ص ۳۳۰.

هر مصیبتی و هر درد و رنجی به تو برسد گویی به من رسیده حتی اگر مر دامت را بگیرد گویی دامن مرا گرفته است، چون همه چیز خود را در تو می بینم و تو تمام هستی منی. به هر حال این اهتمام امام علیه السلام به امر فرزندش انگیزه اصلی بیان این وصیت نامه طولانی که مجموعه ای است از بهترین اندرزها و هدایت ها در زمینه توحید، معاد، آداب زندگی، آداب تهذیب نفس و راه و رسم درست زیستن در جامعه و از آنجا که امام علیه السلام به مقتضای حدیث معروف «أَنَا وَعَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱ پدر تمام امت است، مخاطب در این وصیت نامه در واقع همه امتند. جمله «إِنَّ أَنَا بَقِيْتُ لَكَ أَوْ فَيِّتُ» اشاره به جاودانگی محتوای این نامه است و در واقع چنین است با اینکه بیش از هزار سال بر آن گذشته کاملاً تازه و شاداب، بالنده و پربار است و مصداق روشنی است از آیه شریفه «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»^۲.

۱. بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۹۵.

۲. ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

بخش سوم

فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيُّ بُنْيَى - وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ،
الِإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ. وَأَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبِ بَيْنِكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ.

ترجمه

پسرم! تو را به تقوای الهی و التزام به فرمانش و آباد کردن قلب و روح با ذکرش و چنگ زدن به ریسمان (لطف و عنایت) او توصیه می‌کنم و کدام وسیله می‌تواند میان تو و خداوند مطمئن‌تر از «حبل الله» باشد اگر به آن چنگ زنی و دامان آن را بگیری.

شرح و تفسیر

محکم‌ترین وسیله نجات

در این بخش از نامه، امام علیه السلام اندرزهای روح‌پرور و سازنده خود را آغاز می‌کند و در عبارات کوتاه چهار دستور به فرزندش می‌دهد؛ دستوراتی که عصاره همه فضیلت‌هاست می‌فرماید: «پسرم تو را به تقوای الهی و التزام به فرمان او و آباد کردن قلب و روح با ذکرش و چنگ زدن به ریسمان الهی توصیه می‌کنم»؛ (فَإِنِّي أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ - أَيُّ بُنْيَى - وَلُزُومِ أَمْرِهِ، وَعِمَارَةِ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ، وَالِإِعْتِصَامِ بِحَبْلِهِ).

سفارش به تقوا همان سفارشی است که همه انبیا و اوصیا سر آغاز برنامه‌های خود بعد از ایمان به پروردگار قرار داده‌اند؛ همان تقوایی که زاد و توشه راه آخرت و ملاک فضیلت و برتری انسان‌ها بر یکدیگر و کلید در بهشت است. تقوا

به معنای خداترسی درونی و پرهیز از هرگونه گناه و احساس مسئولیت در پیشگاه پروردگار که سد محکمی در میان انسان و گناهان ایجاد می‌کند. مرحله ادنای آن عدالت و مرحله اعلای آن عصمت است.

در دومین دستور به التزام به اوامر الهی اشاره می‌کند، همان چیزی که بارها در قرآن مجید به عنوان «اطیعوا الله» آمده و از میوه‌های درخت پر بار تقواست. تعبیر به «عِمَارَةَ قَلْبِكَ بِذِكْرِهِ» اشاره به اهمیّت ذکر الله است که بدون آن خانه قلب ویران می‌شود و جولانگاه لشکر شیطان. قرآن مجید می‌فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۱ هم آبادی دل‌ها و هم آرامش آن در سایه ذکر خداست نه تنها ذکر لفظی - هرچند ذکر لفظی هم بسیار مهم است - بلکه ذکر عملی آن‌گونه که در روایات وارد شده که امام باقر علیه السلام فرمود: «سه چیز است که انجام آن از مشکل‌ترین کارهاست و سومین آن را «ذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ؛ ذکر خدا در هر حال» بیان فرمود سپس در تفسیر ذکر چنین می‌فرماید: «وَهُوَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهُ عَزَّ جَلَّ عِنْدَ الْمَعْصِيَةِ يَهُمُّ بِهَا فَيَحْوُلُ ذِكْرُ اللَّهِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْمَعْصِيَةِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ جَلَّ: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۲؛ ذکر خدا آن است که چون تصمیمی بر معصیت می‌گیرد خداوند عز و جل را یاد کند و یاد خدا میان او و آن معصیت حائل شود و این همان چیزی است که خداوند عز و جل در قرآن فرموده است: پرهیزکاران هنگامی که گرفتار وسوسه‌های شیطان شوند، به یاد (خدا و پاداش و کیفر او) می‌افتند؛ و (در پرتو یاد او، راه حق را می‌بینند و) در این هنگام بینا می‌شوند»^۳.

و تعبیر به «الإِعْتِصَامُ بِحَبْلِئِهِ» اشاره به چنگ زدن به قرآن مجید است که همه

۱. رعد، آیه ۲۸.

۲. اعراف، آیه ۲۰۱.

۳. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۱۵۱، ح ۶.

برنامه‌های سعادت در آن هست و در خود قرآن به آن اشاره شده است: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا»؛ و همگی به ریسمان خدا (قرآن، و هرگونه وحدت الهی)، چنگ زیند و پراکنده نشوید».^۱

می‌دانیم برای حبل الله در آیه شریفه مزبور معانی بسیاری ذکر کرده‌اند؛ بعضی از مفسران آن را اشاره به قرآن، بعضی اشاره به اسلام و بعضی گفته‌اند که منظور خاندان پیغمبر و اهل بیت علیهم‌السلام است ولی در میان این تفاسیر اختلافی نیست، زیرا «حبل الله» به معنای ارتباط با خداست که تمام اینها را شامل می‌شود.

به همین دلیل امام علیه‌السلام در ادامه این سخن می‌فرماید: «و کدام وسیله می‌تواند میان تو و خداوند مطمئن تر از حبل الله باشد اگر به آن چنگ زنی و دامان آن را بگیری»؛ (وَأَيُّ سَبَبٍ أَوْثَقُ مِنْ سَبَبٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ إِنْ أَنْتَ أَخَذْتَ بِهِ).

تعبیر به حبل (ریسمان و طناب) اشاره به این است که چون انسان بدون تربیت الهی در قعر چاه طبیعت گرفتار است، ریسمانی محکم لازم است که به آن چنگ زند و از آن چاه در آید و این ریسمان همان قرآن و اسلام و عترت است. درباره تقوا و اهمیّت و حقیقت و آثار آن در خطبه ۱۵۷، جلد ۶ صفحه ۱۷۲ به بعد و خطبه ۱۶۱، صفحه ۲۷۴ به بعد بحث شده است.

بخش چهارم

أَحْيَ قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمَّتَهُ بِالزَّهَادَةِ، وَقَوَّهَ بِالْيَقِينِ، وَنَوَّرَهُ بِالْحِكْمَةِ،
ذَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَقَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ، وَبَصَّرَهُ فَجَائِعِ الدُّنْيَا، وَحَدَّرَهُ صَوْلَةَ
الدَّهْرِ وَفُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ، وَأَعْرَضَ عَلَيْهِ أَخْبَارَ الْمَاضِينَ، ذَكَرَهُ
بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَسِرَّ فِي دِيَارِهِمْ آثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيمَا
فَعَلُوا وَعَمَّا انْتَقَلُوا، وَأَيْنَ حَلُّوا وَنَزَلُوا! فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدِ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَةِ،
وَحَلُّوا دِيَارَ الْعُرْبَةِ، وَكَانَكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ.

ترجمه

(پسرم) قلب خویش را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد (و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران. دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی و با یاد مرگ رام نما و آن را به اقرار به فناء دنیا و اداری، با نشان دادن فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از هجوم حوادث روزگار و زشتی‌های گردش شب و روز آن را برحذر دار.

اخبار گذشتگان را بر او (بر نفس خود) عرضه نما و مصایبی را که به اقوام قبل از تو رسیده به او یادآوری کن. در دیار و آثار (ویران شده) آنها گردش نما و درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند. هرگاه در وضع آنها بنگری خواهی دید که از میان دوستان خود خارج شدند و در دیار غربت بار انداختند. گویا طولی نمی‌کشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد (و در همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت).

شرح و تفسیر

دل را با اندرز زنده کن

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه، دوازده اندرز مهم که سبب تکامل روح و جان و پیدایش حیات معنوی در انسان است بیان فرموده‌اند.

نخست می‌فرماید: «(پسرم) قلب خویش را با موعظه زنده کن و هوای نفس را با زهد (و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا) بمیران. دل را با یقین نیرومند ساز و با حکمت و دانش نورانی و با یاد مرگ را به اقرار به فنا و دنیا و دار»؛
 (أَخِي قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ، وَأَمْتَهُ بِالزَّهَادَةِ، وَقُوَّةَ بِالْيَقِينِ، وَنُورَهُ بِالْحِكْمَةِ، ذَلِكَ بِذِكْرِ الْمَوْتِ، وَقَرُّهُ بِالْفَنَاءِ).

امام علیه السلام در این شش دستور از احیای قلب شروع می‌کند قلب که در این گونه موارد به معنای روح و عقل و ادراک است تا زنده نشود هیچ قدمی به سوی تکامل و تعالی برداشته نخواهد شد و سیر الی الله در همان جا متوقف می‌گردد. آنچه مایه حیات قلب است موعظه‌ها و اندرزهایی است که از سوی خداوند در قرآن و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السلام در روایاتشان و همچنین از سوی حوادث روزگار و تاریخ بشر بیان می‌شود.

حقیقت موعظه و اندرز، توصیه به نیکی‌ها و خوبی‌ها و پرهیز از بدی‌ها و زشتی‌هاست که هرگاه با دلایل و شواهد همراه باشد و از دل بر آید و آمیخته با خیرخواهی و دلسوزی باشد بر دل می‌نشیند.

جمله «أَمْتَهُ بِالزَّهَادَةِ؛ دل را با زهد بمیران» منظور قلبی است که اسیر هوا و هوس‌ها باشد. چنین قلبی باید با زهد بمیرد و حیاتی با موعظه از سر بگیرد. این تعبیر بسیار جالبی است که امام علیه السلام نخست به احیای قلب دستور می‌دهد و بعد

۱. «قَرُّ» از ریشه «تقریر» در دو معنا به کار رفته: نخست تثبیت و قرار دادن چیزی در محلش و دیگر به اقرار و ادا شدن کسی نسبت به چیزی. در جمله بالا معنای دوم اراده شده است یعنی قلب خود را درباره فنا و دنیا به اقرار و ادا.

بـــــــــــــــــه

اماته و میراندن او؛ دستور نخستین ناظر به جنبه‌های مثبت عقل و روح و دستور دوم ناظر به جنبه‌های منفی و اسیر بودن عقل در چنگال شهوات است. در واقع قلب و روح انسان به باغی می‌ماند که درختان بارور و بوته‌هایی از گل‌های رنگارنگ دارد و در عین حال علف هرزه‌های فراوانی در لابه‌لای آن درختان به چشم می‌خورد. احیای این باغ به پرورش دادن آن درختان و بوته‌های گل است و میراندن آن به حذف و نابودی علف هرزه‌های مزاحم است.

بعد از آنکه قلب با موعظه زنده شد و عوامل مزاحم با زهد حذف گردید، نوبت به تقویت آن می‌رسد. امام علیه السلام در جمله «وَقُوِّهِ بِالْيَقِينِ» از تقویت آن به یقین سخن می‌گوید، یقینی که از مطالعه اسرار آفرینش و یا عبادت و بندگی خدا حاصل می‌شود و به دنبال تقویت، به نورانی کردن دل می‌پردازد و در جمله «وَنُورُهُ بِالْحِكْمَةِ» طریق نورانی ساختن آن را که فزونی علم و دانش است نشان می‌دهد.

از آنجا که روح آدمی ممکن است سرکشی کند، راه مهار کردن آن را در پنجمین و ششمین جمله‌ها «وَذَلَّلَهُ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَقَرَّرَهُ بِالْفَنَاءِ» نشان می‌دهد، زیرا یاد مرگ و اقرار به فنا، هر انسان سرکش و چموشی را وادار به تسلیم می‌کند. بسیار دیده‌ایم هنگامی که عزیزی در حادثه‌ای ناگهانی از دنیا می‌رود و افراد زیادی از نیکان و بدان در تشییع و مجالس یادبود او شرکت می‌کنند، آثار تذلل و تسلیم در همه چهره‌ها نمایان است. ممکن است این تأثیر موقتی باشد؛ ولی به هر حال نشان می‌دهد که ذکر موت و اقرار به فنا اگر ادامه یابد، همواره در مهار کردن نفس سرکش و شهوات نقش اصلی را خواهد داشت.

به دنبال این شش دستور و در تکمیل جمله‌های پنجم و ششم، امام علیه السلام چند دستور دیگر می‌دهد می‌فرماید: «با نشان دادن فجایع دنیا، قلب را بینا کن و از

هجوم حوادث روزگار و زشتی‌های گردش شب و روز آن را برحذر دار؛
 (وَبَصْرُهُ فَجَائِعَ الدُّنْيَا، وَحَذْرُهُ صَوْلَةَ الدَّهْرِ وَفُحْشَ ۱ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ).

گاه بر قلب انسان پرده‌های غفلت و هوا و هوس چنان فرو می‌افتد که از درک حقایق مربوط به زندگی و سعادت خویش باز می‌ماند. برای کنار زدن این پرده‌های غفلت و بینا ساختن دل، چیزی بهتر از آن نیست که انسان حوادث تلخ دنیا و آفات و بلاها و دگرگونی‌های ناگهانی را که در زندگی قدرتمندان جهان نمونه‌های زیادی از آن دیده می‌شود، مورد دقت قرار دهد و بینایی را به دل باز گرداند.

تعبیر به «فَجَائِعَ الدُّنْيَا» اشاره به فجایع مردم دنیاست که همواره دگرگونی‌هایی را به دنبال دارد، یا اشاره به حوادث تلخی که ناخواسته در زندگی انسان‌ها رخ می‌دهد.

جمله «صَوْلَةَ الدَّهْرِ» با توجه به اینکه «صَوْلَةَ» به معنای حمله قاهرانه است، خواه این حمله از سوی حیوان درنده‌ای باشد یا انسان نیرومند ظالم، اشاره به آفات و بلاها و بیماری‌ها و ناکامی‌هاست که همچون حیوان درنده‌ای به انسان حمله می‌کند در حالی که در مقابل آن قادر به دفاع از خویشتن نیست.

فقره «فُحْشَ تَقَلُّبِ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامِ» با توجه به اینکه فحش به معنای هرگونه کار زشت و ناخوشایند است اشاره به این دارد که با گذشت روزها و شب‌ها دگرگونی‌های ناخوشایندی در زندگی فرد و جوامع بشری رخ می‌دهد و فضای زندگی را تیره و تار می‌سازد. اگر انسان در این امور دقت کند بر بینایی او نسبت به حقایق این جهان و مسیر صحیح زندگی می‌افزاید.

۱. «فحش» به هر کاری گفته می‌شود که از حد اعتدال خارج شود و صورت زشتی به خود بگیرد به همین دلیل به تمام منکرات و قبیح آشکار، فحش و فحشا گفته می‌شود، هرچند در عرف امروز ما، فحشا در مورد انحرافات جنسی به کار می‌رود. (فحش گاهی معنای مصدری دارد و گاه معنای اسم مصدری).

آن‌گاه امام علیه السلام به شرح این مطلب می‌پردازد و می‌فرماید: «و اخبار گذشتگان را بر او (بر نفس خود) عرضه نما و مصایبی که به اقوام قبل از تو رسیده به او یادآوری کن. در دیار و آثار (ویران شده) آنها گردش نما و درست بنگر آنها چه کردند، از کجا منتقل شدند و در کجا فرود آمدند»؛ (وَاعْرِضْ عَلَيْهِمْ أَحْبَارَ الْمَاضِينَ، وَذِكْرَهُ بِمَا أَصَابَ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ، وَسِرِّي دِيَارِهِمْ وَآثَارِهِمْ، فَانظُرْ فِيمَا فَعَلُوا عَمَّا انْتَقَلُوا وَأَيْنَ حَلُّوا^۱ وَنَزَلُوا).

این همان چیزی است که قرآن مجید بارها بر آن تأکید نموده از جمله می‌فرماید: «﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ﴾؛ بگو در زمین سیر کنید و بنگرید عاقبت کسانی که قبل از شما بودند چگونه بود؟»^۲.
نیز می‌فرماید: «﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾؛ آیا آنان در زمین سیر نکردند تا دل‌هایی داشته باشند که (حقیقت را) با آن درک کنند؛ یا گوش‌هایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! زیرا (بسیار می‌شود که) چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌گردد»^۳.

مهم این است که در گوشه و کنار این کرهٔ خاکی در بسیاری از شهرها و روستاها آثاری از پیشینیان دیده می‌شود؛ آثاری خاموش که گذشت روزگار آنها را به ویرانی کشیده؛ ولی در عین خاموشی هزار زبان دارند و با ما سخن می‌گویند و سرانجام زندگی دنیا را به همهٔ ما نشان می‌دهند بسیاری از مردم به دیدن این آثار می‌روند و به آن افتخار می‌کنند که این آثار تاریخی نشانگر تمدن پیشین ماست در حالی که اگر از آنها درس عبرت بگیرند سزاوارتر است آن‌گونه که

۱. «حَلُّوا» از ریشهٔ «حَلَّ» گاه به معنای گشودن گره و حل مشکل آمده و گاه به معنای وارد شدن در مکانی است و در جملهٔ بالا معنای دوم اراده شده است.

۲. روم، آیهٔ ۴۲.

۳. حج، آیهٔ ۴۶.

خاقانی ها از دیدن کاخ کسری ها چنان درسی آموختند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن شرح بیشتری بیان کرده می فرماید: «هرگاه در وضع آنها بنگری خواهی دید آنها از میان دوستان خود خارج شده در دیار غربت بار انداختند گویا طولی نمی کشد که تو هم یکی از آنها خواهی شد (و در همان مسیر به سوی آنها خواهی شتافت)»؛ (فَإِنَّكَ تَجِدُهُمْ قَدْ انْتَقَلُوا عَنِ الْأَحْبَبَةِ، وَحَلُّوا دِيَارَ الْعُرْبِيَّةِ، وَكَانَكَ عَنْ قَلِيلٍ قَدْ صِرْتَ كَأَحَدِهِمْ).

آری در هر چیز تردید کنیم در این حقیقت که همه ما بدون استثنا همان مسیر پیشینیان را خواهیم پیمود، تردید نخواهیم کرد. روزی فرا می رسد که با همسر، فرزند، دوستان، اموال، مقامات و وسایل زندگی وداع خواهیم گفت، همه را می گذاریم و می رویم.

نکته ها

۱. حیات و آبادی قلب

امام علیه السلام در آغاز این فقره به احیای قلب به وسیله موعظه اشاره فرموده و در فراز قبل به عمران و آبادی قلب. به یقین منظور از قلب در این عبارات و امثال آن، آن عضو مخصوصی نیست که در درون سینه است و کارش ایجاد گردش خون در تمام اعضاست، بلکه منظور آن روح و عقل آدمی است همان گونه که در منابع لغت نیز آمده است.

اما این روح انسانی است که باید به وسیله موعظه و تقوا، احیا و آباد شود، زیرا می دانیم انسان دارای سه روح و گاه چهار روح است: روح نباتی که اثرش نمو جسم و تغذیه و تکثیر مثل است و روح حیوانی که افزون بر آن اثرش حس و حرکت است؛ ناخن و موی انسان فقط روح نباتی دارد به همین دلیل با چیدن آن هیچ احساسی به انسان دست نمی دهد؛ ولی گوشت و ماهیچه او علاوه بر

روح نباتی، روح حیوانی نیز دارد و کمترین آسیب به آن، انسان را ناراحت می‌کند. اما روح انسانی که اثر بارز آن درک و شعور و ابتکار و خلاقیت و تجزیه و تحلیل مسائل مختلف است، حقیقتی است اضافه بر روح نباتی و حیوانی. البته افرادی هستند که روح چهارمی نیز دارند که از آن به روح القدس تعبیر می‌شود. حقایقی را درک می‌کنند که افراد عادی از آن بی‌خبرند (روح القدس گاهی اشاره به جبرئیل است و گاهی به فرشته اعظم از او) تعبیری که در بعضی روایات به «روح الایمان» است، شاید اشاره به همین مرتبه عالی روح انسانی باشد.

در حدیث از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِذَا زَنَى الرَّجُلُ فَارَقَهُ رُوحُ الْإِيمَانِ؛ هنگامی که کسی زنا کند روح ایمان از او جدا می‌شود (مگر اینکه توبه کند و جبران نماید)».^۱

در بعضی از روایات روح القدس مرتبه بالاتری از روح ایمان شمرده شده و تعبیر به ارواح پنج‌گانه در آن آمده است.^۲

سخن در روح انسانی است که گاه به اندازه‌ای قوی می‌شود که همه وجود انسان را روشن می‌سازد و گاه به قدری ضعیف می‌گردد که به آن مرده می‌گویند. امام حسن مجتبی عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «التَّفَكُّرُ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ؛ تفکر موجب زنده شدن قلب بیناست».^۳ در حدیث دیگری از آن حضرت می‌خوانیم: «عَلَيْكُمْ بِالْفِكْرِ فَإِنَّهُ حَيَاةٌ قَلْبِ الْبَصِيرِ وَمَفَاتِيحُ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ؛ بر شما باد به اندیشیدن که موجب حیاة قلب بینا می‌شود و کلید درهای دانش است».^۴

در مقابل آن از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است: «أَرْبَعٌ يُمِثِّنُ الْقَلْبَ: الذَّنْبُ عَلَى الذَّنْبِ وَكَثْرَةُ مَنَاقِشَةِ النِّسَاءِ يَغْنِي مَحَادَثَتَهُنَّ وَمُمَارَاةُ الْأَحْمَقِ... وَمَجَالَسَةُ الْمُؤْتَى

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۰، باب الكبائر، ح ۱۱.

۲. همان مدرک، ص ۲۸۲، باب الكبائر، ح ۱۶.

۳. میزان الحکمه، ح ۱۷۰۳۰.

۴. همان مدرک، ح ۱۷۰۳۱.

فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا الْمَوْتَى قَالَ كُلُّ غَيْبٍ مُتْرَفٍ؛ چهار چیز است که قلب را می میراند: تکرار گناه و گفتگوی زیاد با زنان (بی بند و بار) و جدال و جر و بحث با افراد احمق و همنشینی با مردگان. کسی سؤال کرد ای رسول خدا منظور از مردگان در اینجا چیست؟ فرمود: ثروتمندان خوش گذران و مست ثروت»^۱.

نیز در روایات از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده که فرمود: «لِقَاءُ أَهْلِ الْمَعْرِفَةِ عِمَارَةُ الْقُلُوبِ وَمُسْتَفَادُ الْحِكْمَةِ؛ ملاقات با اهل معرفت سبب آبادی دل‌ها و به دست آوردن دانش است»^۲ و در تعبیر دیگر فرمود: «عِمَارَةُ الْقُلُوبِ فِي مُعَاشَرَةِ ذَوِي الْعُقُولِ؛ آبادی دل‌ها در معاشرت با خردمندان است»^۳.

البته همان‌گونه که در روایات بالا آمده، قلب انسان گاه به صورت ویرانه یا بیمار در می آید و گاه به کلی از دست می رود و شایسته نام مرده می شود. امام علیه السلام در وصیت‌نامه بالا هم سفارش به احیای قلب کرده است و هم عمران و آبادی آن. ذکر خدا سبب آبادی قلب و موعظه وسیله احیای آن است.

۲. واعظان و اندرزگویان بی شمار

هنگامی که سخن از واعظ به میان می آید، ذهن همه متوجه انسان فرهیخته و استادی روشن بین و مردی با تقوا می شود که با استفاده از آیات قرآن مجید و روایات معصومین و تجارب و مطالعاتی که داشته به دیگران اندرز می دهد. در حالی که در روایات، از واعظان دیگری غیر از آن نیز نام برده شده است؛ از جمله حوادث تلخ و ناگوار دنیا و دگرگونی جهان که امام علیه السلام در ادامه گفتار «أَخِي قَلْبِكَ بِالْمَوْعِظَةِ» به آن اشاره فرموده اند.

۱. خصال، ص ۲۲۸.

۲. غررالحکم، ص ۴۳۰، ح ۹۷۹۵.

۳. همان مدرک، ص ۴۲۹، ح ۹۷۷۴.

پندهای دیگر، تاریخ پیشینیان، قصرهای ویران شده، قبرهای خاموش و دیار متروک آنهاست که با زبان بی‌زبانی هزار گونه اندرز دارند و امام علیه السلام در ادامه همین سخن به آن اشاره فرموده است.

واعظ دیگری که در سخن دیگری از امام علیه السلام (خطبه ۱۸۸) آمده، جسم بی‌جان مردگان است می‌فرماید: «فَكَفَىٰ وَاعِظًا بِمَوْتِي عَايِنْتُهُمْ حُمُلُوا إِلَيَّ قُبُورِهِمْ غَيْرَ رَاكِبِينَ؛ مردگانی که به سوی قبرهایشان بدون اختیار می‌برند برای پند و اندرز شما کافی هستند».^۱

اندرزگوی دیگری که در کلمات قصار امام علیه السلام آمده واعظ درونی؛ یعنی همان وجدان بیدار آدمی است می‌فرماید: «وَمَنْ كَانَ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعِظٌ كَانَ عَلَيْهِ مِنَ اللَّهِ حَافِظٌ؛ کسی که از درون وجود خود واعظی داشته باشد خداوند حافظ و نگهبانی برای او قرار می‌دهد»^۲ این واعظ نفسانی همان است که قرآن در سوره شمس به آن اشاره کرده می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ و قسم به روح آدمی و آن کس که آن را (آفریده و) موزون ساخته سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرده است».^۳

واعظ دیگر همان است که امام کاظم علیه السلام در برابر هارون الرشید بیان کرد آن‌گاه که هارون از امام علیه السلام تقاضای موعظه کرد آن حضرت در بیانی کوتاه و پر معنا فرمود: «مَا مِنْ شَيْءٍ تَرَاهُ عَيْنَيْكَ إِلَّا وَفِيهِ مَوْعِظَةٌ؛ هیچ چیزی را چشمت نمی‌بیند جز آنکه در آن موعظه‌ای است».^۴

یعنی ستارگانِ فروزان آسمان، خورشید و ماه درخشان، قامت خمیده پیران، موی سپید سالخوردگان، بر های خشکیده درختان در فصل خزان، قبرهای

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۸.

۲. نهج البلاغه، کلمات قصار ۸۹.

۳. شمس، آیه ۷ و ۸.

۴. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۲۴.

خاموش مردگان و قصرهای ویران شده شاهان هر یک با زبان بی‌زبانی درسی از عبرت می‌آموزند.

اگر هارون تنها به حوادث تکان دهنده‌ای که در تاریخ بنی‌امیه و بنی‌عباس روی داد نگاه می‌کرد بهترین اندرزها را به او می‌آموخت.

بنابراین فرمایش امام علیه السلام در این وصیت‌نامه: «أُحْيِي قَلْبَكَ بِالْمَوْعِظَةِ؛ قلب خود را با موعظه زنده کن» مفهوم وسیعی دارد که تمام واعظان را شامل می‌شود.

ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی می‌نویسد: «خرقاء دختر نعمان (یکی از سران عرب) هنگامی که می‌خواست به عبادتگاه خود برود جاده را از پارچه‌های حریر و دیبا و خز مفروش می‌ساختند و کنیزان به استقبال او می‌شتافتند و او را همراهی می‌کردند تا به عبادتگاه برود و به منزل خویش بازگردد. هنگامی که سعد بن ابی وقاص به قادسیه آمد و لشکر ساسانیان شکست خوردند و رستم فرمانده لشکر کشته شد، خرقاء نزد سعد آمد با کنیزان خود (به صورت اسیران) که لباس‌های بسیار مندرس در تن داشتند (و آثار نکبت دنیا از سر و صورت خرقاء نمایان بود) سعد گفت: کدام یک از شما خرقاء هستید؟ خرقاء خود را معرفی کرد سپس افزود: دنیا دار زوال است و به یک حال نمی‌ماند، ما پادشاهان این سرزمین بودیم خراج آن را برای ما می‌آوردند و همه سر بر فرمان ما بودند هنگامی که دنیا به ما پشت کرد همه چیز ما را درهم کوبید (اشاره به اینکه تو هم چنین روزی در پیش داری).»^۱

نیز از محمد بن عبدالرحمان هاشمی نقل شده که می‌گوید: یک روز عید قربان وارد بر مادرم شدم زنی را با لباس‌های مندرس نزد او دیدم. مادرم رو به من کرد و گفت: آیا این زن را می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این مادر جعفر برمکی (وزیر معروف هارون) است. من به او سلام کردم گفتم: کمی از ماجرای زندگی

۱. شرح نهج‌البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۳۲.

خود برای من تعریف کن. گفت: جمله‌ای می‌گویم که درس عبرتی است برای هر کس که آماده گرفتن عبرت است؛ فراموش نمی‌کنم (در عصر قدرت فرزندان جعفر) در یکی از همین روزهای عید قربان چهارصد کنیز داشتم با این حال فکر می‌کردم فرزندانم جعفر حق مرا ادا نکرده؛ ولی امروز نزد شما آمده‌ام تقاضای پوست دو گوسفند قربانی دارم که یکی را زیرانداز و دیگری را روی‌انداز خود کنم.^۱

به گفته شیخ بهایی:

چشم عبرت بین چرا در قصر شاهان ننگرد

تا چه سان از حادثات دور گردون شد خراب

پرده داری می‌کند بر طاق کسری عنکبوت

جغد نوبت می‌زند بر قلعه افراسیاب



۱. شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۳۳ و مرحوم محدث قمی نیز در تتمه المنتهی، ص ۲۴۸ این داستان را نقل کرده است.

بخش پنجم

فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ؛ وَدَعَ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ،
الْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ. وَأَمْسِكْ عَن طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ، فَإِنَّ الْكَفَّ عِنْدَ
حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِّن رُّكُوبِ الْأَهْوَالِ. وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِّنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ
الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ، وَبَايِنِ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ، وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَلَا
تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٍ. وَخُضِ الْعَمَرَاتِ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ، وَتَفَقَّهْ فِي الدِّينِ،
وَعَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ.

ترجمه

بنابراین منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش درباره
آنچه نمی دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت منما. در راهی
که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری کردن به هنگام بیم
از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند. امر به
معروف کن تا اهل آن باشی و با دست و زبانت منکر را انکار نما و از کسی که کار
بد انجام می دهد با جدیت دوری گزین. در راه خدا آن گونه که باید و شاید جهاد
کن و هرگز سرزنش سرزنش گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد، در دریای
مشکلات هر جا که باشد برای رسیدن به حق فرو شو. در دین خود تفقه کن (و
حقایق دین را به طور کامل فراگیر) و خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات
عادت ده که استقامت و شکیبایی در راه حق، اخلاق بسیار نیکویی است.

شرح و تفسیر

رمز پیروزی استقامت است

امام علیه السلام در آغاز این بخش به عنوان نتیجه گیری از بخش سابق که دستور به سیر در احوال گذشتگان می داد، پنج اندرز مهم را بیان می کند می فرماید: «بنابراین منزلگاه آینده خود را اصلاح کن و آخرت را به دنیا مفروش درباره آنچه نمی دانی سخن مگو و نسبت به آنچه موظف نیستی دخالت منما. در راهی که ترس گمراهی در آن است قدم مگذار چه اینکه خودداری کردن به هنگام بیم از گمراهی بهتر از آن است که انسان خود را به مسیرهای خطرناک بیفکند؛ (فَأَصْلِحْ مَثْوَاكَ، وَلَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ؛ وَدَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ، وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ وَأَمْسِكْ عَن طَرِيقٍ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ، فَإِنَّ الْكُفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ).

جمله «أَصْلِحْ مَثْوَاكَ» با توجه به اینکه «مَثْوَى» به معنای جایگاه و در اینجا به معنای جایگاه آخرت است، اشاره دارد که در این دنیا کاری کن که سرای آخرت را آباد کنی.

در دعای روز سه شنبه از دعاهای پر معنای ایام هفته، به نقل از امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می خوانیم: «وَأَصْلِحْ لِي آخِرَتِي فَإِنَّهَا دَارُ مَقَرِّي؛ (خدایا) آخرتم را اصلاح کن، چرا که سرای جاویدان من است».

جمله «لَا تَبِعْ آخِرَتَكَ بِدُنْيَاكَ» اشاره به این است که متاع بسیار پرارزش آخرت و سعادت جاویدان را به بهای اندک و بی ارزش زرق و برق دنیا مفروش، همان گونه که قرآن مجید در نکوهش جمعی از یهود و اعمال زشت آنها می فرماید: «﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَحْقُقُونَ عَنْهُمْ الْعَذَابَ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾»؛ آنها کسانی هستند که زندگی دنیا را با (از دست دادن) آخرت خریده اند؛ از این رو از عذاب آنها کاسته نمی شود؛ و (به هیچ صورت) یاری

نخواهند شد».^۱

جمله «دَعِ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ» به نهی از قول به غیر علم اشاره دارد که انسان از اموری سخن بگوید که از آن آگاهی ندارد. در قرآن کراراً از این عمل نهی شده است از جمله می فرماید: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»؛ از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن»^۲ و در مورد پیروی از وسوسه های شیطان می فرماید: «إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَإِن تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ او شما را فقط به بدی و کار زشت فرمان می دهد؛ (و نیز دستور می دهد) آنچه را نمی دانید، به خدا نسبت دهید».^۳

فقره «وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ» اشاره به این است که در مسائل غیر مربوط به تو دخالت مکن و به تعبیر ساده فضولی در کار دیگران موقوف! چه بسیارند کسانی که به علت دخالت در کارهای دیگران و اموری که به آنها مربوط نیست هم از انجام وظیفه خود می مانند و هم گرفتاری ها و نزاع هایی برای خود از این رهگذر به وجود می آورند. این همان چیزی است که قرآن مجید می فرماید: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسِكُمْ لَا يَصُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ»؛ مراقب خود باشید اگر شما هدایت یافته باشید گمراهی کسانی که گمراه شده اند، به شما زیانی نمی رساند».^۴

آخرین جمله «وَأَمْسِكْ...» به رعایت احتیاط در شبهات اشاره دارد که یکی از اصول مسلم عقلانی است؛ هرگاه انسان در برابر دو راه قرار گرفت: راهی روشن و خالی از اشکال و راهی مجهول و تاریک، عقل می گوید هرگز در چنین راهی گام مگذار که ممکن است سرانجام شومش دامانت را بگیرد و اگر هم به مقصد برسی با ترس و وحشت و اضطراب خواهد بود. در راهی گام بنه که با اطمینان و

۱. بقره، آیه ۸۶.

۲. اسراء، آیه ۳۶.

۳. بقره، آیه ۱۶۹.

۴. مائده، آیه ۱۰۵.

آرامش تو را به مقصودت می‌رساند.

این اصل عقلانی در روایات زیادی، از جمله حدیث معروف پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن اشاره شده است آنجا که می‌فرماید: «دَعْ مَا يُرِيْبُكَ إِلَىٰ مَا لَا يُرِيْبُكَ؛ آنچه تو را به شک می‌افکند رها کن و به سوی راهی برو که در آن شک و تردید نداری».^۱ در حدیث دیگری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، امور زندگی انسان‌ها را به سه قسم تقسیم می‌کند: «بخشی بین الرشد که سالم بودنش آشکار است و باید از آن تبعیت کرد و بخشی بین الغیّ که ناسالم بودنش آشکار است و باید آن را رها و بخشی که مشکل و مشکوک است که باید آن را رها نمود و به خدا واگذار کرد».^۲

بدیهی است که هیچ یک از این دستورات مسأله امر به معروف و نهی از منکر و ارشاد جاهل را نفی نمی‌کند و مربوط به مواردی است که انسان مسئولیتی در برابر آن ندارد، لذا به دنبال این دستورات می‌فرماید: «امر به معروف کن تا اهل آن باشی و با دست و زبان منکر را انکار نما و از کسی که عمل بد انجام می‌دهد با جدیت دوری گزین»؛ (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ، وَبَايِنَ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ).

جمله اول «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ» اشاره به این است که چون انسان، دیگران را امر به معروف می‌کند، اگر خودش اهل معروف نباشد در پیش وجدان خویش شرمنده می‌گردد. به علاوه از مردم نیز خجالت می‌کشد که بگویند او امر به معروف است در حالی که خودش عامل به منکر است. مجموع این امور سبب می‌شود که با امر به معروف انسان تدریجاً در سلک عاملان به معروف درآید.

جمله «وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ...» اشاره به مراتب نهی از منکر دارد که در اینجا برای آن دو مرحله ذکر شده و در بعضی دیگر از سخنان امام علیه السلام در کلمات قصار سه

۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۵۹، ح ۷.

۲. کافی، ج ۱، ص ۶۸، ح ۱۰.

مرحله برای آن ذکر شده است: نخست انکار به قلب و بیزاری از منکر در درون دل و جان، هرچند ظالمان دست و زبان انسان را ببندند. مرحله دوم انکار با زبان و مرحله سوم جلوگیری عملی از منکرات. بسیاری از فقها این مرحله را وظیفه حکومت اسلامی و حاکم شرع دانسته‌اند و مرحله اول و دوم را وظیفه عموم مردم. جمله (وَبَايِنُ مَنْ فَعَلَهُ بِجَهْدِكَ) ممکن است اشاره به جایی باشد که نهی از منکر اثر نمی‌گذارد، در چنین مواردی انسان باید مجلس منکر را ترک گوید و از عاملان به منکر دوری گزیند.

این احتمال نیز هست که منظور از آن بیزاری قلبی است که آثار آن در چهره انسان نمایان باشد که یکی از مراحل سه‌گانه نهی از منکر است و در حدیثی امیر مؤمنان علی عليه السلام از پیغمبر صلى الله عليه وآله نقل می‌کند: «أَمَرَنَا رَسُولُ اللَّهِ أَنْ نَلْقَى أَهْلَ الْمَعَاصِي بِوُجُوهِ مُكْفَهَرَةٍ؛ پیغمبر اکرم صلى الله عليه وآله به ما دستور داد که اهل منکر را با چهره‌ای عبوس ملاقات کنیم (تا از قیافه ما بدانند که از آنها بیزاریم)»^۱.

امام عليه السلام در ادامه این سخن چند دستور دیگر می‌دهد می‌فرماید: «در راه خدا آن‌گونه که باید و شاید جهاد کن و هرگز سرزنش سرزنش‌گران، تو را از تلاش در راه خدا باز ندارد و در دریای مشکلات برای رسیدن به حق فرو شو هر جا که باشد»؛ (وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمٌ. وَخُصِّ الْعَمْرَاتِ^۳ لِلْحَقِّ حَيْثُ كَانَ).

می‌دانیم جهاد مراحل و مراتبی دارد؛ خواه جهاد نظامی با دشمن و خواه

۱. کافی، ج ۵، ص ۵۸، ح ۱۰.

۲. «خُصِّ» صیغه امر از ریشه «خُوض» بر وزن «حُوض» گرفته شده که در اصل به معنای وارد شدن تدریجی در آب است. سپس به عنوان کنایه به معنای ورود یا شروع به کارها آمده است.

۳. «عمرات» جمع «عمره» بر وزن «ضربه» در اصل از غمر به معنای از بین بردن اثر چیزی گرفته شده سپس به آب زیادی که تمام چهره چیزی را می‌پوشاند و پیش می‌رود، «عمره» و «غامر» گفته شده و بعد از آن به گرفتاری‌های شدید و جهل و نادانی فراگیر که انسان را در خود فرو می‌برد اطلاق شده است و «عمرات الموت» به معنای شاداید حالت مرگ است.

تلاش‌هایی دیگر در مسیر حق. بعضی از مراحل آن شایسته مجاهدان واقعی نیست؛ شایسته آنها این است که آخرین مرحله‌ای را که در توان دارند در این راه به کار گیرند و جمله «جَاهِدْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» اشاره به همین معناست. اما جمله «وَلَا تَأْخُذْكَ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّائِمٍ» اشاره به این است که گاهی افراد آلوده، اطراف انسان‌های مجاهد و مبارز را می‌گیرند و با ملامت و سرزنش می‌خواهند سدی بر سر راه آنها ایجاد کنند. امام علیه السلام می‌فرماید: هرگز این سرزنش‌ها مانع راه تو نشود؛ هنگامی که راه را تشخیص دادی با توکل بر خدا و عزم راسخ و بدون اعتنا به سرزنش سرزنش‌گران به پیش تاز.

از آنجا که در راه حق مشکلات فراوانی وجود دارد و حق‌جویان بدون پیکار با آنها، راه به جایی نمی‌برند، امام علیه السلام این مشکلات را به امواج خروشان دریا تشبیه کرده و دستور می‌دهد برای به دست آوردن گوهر حق، در این امواج فرو شو تا به گوهر مطلوب بررسی.

سخن امام علیه السلام در این جمله‌ها برگرفته از آیاتی از قرآن مجید است؛ در آیه ۷۸ سوره حج می‌خوانیم: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» و در آیه ۵۴ سوره مائده می‌خوانیم: «يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ».

بسیاری از مفسران «حق جهاد» را به معنای اخلاص در نیت تفسیر کرده‌اند؛ ولی باید توجه داشت که مفهوم آن منحصر به اخلاص نیت نیست، بلکه منظور این است که مشکل‌ترین مرحله جهاد، جهاد با نفس و کسب خلوص نیت است. امام علیه السلام در پایان این بخش دو اندرز مهم دیگر به فرزندش می‌دهد می‌فرماید: «در دین خود تفقه کن (و حقایق دین را به طور کامل فرا گیر) و خویشتن را بر استقامت در برابر مشکلات عادت ده که استقامت و شکیبایی در راه حق، اخلاق بسیار نیکویی است»؛ «وَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ، وَعَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرًا»

۱. «تصبر» از ریشه «صبر» به معنای خود را به شکیبایی واداشتن و خویشتن‌داری کردن است و تفاوت آن با ←

عَلَى الْمَكْرُوهِ، وَنِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ).

با توجه به اینکه «تفقه» از ریشه «فقه» به معنای فهم و درک است، منظور امام علیه السلام از جمله «وَتَفَقَّهُ فِي الدِّينِ» این است که حقایق دینی را اعم از اصول و فروع به طور کامل درک کن و تنها به صورت قناعت نکن، بلکه به عمق آنها آشنا شو.

جمله «عَوْدُ نَفْسِكَ...» اشاره به این است که صبر و استقامت در مقابل مشکلات چیزی است که با تمرین به دست می‌آید. باید آنقدر تمرین کنی و خویشتن را عادت دهی تا خلق و خوی تو گردد.

فقره «نِعْمَ الْخُلُقُ التَّصَبُّرُ فِي الْحَقِّ» اشاره به این است که هر کار مثبتی با مشکلات و موانعی روبه‌روست. هرگاه انسان صبر و استقامت بر حق نداشته باشد، هرگز نمی‌تواند به آن دست یابد. چیدن یک گل بدون تحمل نیش خار میسر نیست و برداشتن اندکی عسل از کندو غالباً با نیش زنبور همراه است. اگر استقامت در برابر مشکلات نباشد هیچ هدف مقدسی به انجام نمی‌رسد.

در اینجا سزاوار است به اشعار پرمعنایی که ابوالاسود سروده است توجه کنیم:

تَعَوَّدْتُ مَسَّ الضَّرِّ حَتَّى أَلْفَتُهُ	وَأَسْلَمَنِي طُولُ الْبَلَاءِ إِلَى الصَّبْرِ
وَوَسَّعَ صَدْرِي لِلْأَذَى كَثْرَةَ الْأَذَى	وَكَانَ قَدِيمًا قَدْ يَضِيقُ بِهِ صَدْرِي
إِذَا أَنَا لَمْ أَقْبَلْ مِنَ الدَّهْرِ كُلِّ مَا	الْأَقْبِيهِ مِنْهُ طَالَ عَثْبِي عَلَى الدَّهْرِ

من خود را به درد و رنج‌ها عادت دادم تا به آن انس گرفتم و ادامه مشکلات مرا به صبر عادت داد.

فزون‌ی رنج‌ها سینه مرا برای تحمل رنج گشاده ساخت، هرچند در گذشته در

→ صبر این است که شخص صبور واقعاً اهل صبر است اما تصبر در مورد کسی است که هنوز اهل صبر نشده و خود را به آن وادار می‌کند.

برابر آن تنگی سینه احساس می‌کردم.
 (من فکر می‌کنم) اگر من همه حوادث جهان را (از تلخ و شیرین نپذیرم،
 پیوسته باید دنیا را سرزنش کنم).^۱

نکته‌ها

۱. رعایت احتیاط به هنگام احساس خطر

احتیاط در موارد مشکوک یکی از اصول مسلم مذهب ماست که در بعضی از موارد واجب و گاه مستحب است.

ریشه احتیاط، حکم عقل است که در علم اصول به عنوان دفع ضرر محتمل است که در وجوب آن به طور مطلق یا با بعضی قیود و شروط بحث است. عقل حکم می‌کند که زیان‌های احتمالی را از خود دور کنیم. قابل توجه اینکه همین مسأله در علم کلام و عقاید به عنوان پایه تحقیق در مسائل مذهبی و مبدأ و معاد شناخته شده و تحقیق درباره وجود خدا و معرفه الله را بر همین اساس می‌گذارند که ترک تحقیق احتمال ضررهای عظیمی را در پی دارد. به همین دلیل عقل حکم می‌کند که فرد به تحقیق بپردازد.

امام علیه السلام در تعبیری که در این فقره داشت این اصل را کاملاً مستدل ساخت و بعد از آنکه به فرزندش دستور فرمود از مسیرهایی که خوف ضلالت در آن است بپرهیزد، زیرا پرهیز در این گونه موارد بهتر از آن است که انسان گرفتار حوادث هولناک و وحشتناک شود.

اصولاً احتیاط اگر به افراط نکشد در همه جا و همه چیز - خواه در امور معنوی و یا امور مادی - کاری عاقلانه و منطقی است.

۱. معجم الادباء، ج ۱۲، ص ۳۸ به نقل شرح نهج البلاغه علامه تستری، ج ۸، ص ۳۸۱.

۲. راه دستیابی به فضایل اخلاقی

جمله «وَعَوِّدْ نَفْسَكَ التَّصَبُّرَ عَلَى الْمَكْرُوهِ» اشاره به یک اصل مهم اخلاقی است و آن اینکه انسان‌هایی که تربیت اخلاقی نشده‌اند در آغاز کار پذیرش اصول اخلاق برای آنها آسان نیست و باید آن را بر نفس خود تحمیل کنند و پیوسته تکرار نمایند. این فعل مکرر سبب می‌شود که آن امر اخلاقی به صورت عادت در آید و ادامه این عادت سبب می‌شود که به صورت ملکه نفسانی ظاهر گردد؛ یعنی تدریجاً در درون عمق جان انسان نفوذ کند و روح را به رنگ خود در آورد.

حدیث «الْخَيْرُ عَادَةٌ» و حدیث «الْعَادَةُ طَبْعُ ثَانٍ» که در غررالحکم در لایه کلام امیر مؤمنان علی علیه السلام آمده، اشاره به همین معناست.

تفاوت تصبّر با صبر این است که شخص صبور واقعاً اهل صبر است؛ اما تصبر در مورد کسی است که هنوز اهل صبر نشده و خود را به آن وادار می‌کند. اصولاً بسیاری از فضایل اخلاقی است که جز با ریاضت نفس و عادت دادن خویش حاصل نمی‌گردد و از آنجا که صبر (استقامت در برابر مشکلات) خمیرمایه تمام پیروزی‌هاست و طبق بعضی از روایات صبر نسبت به ایمان همچون سر است نسبت به تن، باید به هر قیمتی است آن را به دست آورد و به گفته شاعر:

صبر را با حق قرین کرد ای فلان آخر و العصر را آگه بخوان
صد هزاران کیمیا حق آفرید کیمیایی همچو صبر آدم ندید

بخش ششم

وَأَجِئْ نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَى إِلَهِكَ، فَإِنَّكَ تُلْجِئُهَا إِلَى كَهْفِ حَرِيْزٍ،
مَانِعٍ عَزِيْزٍ. وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحَرْمَانَ، أَكْثَرَ
الِاسْتِخَارَةِ، وَتَفْهَمُ وَصِيَّتِي، وَلَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا، فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَعَى
وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ.

ترجمه

در تمام کارهایت خود را به خدا بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی
مطمئن و نیرومند سپرده‌ای. به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و
تنها دست به دامان لطف او بزن) چرا که بخشش و حرمان به دست اوست و
بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد. وصیتم را به خوبی
درک کن و آن را سرسری مگیر، زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد
و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که سزاوار فراگرفتن
نمی‌باشد سودی ندارد.

شرح و تفسیر

وصیتم را سرسری مگیر

امام علیه السلام در این بخش از وصیّت‌نامه (بخش ششم) پنج دستور مهم دیگر به
فرزند دل‌بندش می‌دهد:

نخست توکل به خداست که می‌فرماید: «در تمام کارهایت خود را به خدا
بسپار که اگر چنین کنی خود را به پناهگاهی مطمئن و نیرومند سپرده‌ای»؛

(وَأَلْجَىٰٓ نَفْسَكَ فِي أُمُورِكَ كُلِّهَا إِلَىٰ إِلَهِكَ، فَإِنَّكَ تُدْحِجُهَا إِلَىٰ كَهْفٍ ۚ حَرِيْزٍ ۓ، وَمَنْعٍ عَزِيْزٍ).

توکل زاییده ایمان به توحید افعالی است هنگامی که انسان سرچشمه همه امور جهان را به دست خدا بداند و او را مسبب الاسباب بشمرد طبعاً در همه مشکلات به او پناه می‌برد و او را پناهگاه مطمئن خود می‌داند.

توکل به این معنا نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد و تنها به امید لطف خدا بنشیند، بلکه به این است که تمام توان خود را به کار گیرد و در آنجا که به موانع و مشکلاتی برخورد می‌کند که حل آن بیرون از توان اوست دست به دامان لطف خدا می‌زند و با توکل بر او بر مشکلات چیره می‌شود.

آن‌گاه به مسأله اخلاص اشاره کرده می‌فرماید: «به هنگام دعا، پروردگارت را با اخلاص بخوان (و تنها دست به دامان لطف او بزن) چرا که بخشش و حرمان به دست اوست»؛ (وَأَخْلِصْ فِي الْمَسْأَلَةِ لِرَبِّكَ، فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحِرْمَانَ).

اخلاص نیز از ثمرات ایمان به توحید افعالی است، زیرا هنگامی که انسان بداند «لَا مُؤْتَرٌّ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» یقین پیدا می‌کند که عطا و حرمان به دست اوست. به هنگامی که به این امر ایمان پیدا کرد تنها به در خانه او می‌رود و با خلوص نیت هرچه می‌خواهد از او می‌خواهد. به همین دلیل در روایات وارد شده است که ریاکاران مشرکند؛ امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «كُلُّ رِيَاءٍ شِرْكٌ إِنَّهُ مِنْ عَمَلٍ لِلنَّاسِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى النَّاسِ وَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ؛ هر ریایی شرک است هر کس کاری برای مردم کند پاداش خود را باید از مردم بگیرد و هر کس

۱. «ألجىء» از ریشه «الجماء» از «لجوء» به معنای پناه بردن گرفته شده و «الجماء» به معنای به پناه فرستادن است.

۲. «كهف» به معنای غار وسیع است و سپس به هرگونه پناهگاه اطلاق شده است.

۳. «حریز» به معنای حفظ کننده از ریشه «حرز» بر وزن «قرض» به معنای حفظ کردن گرفته شده است.

عملی برای خدا انجام دهد پاداش او بر خداست»^۱.

این جمله در ضمن به این حقیقت نیز اشاره دارد که انسان خواسته‌های خود را باید فقط از خدا بخواهد نه از غیر خدا و اگر طبق عالم اسباب به سراغ غیر خدا می‌رود باز هم مؤثر واقعی را خدا می‌داند که اراده‌اش گاه به دست بندگانش تحقق می‌یابد و جمله «فَإِنَّ بِيَدِهِ الْعَطَاءَ وَالْحَرْمَانَ» نیز بیانگر همین حقیقت است. در سومین دستور می‌فرماید: «و بسیار از خدا بخواه که خیر و نیکی را برایت فراهم سازد»؛ (وَأَكْثِرِ الْإِسْتِخَارَةَ).

استخاره دو معنا دارد: یکی استخاره‌ای است که امروز در میان مردم معمول و متعارف است، هرگاه مسأله‌ای بر انسان مشکل شده و با نیروی عقل خود و مشورت با اهل آن نتوانست آن را حل کند به سراغ مشورت با خدا می‌رود و استخاره نوعی مشورت با پروردگار است. معنای دوم استخاره این است که انسان در هر کاری که قدم می‌گذارد از خدا طلب خیر کند؛ یعنی خداوند را حاکم بر سرنوشت خود ببیند؛ در امر تجارت و زراعت و مانند آن تلاش کند ولی زبان حال و قال او اَسْتَخِيرُ اللَّهَ بِرَحْمَتِهِ باشد؛ یعنی خدایا خیر و برکت را از رحمت تو می‌خواهم. این نوع از استخاره در روایات بسیار بر آن تأکید شده است. از جمله در روایتی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «مَا اسْتَخَارَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا خَارَ لَهُ؛ هیچ بنده با ایمانی از خداوند طلب خیر نمی‌کند مگر اینکه خداوند خیر او را فراهم می‌سازد»^۲.

امام علیه السلام در ادامه این سخن برای اینکه فرزندش نسبت به اندرزها و وصایای او اهتمام به خرج دهد می‌فرماید: «وصیتم را به خوبی درک کن و آن را سرسری

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۹۳، ح ۳.

۲. بحارالانوار ج ۸۸، ص ۲۲۴، ح ۴.

مگیر»؛ (وَتَفَهَّمْ وَصِيَّتِي، وَلَا تَذْهَبَنَّ عَنْكَ صَفْحًا).

سپس دلیلی برای آن ذکر می‌کند و علوم و دانش‌ها را ضمن آن، به سه بخش تقسیم می‌نماید و می‌فرماید: (زیرا بهترین سخن دانشی است که سودمند باشد و بدان دانشی که نفع نبخشد در آن خیری نیست و دانشی که (زیان‌بار است) سزاوار فراگرفتن نیست سودی نمی‌بخشد)؛ (فَإِنَّ خَيْرَ الْقَوْلِ مَا نَفَع، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ، وَلَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمٍ لَا يَحِقُّ تَعَلُّمُهُ).

دانش‌های مفید، علمی است که انسان را در مسیر قرب الی الله یاری می‌بخشد؛ خواه در زمینه اعتقادات باشد یا عبادات و اخلاق و...، دنیای او را به صورت آبرومند تأمین می‌کند و از فقری که مایه کفر و روسیاهی است رهایی می‌بخشد.

علوم بیهوده دانش‌هایی است که نه خیر دنیا در آن است و نه خیر آخرت و گاه از آن برای سرگرمی و یا تفاخر استفاده می‌شود؛ شبیه آنچه در حدیث معروف وارد شده که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مردی را در مسجد دید که گروهی اطراف او را گرفته‌اند فرمود: این چیست؟ عرض کردند: این مرد علامه است (و دانش فراوان دارد) پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: علامه چیست؟ عرض کردند: این شخص آگاه‌ترین فرد به نسب‌های عرب و حوادث ایام جاهلیت و اشعار آنهاست. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَلَا يَنْفَعُ مَنْ عِلِمَهُ؛ این علمی است که هر کس آن را نداند زیانی نمی‌کند و آن کس که آن را بداند سودی نمی‌برد» سپس افزود: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ

۱. «صفح» در اصل به معنای جانب و روی هر چیزی است و معنای مصدری آن روی گرداندیدن و صرف نظر کردن است و از آنجا که صرف نظر کردن گاه به علت عفو و گاه به سبب قهر است، این واژه در هر دو معنا به کار می‌رود. در ضمن باید توجه داشت که فاعل تذهبن، وصیت است و معنای جمله این است که وصیت من به سبب روی گرداندن و بی‌اعتنایی از خاطر تو نرود و معادل آن در فارسی این است که وصیت مرا سرسری مگیر. در بعضی از نسخ به جای «عنك» عنها آمده در این صورت فاعل تذهبن مخاطب یعنی امام حسن مجتبی علیه السلام است.

وَمَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ؛ علم تنها در سه چیز است: نشانه‌های روشن (در مسائل مربوط به خدا شناسی و مبدأ و معاد) و علم مربوط به احکام الهی و واجبات و علوم مربوط به امور اخلاقی و سنت‌ها و مستحبات و غیر آن اضافی است.^۱ البته علوم و دانش‌هایی که به عمران و آبادی دنیای مردم کمک می‌کند و آنها را از فقر و بیماری و مشکلات دیگر‌هایی می‌بخشد نیز از علوم مفیدند، زیرا در واقع مقدمه‌ای برای آن سه گروه از علوم نافعند.

قسم سوم از علوم، علوم زیان‌بار است؛ مانند علم سحر و شعبده و علوم مربوط به تولید مواد حرام مانند شراب و مواد مخدر. در دنیای امروز ما، این علوم فراوان‌تر از گذشته است؛ علمی که تهیه و وسایل کشتار جمعی را به بشر می‌آموزد مانند بمب اتم، سلاح‌های مرگبار شیمیایی و امثال آن این گونه علوم آموختن و فراگرفتنش از نظر اسلام حرام است، چرا که به عنوان مقدمه حرام محسوب می‌شود.

نکته

علوم نافع و غیر نافع

شک نیست که علم و دانش نور و روشنایی است؛ ولی در عین حال چنین نیست که همه علوم مطلوب و مفید باشد. همان‌گونه که در وصیّت‌نامه بالا آمده است، امام علیه السلام علوم را به سه گونه تقسیم می‌کند:

علمی که برای زندگی انسان‌ها نافع است، گاه جنبه معنوی دارد؛ مانند علم به معارف دینی و احکام و اخلاق انسانی و گاه جنبه مادی دارد؛ مانند تمام علمی که برای زندگی مادی انسان‌ها لازم است نظیر علم پزشکی، کشاورزی، فنون

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۲، ح ۱.

دفاعی، صنایع سبک و سنگین و... و می‌دانیم اگر این علوم نباشد و زندگی مادی انسان به طور معقول اداره نشود مشکلات معنوی فراوانی به دنبال خواهد داشت. به همین دلیل این علوم در اسلام به عنوان واجب کفایی معرفی شده؛ یعنی هر گروهی لازم است به دنبال بخشی از این علوم برود تا همه نیازهای مادی جامعه اسلامی تأمین گردد و اگر در یک رشته به اندازه کافی متصدیانی نداشته باشد، وجوب عینی پیدا می‌کند.

مسلمانان در هر عصر و زمان به خصوص در عصر ما نباید در این علوم از دیگران عقب بمانند، بلکه باید پرچم‌دار علم باشند همان‌گونه که در قرون نخستین اسلام و چند قرن بعد از آن چنین بوده است.

اما علوم مضر و زیان‌بار، علمی است که نتیجه آن تخریب نظام اجتماعی و سلامت جامعه و برخورداری آن از پیشرفت و تکامل است مانند علوم مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی و تولید انواع مواد مخدر و مشروبات الکلی و امثال آن. قسم سوم علوم بیهوده است که نه فایده‌ای دارد نه زیانی که نمونه آن در بالا در شرح کلام امام علیه السلام بیان شد.

بخش هفتم

أَيُّ بُنْيٍّ، إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادُ وَهَنَا، بَادَرْتُ
بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، وَأُورِدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجْلِي دُونَ أَنْ أُفْضِيَ
إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ
يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَىٰ وَفِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ.
وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالأُرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْفِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتَهُ. فَبَادَرْتُكَ
بِالأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَفْسُو قَلْبُكَ، وَيَشْتَغَلَ لُبُّكَ، لِتَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الأَمْرِ مَا قَدْ
كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُغْيَتَهُ وَتَجَرِبَتَهُ، فَتَكُونَ قَدْ كُفِّيتَ مَنُونَةَ الطَّلَبِ،
وَعُوفِيَتَ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ، فَاتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَاتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا
رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.

ترجمه

پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به
(نوشتن) این وصیتم برای تو مبادرت ورزیدم و نکات برجسته‌ای را در وصیتم
وارد کردم مبادا اجلم فرارسد در حالی که آنچه را در درون داشته‌ام بیان نکرده
باشم و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکرم نقصانی حاصل شود آن‌گونه
که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و
فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت
تو مبادرت کردم و از آنجا که قلب جوان همچون زمین خالی است و هر بذری
در آن پاشیده شود آن را می‌پذیرد، پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به
امور دیگر مشغول گردد (گفتنی‌ها را گفتم) همه اینها برای آن است که با تصمیم

جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بی نیاز ساخته و زحمت آزمون آن را کشیده‌اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی، بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره‌ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد.

شرح و تفسیر

انگیزه من برای نوشتن این وصیت‌نامه

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه‌اش (هفتمین بخش) بار دیگر به انگیزه خود در بیان این وصیت‌نامه طولانی و مملوّ از اندرزهای نافع می‌پردازد؛ انگیزه‌ای که از دو بخش تشکیل می‌شود: بخشی از آن در وجود امام علیه السلام و بخشی از آن در وجود امام مجتبی علیه السلام و خلاصه اش این است که سن من بالا رفته و می‌ترسم اجلم فرا برسد به همین دلیل اقدام به این وصیت‌نامه کردم و از سوی دیگر تو جوان هستی و آماده پذیرش حق. از این می‌ترسم سن تو بالا رود و آن آمادگی در تو نباشد. به این دو دلیل به این وصیت‌نامه مبادرت کردم.

نخست می‌فرماید: «پسرم! هنگامی که دیدم سن من بالا رفته و دیدم قوایم به سستی گراییده، به این وصیتم، برای تو مبادرت ورزیدم»؛ (أَيُّ بُنَيِّ إِنْني لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنًا، وَرَأَيْتُنِي أُرْدَادًا وَهَنَا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ).

می‌دانیم سن مبارک امام علیه السلام در آن زمان ۶۰ سال یا کمی بیشتر بود و سن فرزندش بیش از ۳۰ سال که هنوز بقایای جوانی را با خود داشت و این درسی است برای همه پدران در برابر فرزندان، هنگامی که سنین عمر آنها بالا می‌رود پیش از آنکه اجل فرا رسد و یا فرزندانشان دوران جوانی و یا نوجوانی را که آمادگی فراوان برای پذیرش حق در آن است، پشت سر بگذارند، آنچه را لازم

است به آنها بگویند و وصیت کنند.

آن‌گاه امام علیه السلام به توضیح بیشتری می‌پردازد و می‌فرماید: «و نکات برجسته‌ای را در وصیتم وارد کردم مبادا اجلم فرارسد در حالی که آنچه را در درون داشته‌ام بیان نکرده باشم و به همین دلیل پیش از آنکه در رأی و فکرم نقصانی حاصل شود آن گونه که در جسمم (بر اثر گذشت زمان) به وجود آمده و پیش از آنکه هوا و هوس و فتنه‌های دنیا بر تو هجوم آورد و همچون مرکبی سرکش شوی به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم»؛ (وَأُورِدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أَفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، وَأَنَّ أَنْقُصَ فِي رَأْيِي كَمَا تُقْصِتُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَىٰ وَفِتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ) ۲.

امام علیه السلام در اینجا نه به عنوان معصوم و نیز مخاطبش نه به عنوان فرزندِ معصوم، بلکه به عنوان پدری پیر و دلسوز در برابر فرزندِ که ممکن است در معرض تندباد و سوسه‌های نفس و فتنه‌های دنیا قرار بگیرد، به دو نکته راجع به خود و یک نکته درباره فرزندش اشاره می‌کند و می‌فرماید: از یک سو سن من بالا رفته و بیم فرارسیدن اجل و از دست رفتن فرصت را دارم و از سوی دیگر همراه بالا رفتن سن همان‌گونه که اعضای بدن ضعیف و ناتوان می‌شود، فکر هم ممکن است به سستی گراید و از سوی سوم تو که مخاطب من هستی نیز در معرض آفات مختلفی قرار بگیری؛ و سوسه‌های شیطان، هوای نفس و بندگی دنیا که اگر چنین شود باز فرصت پند و اندرز از دست می‌رود.

روی این جهات، من مبادرت به این وصیت و اندرزنامه کردم تا به نتیجه

۱. «افضی» از ریشه «افضاء» و ریشه «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است، گویی در فضای او وارد شده است سپس در مورد القا و تعلیم مطلبی به دیگری به کار رفته گویی آن مطلب را در فضای فکر مخاطب وارد می‌کند.

۲. «نفور» در اصل به معنای حیوان فراری است که از چیز وحشتناکی رم کرده باشد و سپس به انسان‌هایی که از چیزی فراری هستند نیز اطلاق شده است.

مطلوب، قبل از فوت فرصت برسم.

جای تعجب است که ابن ابی الحدید در شرح جمله‌هایی که امام علیه السلام درباره خود بیان فرموده می‌گوید: «این جمله‌ها نشان می‌دهد، بر خلاف عقیده شیعه که می‌گویند امام علیه السلام از این گونه امور معصوم است نه در فکر او نقصانی حاصل می‌شود نه رأی او فتور می‌پذیرد»، باطل است.^۱

در حالی که تمام قراین - همان‌گونه که گفتیم - نشان می‌دهد امام علیه السلام، این سخنان را نه از موضع امامت و عصمت، بلکه از موضع پدری پیر و پر تجربه که برای فرزندی جوان و کم تجربه نصیحت و اندرز می‌دهد، بیان فرموده است.

اگر ابن ابی الحدید سخن دیگر مولا علی علیه السلام را که در همین نهج البلاغه وارد شده توجه می‌کرد که می‌فرماید: «فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ؛ از من سؤال کنید (آنچه را می‌خواهید) پیش از آنکه مرا از دست دهید. سوگند به کسی که جانم در دست قدرت اوست از هیچ حادثه‌ای که از امروز تا دامنه قیامت واقع می‌شود از من سؤال نمی‌کنید (مگر اینکه پاسخ آن را آماده دارم)».^۲

نیز سخن دیگری که در خطبه ۱۸۹ آمده است که می‌فرماید: «أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ؛ ای مردم هرچه می‌خواهید از من پرسید، چرا که من به راه‌های آسمان از راه‌های زمین آگاه‌ترم (و همه چیز به فرمان خدا و به اذن الله نزد من روشن است). آری اگر ابن ابی الحدید این سخنان را در کنار هم می‌گذاشت هرگز چنین نمی‌گفت.

سپس امام علیه السلام به بیان دلیلی برای طرح وصایای خود برای فرزند جوانش پرداخته چنین می‌گوید: «به یقین قلب جوان و نوجوان همچون زمین خالی

۱. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶ ص ۶۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۹۳.

است؛ هر بذری در آن پاشیده شود آن را می پذیرد»؛ (وَإِنَّمَا قَلْبُ الْوَالِدِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُتِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ).

این امر بارها به تجربه رسیده و حتی روایتی است که به صورت ضرب المثل در آمده که «الْعِلْمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ؛ تعلیماتی که در کودکی (و جوانی) داده می شود همچون نقشی است که بر سنگ بزنند (نقشی است ثابت، عمیق و پایدار. سپس بر آن افزوده اند که) وَالتَّعَلُّمُ فِي الْكِبَرِ كَالْحِطُّ عَلَى الْمَاءِ؛ فراگیری در بزرگسالی همچون نقشی است که بر آب زنند (نقشی است گذرا و ناپایدار).

آن گاه دو دلیل دیگر بر آن می افزاید و می فرماید: «به همین دلیل به تعلیم و تأدیب تو مبادرت ورزیدم پیش از آنکه قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد»؛ (فَبَادِرْ تَكُ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَفْسُوْ قَلْبُكَ، وَيَسْتَعْلَلُ لُبُّكَ).

در واقع امام علیه السلام برای انتخاب این سن و سال جهت پند و اندرز، سه دلیل بیان فرموده است: آماده بودن قلب جوان برای پذیرش، عدم قساوت به سبب عدم آلودگی به گناه و عدم اشتغال ذهن به مشکلات زندگی و حیات و هر کدام از این سه به تنهایی برای انتخاب این زمان کافی است تا چه رسد به اینکه همه این جهات جمع باشد.

سپس امام علیه السلام می افزاید: «همه اینها برای آن است که با تصمیم جدی به استقبال اموری بشتابی که اندیشمندان و اهل تجربه تو را از طلب آن بی نیاز ساخته، و زحمت آزمون آن را کشیده اند تا نیازمند به طلب و جستجو نباشی و از تلاش بیشتر آسوده خاطر گردی»؛ (لَتَسْتَقْبِلَ بِجِدٍّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُعْيَتَهُ^۱ وَتَجْرِبَتَهُ، فَتَكُونَ قَدْ كُفَيْتَ مَوْنَةَ الطَّلَبِ، وَعُوفِيَتْ مِنْ عِلَاجِ التَّجْرِبَةِ).

۱. «بعیة» به معنای طلب و تقاضا از ریشه «بعی» بر وزن «نفی» گرفته شده که به گفته راغب در مفردات گاهی بار مثبت دارد که طلب خیرات است و گاه بار منفی که تجاوز از حد عدالت و تمایل به ظلم و باطل است.

امام علیه السلام در این بخش از سخنان خود به اهمّیت استفاده از تجارب دیگران اشاره می‌کند، زیرا زندگی چیزی جز تجربه نیست و انسان عاقل به جای اینکه همه چیز را خودش تجربه کند و ضایعات و مشکلات آن را بپذیرد از تجارب دیگران استفاده می‌کند و آنچه را آنها آزموده‌اند و نتیجه‌اش روشن شده در اختیار می‌گیرد بی آنکه هزینه‌ای برای آن بپردازد. به تعبیر دیگر همواره نسل‌های آینده از نسل‌های گذشته از این نظر سعادت‌مندترند که تجارب پیشینیان در اختیار آیندگان قرار می‌گیرد و آنچه را آنها با زحمت فراوان به دست آورده‌اند آیندگان بدون زحمت در اختیار می‌گیرند و تعبیرات امام علیه السلام «كُفَيْتَ مَوْئَةَ الطَّلَبِ وَعُوفِيَتْ مِنْ عَلاَجِ التَّجْرِبَةِ» همه اشاره به همین نکته است.

لذا در پایان این بخش از اندرزنامه می‌فرماید: «بنابراین آنچه از تجربیات نصیب ما شده، نصیب تو هم خواهد شد (بی آنکه زحمتی کشیده باشی) بلکه شاید پاره‌ای از آنچه بر ما مخفی شده (با گذشت زمان و تجربه بیشتر) بر تو روشن گردد»؛ «فَاتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ». اشاره به اینکه گاه تجربه پیشینیان به طور کامل در اختیار آیندگان قرار می‌گیرد و آنها از آن بهره کامل می‌برند و گاه پیشینیان در بعضی از مسائل، نیمی از راه را پیموده‌اند و نیم دیگر را آیندگان می‌پیمایند و به اموری دست می‌یابند که حتی نصیب پیشینیان نشده بود.

همان‌گونه که قبلاً نیز اشاره شد، سخنان امام علیه السلام در این وصیت‌نامه از موضع امامت و مقام عصمت نیست، بلکه به عنوان فردی دنیا دیده و تجربه کرده و دلسوز که به فرزندش در برابر طوفان حوادث دنیا کمک می‌کند تا از تجربیاتش بهره‌گیرد و حتی گاه آنچه را او به تجربه نیافته، فرزندش آن را تکمیل کند و به نتایج بهتری برسد.

نکته

آثار تربیت در جوانی

تاریخ انبیا نشان می‌دهد جوانان نخستین گروهی بودند که به آنها ایمان می‌آوردند و از اهداف آنها دفاع می‌کردند. قرآن کراراً داستان نوح و ایمان آوردن جوانان را به او و ایراد بزرگسالان ثروتمند را بیان کرده و نیز تاریخ اسلام نشان می‌دهد که مؤمنان به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیش از همه جوانان بودند.

روایات اسلامی نیز این حقیقت را تأیید می‌کند؛ امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام به یکی از یارانش که برای دفاع از مکتب اهل بیت به بصره رفته بود و ناکام برگشت، فرمود: «عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَيَّ كُلِّ خَيْرٍ؛ بر تو باد که به سراغ جوانان بروی که آنها برای پذیرش هر امر خیری از همه سریع‌ترند».^۱

در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ وَهُوَ شَابٌّ مُؤْمِنٌ اِخْتَلَطَ الْقُرْآنُ بِلَحْمِهِ وَدَمِهِ؛ هر کس قرآن را بخواند در حالی که جوان با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خون او عجین خواهد شد».^۲

نیز در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که فرمود: «بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ؛ فرزندان خود را با احادیث (اهل بیت) آشنا سازید پیش از آنکه گروه منحرف مرجئه (که اعتقادی به خلافت بلا فصل علی عَلَيْهِ السَّلَام نداشتند) از شما پیشی بگیرند».^۳

در فصل بالا از وصیت‌نامه امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز این مطلب به خوبی بیان شده است.

دلیل آن هم روشن است، زیرا از یک سو قلب جوانان پاک و خالی از آلودگی به تعصب‌های کور و لجاجت و عقاید باطله است، به همین دلیل همانند زمینی

۱. کافی، ج ۸، ص ۹۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۶۰۳، ح ۴.

۳. کافی، ج ۶، ص ۴۷، ح ۵.

است که خالی از هرگونه گیاه و علف‌های هرزه مزاحم باشد و هر بذری در آن افشانده شود به سرعت آن را می‌پذیرد.

از سوی دیگر، تعلقات دنیوی و مادی، او را به خود مشغول نداشته است تا پذیرش او نسبت به حق ضعیف شود.

از سوی سوم تعلیمات انبیا و احکام دین خدا با منافع نامشروع بسیاری از بزرگسالان در تضاد است و آنها حاضر نیستند به آسانی دست از منافع خود بردارند در حالی که جوانان گرفتار چنین منافعی نیستند.

یک از شعرای عرب می‌گوید:

قَدْ يَنْفَعُ الْأَدَبُ الْأَحْدَاثُ فِي مُهَلٍّ وَلَيْسَ يَنْفَعُ بَعْدَ الْكِبَرِ الْأَدَبُ
إِنَّ الْقُصُونَ إِذَا قَوْمَتَهَا اعْتَدَلَتْ وَلَنْ تَلِينَ إِذَا قَوْمَتَهَا الْخَشْبُ

تربیت نسبت به جوانان در مدت کوتاهی فایده می‌بخشد ولی بعد از بزرگسالی اثری ندارد.

شاخه‌های تر و نازک را به راحتی می‌توان صاف و مستقیم کرد ولی هنگامی که به صورت چوب‌های سختی در آمد قابل تغییر نیست.

و به گفته سعدی:

آن که در خردیش ادب نکنند در بزرگی فلاح از او برخاست
چوب تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

بخش هشتم

أَيُّ بُنْيَ، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمِّرْتُ عُمُرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، فَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ؛ بَلْ كَأَنِّي بِمَا انْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمِّرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ، فَعَرَفْتُ صَفْوَةَ ذَلِكَ مِنْ كَدَرِهِ، وَنَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخْلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ، وَتَوَخَّيْتُ لَكَ جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ، وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ وَأَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَمُقْتَبِلُ الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ.

ترجمه

پسرم! گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می‌زیستند عمر نکرده‌ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش‌ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخر بوده‌ام (من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم آن‌گاه از میان تمام آنها از هر امری گزیده‌اش را برای تو برگرفتم و از میان (زشت و زیبای) آنها زیبایش را برای تو انتخاب نمودم و مجهولاتش را از تو دور داشتم و همان‌گونه که یک پدر مهربان بهترین نیکی‌ها را برای فرزندش می‌خواهد من نیز صلاح دیدم که تو را به این وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، چرا که عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی.

شرح و تفسیر

سایه استفاده از عمر طولانی در تجارب دیگران

امام علیه السلام در آغاز این بخش از وصیت نامه به نکته بسیار مهمی اشاره می کند و آن اهمیت مطالعه و بررسی تاریخ پیشینیان است؛ آنچه از اعمال آنها به ما رسیده و از اخبار آنها در اختیار ما قرار گرفته و آنچه در آثار بازمانده از آنها: (کاخ های ویران شده، قبرهای خاموش، ثروت های به جا مانده و...) باقی است می فرماید: «پسرم گرچه من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیستند عمر نکرده ام اما در رفتار آنها نظر افکندم و در اخبارشان تفکر نمودم و در آثار بازمانده از آنان به سیر و سیاحت پرداختم تا بدانجا که (بر اثر این آموزش ها) همانند یکی از آنها شدم بلکه گویی بر اثر آنچه از تاریخشان به من رسیده با همه آنها از اول تا آخرشان بوده ام»؛ (أَيُّ بُنَيِّ، إِنِّي وَإِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ، وَفَكَرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ، وَسِرْتُ فِي آثَارِهِمْ؛ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ، بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ).

اشاره به اینکه زندگی چیزی جز تجربه نیست. اگر کسی از تجارب دیگران بهره بگیرد، در اعمال آنها و نتایجی که از عملشان گرفتند دقت کند و در اخبار عبرت انگیزی که از آنها به یادگار باقی مانده بیندیشد و در آثار بازمانده از آنان با دیده عبرت بین بنگرد، عمری به درازای تمام تاریخ بشریت پیدا می کند و گویی از روز اول خلقت آدم تا کنون زنده بوده است.

آن گاه امام علیه السلام می افزاید: «(من همه اینها را بررسی کردم سپس) قسمت زلال و مصفای آن را از بخش کدر و تیره باز شناختم و سود و زیانش را دانستم. سپس از میان همه آنها از هر امری گزیده اش را برای تو برگرفتم و از میان (زشت و زیبای) آنها زیباییش را برای تو انتخاب نمودم و مجهولاتش را از تو دور داشتم»؛

﴿فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ، وَنَفَعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ، فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَهُ^۱ وَتَوَخَّيْتُ^۲ لَكَ جَمِيلَهُ، وَصَرَفْتُ عَنْكَ مَجْهُولَهُ﴾.

اشاره به اینکه مطالعه آثار پیشینیان و سیر و سیاحت در آثار آنها به تنهایی کافی نیست. انسان باید همچون صراف، سره را از ناسره جدا سازد و آنچه را خوب است گزینش کند و ناخالصی‌ها را به دور افکند و من زحمت این کار را نیز برای تو کشیده‌ام.

امام علیه السلام در پایان این بخش از وصیت‌نامه انگیزه خود را بر بیان این وصیت‌نامه به این صورت بیان می‌کند که می‌فرماید: «و همان‌گونه که پدری مهربان بهترین نیکی‌ها را برای فرزندش می‌خواهد، من نیز صلاح دیدم که تو را به این وسیله تربیت کنم و همت خود را بر آن گماشتم، چرا که عمر تو رو به پیش است و روزگارت رو به جلو و دارای نیتی سالم و روحی باصفا هستی»؛ ﴿وَرَأَيْتُ حَيْثُ عَنَانِي مِنْ أَمْرِكَ مَا يَعْنِي الْوَالِدَ الشَّفِيقَ، وَأَجْمَعْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَدَبِكَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ أَنْتَ مُقْبِلُ الْعُمُرِ وَمُقْتَبِلُ^۳ الدَّهْرِ، ذُو نِيَّةٍ سَلِيمَةٍ، وَنَفْسٍ صَافِيَةٍ﴾.

اشاره به اینکه اگر من زحمت گردآوری تجارب پیشینیان و آموزه‌های تاریخ را برای تو کشیدم و همه آنها را در این اندرزنامه خلاصه کردم، به دو دلیل است نخست اینکه پدرم؛ پدری مهربان و عاشق و دلباخته سعادت فرزندش و دیگر اینکه تو هم جوان هستی و در آغاز عمر و نیتی پاک و قلبی صاف داری. این دو،

۱. «نخیل» از ریشه «نخل» در اصل به معنای غربال کردن آرد برای جدا سازی سبوس و نخاله است. سپس واژه «نخیل» به هر شیء تصفیه شده اطلاق شده است. در عبارت بالا منظور امام این است که من از تاریخ پیشینیان، مصفای آن را برای تو برگزیدم و بخش‌های تاریک و کدر آن را رها ساختم و باید توجه داشت که «نخیل» به این معنای که جنبه وصفی دارد غیر از «نخیل» جمع «نخل» به معنای درخت خرماست.

۲. «توخیت» از ریشه «وخی» بر وزن «نهی» به معنای قصد چیزی کردن گرفته شده و «توخی» در اینجا به معنای برگزیدن و انتخاب کرده به کار رفته است.

۳. «مقتبل» به معنای آغاز شده و ابتدای هر چیز از ریشه «اقتبال» به معنای شروع کردن و ابتدا نمودن به چیزی گرفته شده است.

دست به دست هم داده و این زحمت را برای من آسان نموده است. در واقع امام علیه السلام با این سخنانش به همه پدران دلسوز درس می‌آموزد که اگر خواهان سعادت فرزندان خود هستند از آن زمان که قلب فرزندان صاف و پاک است در تربیتشان بکوشند و مخصوصاً از تاریخ پیشینیان که مملو از درس‌ها و عبرت‌هاست و نمونه‌های حسی برای مسائل اخلاقی به دست می‌دهد، کمک بگیرند.

نکته‌ها

۱. مجموعه‌ی پر از اسراری به نام تاریخ

از آن روز که خط اختراع شد و بشر توانست آثار خود را به وسیله آن به یادگار بگذارد، تاریخ بشر آغاز گردید و تجربیات اقوام پیشین به عنوان میراث گرانبهایی برای اقوام آینده به دل تاریخ سپرده شد. عوامل پیروزی‌ها و اسباب شکست‌ها و ناپایداری قدرت‌ها و تلخ و شیرین‌های بسیاری دیگر در دل آن ثبت شد به گونه‌ای که افراد آگاه می‌توانند مسیر زندگی فردی و اجتماعی خود را در آینه تاریخ ببینند و بی آنکه نیاز به تجربه جدیدی داشته باشند از تجارب دیگران استفاده کنند.

به همین دلیل در قرآن مجید بخش مهمی از آیات، بیانگر تاریخ عبرت‌آموز پیشینیان است و با صراحت می‌گوید: «لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولَى الْأَلْبَابِ»؛^۱ به راستی در سرگذشت آنها عبرتی برای صاحبان اندیشه بود.

قرآن در مورد بعضی از بخش‌های تاریخی که درس‌های عبرت بیشتری را در خود نهفته دارد، نام «أَحْسَنُ الْقَصَصِ» را برگزیده و می‌گوید: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ»؛ ما بهترین سرگذشت‌ها را به وسیله

این قرآن که به تو وحی کردیم، برای تو شرح می‌دهیم»^۱.
گاهی نیز مخاطبان خود را به سیر در زمین و مطالعه آثاری که از گذشتگان باقی مانده و تاریخ تکوینی آنها را تشکیل می‌دهد، دعوت می‌کند و می‌گوید:
﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلُ﴾^۲.

امام علیه السلام در این وصیت‌نامه به نکته مهمی درباره تاریخ اشاره کرده است و آن اینکه مطالعه دقیق تاریخ پیشینیان، عمر جاودان به انسان می‌بخشد و به این می‌ماند که انسان از روز آغاز خلقت آدم علیه السلام تا امروز همراه همه اقوام و جمعیت‌ها بوده و نتیجه تجارب آنها را برای خود ذخیره کرده باشد و به راستی چه فرصت گرانبهایی است که انسان با هزینه بسیار کم، متاعی این چنین بزرگ به دست آورد.

البته تاریخ کاستی‌های مهمی دارد و این بر اثر اعمال نفوذ جباران پیشین در تحریف حقایق تاریخ به نفع خویشان است که این آینه را در موارد بسیاری تیره و تار ساخته‌اند و با تطمیع و تهدید تاریخ نگاران، آنها را وادار به این کار کرده‌اند که نمونه آشکار آن بنی‌امیه و تاریخ‌نگین آنهاست.

ولی محققان آگاه، با دقت در قرائنی که در گوشه و کنار حوادث تاریخی است غالباً می‌توانند سره را از ناسره بشناسند و حق را از باطل جدا سازند و از آنجا که دروغگویان حافظه ندارند و غالباً گرفتار ضد و نقیض می‌شوند از آن ضد و نقیض‌ها، آب را از سراب تشخیص دهند.

ای کاش قدرتمندان امروز گاه و بی‌گاه سری به تاریخ می‌زدند و حد اقل شاهنامه‌ها را می‌خواندند و سرنوشت آینده خود را در این آینه می‌دیدند و دست از ظلم و ستم و تبهکاری بر می‌داشتند.

۱. یوسف، آیه ۳.

۲. روم، آیه ۴۲.

۲. چگونگی دسترسی امام علیه السلام به تاریخ گذشتگان

از تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از نامه استفاده می‌شود که دسترسی امام علیه السلام به تاریخ عبرت‌انگیز پیشینیان از سه راه بوده است: نخست از طریق نگاه کردن در اعمال آنها؛ که ممکن است اشاره به کارهایی باشد که سینه به سینه، نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کند. دوم. از طریق تفکر در اخبارشان که در صفحات تاریخ ثبت و ضبط شده است؛ سوم. از طریق سیر در آثار آنان؛ یعنی کاخ‌های متروک، قصرهای خاموش، ویرانه‌های شهرها، قبرهای مندرس و مانند آن؛ که با زبان بی‌زبانی حقایق مربوط به نسل‌های پیشین را بیان می‌دارند و در عین خاموشی صد زبان دارند و همواره عارفان آگاه و شاعران با خبر از زبان آنها مطالب زیادی برای ما نقل کرده و می‌کنند.

راه چهارمی نیز امام برای آگاهی از تاریخ پیشینیان داشته و آن علم و دانشی است که از طریق وحی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده و پیامبر صلی الله علیه و آله به بزرگترین شاگرد و وصیش علی علیه السلام منتقل ساخته است.

از آنجا که غیر از منبع اخیر، خطاها، ناصافی‌ها و ناخالصی‌ها در اخبار رسوخ کرده، امام می‌فرماید: «من با فکر خدادادی خالص آن را از ناخالص جدا ساخته‌ام و صحیح را از سقیم پرداخته‌ام و نتیجه آن را در اختیار تو (فرزند دل‌بندش امام حسن علیه السلام) که مخاطب مستقیم آن حضرت در این نامه است و تمام پیروانش که مخاطب غیر مستقیم آن حضرتند) گذاشته‌ام.

بخش نهم

وَأَنْ أبتدئك بتعليم كتاب الله عز وجل وتأويله، وشرائع الإسلام أحكامه، وحلاله وحرامه، لا أجاوز ذلك بك إلى غيره. ثم أشفقت أن يلتبس عليك ما اختلف الناس فيه من أهوائهم وآرائهم مثل الذي التبس عليهم، فكان إحصاء ذلك على ما كرهت من تنبيهك له أحب إلي من إسلامك إلى أمر لا آمن عليك به الهلكة، ورجوت أن يوفقك الله فيه ليرشدك، وأن يهديك لقصديك فعهدت إليك وصيتي هذه.

ترجمه

و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیر و اصول و احکامش و حلال و حرام آن، به تو تعلیم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراهی شود) نفرستم سپس از این ترسیدم که آنچه بر مردم بر اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف کرده‌اند، بر تو نیز مشتبه گردد لذا روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم هرچند مایل نبودم آن (شبهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محبوب‌تر از آن بود که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم. امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح، توفیق دهد و به راهی که در خورِ توست هدایت کند به همین دلیل این وصیتم را برای تو بیان کردم.

شرح و تفسیر

گرچه این بخش از کلام امام علیه السلام (بخش نهم) عطف بر جمله‌ای است که در

بخش قبل آمد، جمله (أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ) و از این نظر می‌بایست یک بخش منظور شود؛ ولی چون امام علیه السلام در اینجا بر مسائل مربوط به قرآن و تعلیمات کتاب الله تکیه کرده، آن را به صورت بخش مستقلی قرار دادیم می‌فرماید: «و چنین دیدم که در آغاز، کتاب خدا را همراه تفسیرش و اصول و احکامش و حلال و حرام آن به تو تعلیم دهم و تو را به سراغ چیزی غیر از آن (که ممکن است منشأ گمراهی شود) نفرستم»؛ (وَأَنْ أُبْتَدِئَكَ بِتَعْلِيمِ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَأْوِيلِهِ، وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ أَحْكَامِهِ، وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ، لَا أَجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَيَّ غَيْرِهِ).

شک نیست که عالی ترین تعلیمات اسلام از عقاید و احکام و اخلاق، در قرآن است و سنت پیغمبر و معصومان علیهم السلام شرحی است بر فروع و مسائل مربوط به آن، لذا امام علیه السلام به هنگام تربیت فرزندش از قرآن شروع می‌کند و به همه مسلمانان تعلیم می‌دهد که آموزش فرزندان را از قرآن آغاز کنند تا گرفتار و سوسه‌های شیاطین جن و انس نشوند.

منظور از «تأویل» در اینجا تفسیر قرآن است، زیرا در قرآن مطالبی است که گاه به اجمال بیان شده و در اینجا توضیح و تفسیر پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام و آگاهانی را که از قرائن حالیه و مقامیه آگاهند، می‌طلبد و منظور از شرایع اسلام در اینجا عقاید اسلامی است به قرینه اینکه احکام بعد از آن ذکر شده است، هرچند شرایع و شریعت به اصول و فروع هر دو اطلاق می‌شود و تعبیر به «حلالیه وَحَرَامِيهِ» توضیحی است برای احکام، زیرا عمده احکام مربوط به حلال و حرام

۱. «شرایع» جمع «شریعت» در اصل به معنای محلی است که از آنجا به کنار نهر می‌رسند، زیرا معمولاً سطح نهرها پایین‌تر از سطح زمین است، لذا برای دسترسی به آب، کناره نهر را می‌شکافند و به صورت شیب‌دار یا پله درست می‌کنند تا مردم به راحتی بتوانند دسترسی به آن پیداکنند.
سپس این واژه به آنچه خداوند آن را مقرر دانسته و بیان فرموده اعم از عقاید و احکام و اخلاق، اطلاق شده است و ارتباط آن با معنای اصلی روشن است، زیرا ایمان و تقوا و صلح و عدالت همچون آب حیات است که راه وصول به آن، شریعت الهی است.

است، هرچند احکام دیگری از قبیل مستحبات و مکروهات و احکام وضعیه نیز دارد.

جمله «لَا أُجَاوِزُ ذَلِكَ بِكَ إِلَيَّ غَيْرِهِ» اشاره به این است که من تمام حقایق دین را خالی از هرگونه خطا و اشتباه در قرآن می بینم، لذا تو را به سراغ راه های مشکوک در عقاید و احکام نمی فرستم، زیرا می دانیم در صدر اسلام بر اثر نفوذ افکار التقاطی بسیاری از مسلمانان جذب مذاهب باطل در اصول و فروع شدند؛ افکار التقاطی را چسبیدند و آیات قرآن را مطابق خواسته های خود تفسیر به رأی کردند و در احکام اسلام به سراغ قیاس و استحسان و اجتهادات ظنی که هیچ کدام پایه محکمی نداشت رفتند و در مسائل فرعی گرفتار اشتباهات و بدعت هایی شدند و جمله های بعد از این جمله شاهد و گواه این معناست.

آن گاه امام علیه السلام به نکته دیگری اشاره می کند و می فرماید: «سپس از این ترسیدم که آنچه بر مردم بر اثر پیروی هوا و هوس و عقاید باطل مشتبه شده و در آن اختلاف نموده اند، بر تو نیز مشتبه گردد به همین دلیل روشن ساختن این قسمت را بر خود لازم دانستم، هرچند مایل نبودم آن (شبهات) را آشکارا بیان کنم ولی ذکر آنها نزد من محبوب تر از آن بود که تو را تسلیم امری سازم که از هلاکت آن ایمن نباشم»؛ «ثُمَّ أَشْفَقْتُ أَنْ يَلْتَبَسَ عَلَيْكَ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِيهِ مِنْ أَهْوَائِهِمْ وَآرَائِهِمْ مِثْلَ الَّذِي التَّبَسَ عَلَيْهِمْ، فَكَانَ إِحْكَامُ ذَلِكَ عَلَيَّ مَا كَرِهْتُ مِنْ تَنْبِيهِكَ لَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِسْلَامِكَ إِلَيَّ أَمْرٍ لَا آمَنُ عَلَيْكَ بِهِ الْهَلَكَةَ».

۱. «شفقة» در این گونه موارد معمولاً مرادف با خوف شمرده می شود در حالی که به گفته بعضی از ادبا معنای اصلی آن توجه به چیزی است آمیخته به ترس یا به تعبیر دیگر خوف و ترسی است که با محبت و احترام و امید آمیخته باشد، زیرا در اصل از ریشه شفق که به معنای روشنایی روز آمیخته به تاریکی شب گرفته شده است. منتها هرگاه این واژه با «من» متعدی شود جنبه خوف در آن غلبه دارد (مانند عبارت بالا) و هرگاه با «فی» و «علی» متعدی شود، خوف در آن غلبه دارد. مثل اینکه انسان به دوستش بگوید: أَنَا مُشْفِقٌ عَلَيْكَ یعنی من از سرانجام کار تو بیمناکم.

چکیده کلام امام علیه السلام این است که من در این وصیت نامه خود به نفی آرا و عقاید باطله، با دلیل و برهان پرداختم گرچه طرح عقاید باطله و شبهات منحرفان خوشایند نیست؛ ولی ضرورت ایجاب می کند که آنها را طرح کنم و پاسخ آنها را روشن سازم، زیرا این کار بهتر از آن است که بر آن پرده پوشی کنم و یک روز تو گرفتار آن شوی و پاسخ آن را نداشته باشی.

این دغدغه ای است که همه معلمان و مربیان آگاه دارند که اگر شبهات گمراهان را مطرح نکنند بیم آن می رود که شخص مورد تربیت روزی گرفتار آن شود، بنابراین سعی می کنند آن شبهات را به صورت حداقل عنوان کنند و پاسخ قاطع آن را بگویند.

این جمله ممکن است ادامه گفتار امام علیه السلام راجع به قرآن مجید و اهمیت آن باشد و می خواهد بفرماید: من از قرآن دلایل بطلان این عقاید فاسد را به تو تعلیم می دهم تا گرفتار شبهات فاسدان و مفسدان نشوی.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله مستقلی باشد؛ یعنی افزون بر اینکه لازم دیدم کتاب الله و تفسیر آن و احکام حلال و حرام را به تو تعلیم دهم، لازم دیدم به کمک دلیل عقل، به نقد آرای باطله و عقاید فاسده، برخیزم و تو را از افتادن در دام منحرفان رهایی بخشم. تعبیر به «ثُمَّ أَشْفَقْتُ» با توجه به کلمه «ثم» که اشاره به مطلب تازه ای است، با تفسیر دوم مناسب تر است.

به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود، تعبیرات امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه بار دیگر بر این حقیقت تأکید می کند که امام به عنوان امامت و امام حسن مجتبی علیه السلام به عنوان جانشین امام علیه السلام در اینجا مطرح نیست، بلکه به عنوان پدری دلسوز در برابر فرزندی نیازمند به تعلیم و تربیت، این سخنان را بیان فرموده، زیرا همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد امام حسن علیه السلام در آن زمان بیش از سی سال از عمر مبارکش می گذشت. آیا امکان دارد که امام علیه السلام تا آن زمان به او

تعلیم قرآن نداده باشد و از آرای باطله او را آگاه نکرده باشد؟! امام حسن مجتبی علیه السلام نخست در آغوش پدر و سپس در کنار او همواره حضور داشت و افزون بر استماع خطبه‌های فصیح و بلیغ پدر از تعلیمات ویژه نیز برخوردار بود. امام علیه السلام در آخرین جمله این بخش، ابراز امیدواری می‌کند که وصایای او در فرزندش کاملاً مؤثر گردد می‌فرماید: «امیدوارم خداوند تو را در طریق رشد و صلاح، توفیق دهد و به راه راستی که در خورِ توست هدایت کند، به همین دلیل این وصیت را برای تو بیان کردم»؛ (وَرَجَوْتُ أَنْ يُوفِّقَكَ اللَّهُ فِيهِ لِرُشْدِكَ^۱، أَنْ يَهْدِيكَ لِقَصْدِكَ^۲، فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ).

از این تعبیر امام علیه السلام «فَعَهَدْتُ إِلَيْكَ وَصِيَّتِي هَذِهِ» استفاده می‌شود که آنچه در این نه بخش از وصیت‌نامه آمده در واقع جنبه مقدماتی داشته است و هدف این بوده که فرزند خود را کاملاً برای پذیرش وصایای اصلی که بعداً می‌آید آماده سازد که بدون آماده سازی، نتایج مطلوب حاصل نخواهد شد.



۱. واژه «رشد» در فارسی امروز به معنای نمو اطلاق می‌شود؛ ولی در اصل لغت، به معنای راه یافتن به مقصد است و جمله «رَاشِدًا مَهْدِيًّا» که دعای هنگام بدرقه است؛ یعنی به مقصودت برسی و هدایت شوی.

۲. «قصد» گاه به معنای نیت می‌آید و گاه به معنای پیمودن راه راست و معتدل و خالی از افراط و تفریط است و «قَصْدُ السَّبِيلِ» به معنای جاده‌ای است که انسان را به مقصد می‌رساند.

بخشی دهم

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ إِنَّنِ أَحَبُّ مَا آخَذُ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ الْإِقْتِصَارُ
عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ،
الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ، فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ،
وَفَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَيَّ الْأَخْذُ بِمَا عَرَفُوا، الْأِمْسَاكَ عَمَّا
لَمْ يُكَلِّفُوا، فَإِنَّ أَبْتَ نَفْسِكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلِبُكَ
ذَلِكَ بِتَفَهُمٍ وَتَعَلُّمٍ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ، وَعَلَقِ الْخُصُومَاتِ. وَابْدَأْ قَبْلَ نَظْرِكَ
فِي ذَلِكَ بِالْإِسْتِعَانَةِ بِالْهَكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَتَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ
أَوْ لَجَّتِكَ فِي شُبُهَةٍ، أَوْ أَسْلَمْتِكَ إِلَى ضَلَالَةٍ. فَإِنْ أَيْقَنْتَ أَنْ قَدْ صَافَا قَلْبُكَ
فَخَشَعَ، وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمَعَ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَانْظُرْ فِيمَا فَسَّرْتَ
لَكَ، وَإِنْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تَحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَرَاغِ نَظْرِكَ وَفَكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ
إِنَّمَا تَخْبِطُ الْعَشْوَاءَ، وَتَتَوَرَّطُ الظُّلْمَاءَ. وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ
وَالْإِمْسَاكَ عَنِ ذَلِكَ أَمْتَلُ.

ترجمه

بسرمد! بدان محبوب ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک جویی،
تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است و
حرکت در راهی که پدران در گذشته آن را پیموده اند و صالحان از خاندانت از
آن راه رفته اند، زیرا همان گونه که تو درباره خویش نظر می کنی آنها نیز درباره
خود نظر کرده اند و آن گونه که تو (برای صلاح خویشتن) می اندیشی آنها نیز
می اندیشیدند (با این تفاوت که آنها تجارب خود را برای توبه یادگار گذاشته اند)

سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به جایی رسانید که آنچه را به خوبی شناخته‌اند بگیرند و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند. اگر روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می‌خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می‌بایست (از طریق صحیح این راه را بیویی و) این خواسته با فهم و دقت و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شبهات و تمسک جستن به دشمنی‌ها و خصومت‌ها.

(اضافه بر این) پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوی و برای توفیق، رغبت و میل، نشان ده و از هر گونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود یا تو را به شبهه‌ای افکند یا تسلیم گمراهی کند پرهیز.

هرگاه یقین کردی قلب و روح صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (و از هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده‌ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت‌نامه) توضیح داده‌ام دقت کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری) و اگر آنچه را در این زمینه دوست می‌داری (از شرایطی که گفتم) برایت فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر حاصل نکردی، بدان در طریقی گام می‌نهی که همچون شتری که چشمانش ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می‌روی و در میان تاریکی‌ها غوطه‌ور می‌شوی و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی‌تواند طالب دین باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است.

شرح و تفسیر

از پیمودن راه‌های مشکوک پرهیز

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه اندرزهای مهمی به فرزندش می‌دهد و

مقدم بر همه چیز او را به تقوای الهی و قناعت به فرایض و احکام روشن خداوند و پرهیز از گام نهادن در راه‌های مشکوک دعوت می‌کند می‌فرماید: «پسرم بدان محبوب‌ترین چیزی که از میان وصایایم باید به آن تمسک جوئی، تقوا و پرهیزکاری است و اکتفا به آنچه خداوند بر تو فرض و لازم شمرده است و حرکت در راهی که پدران در گذشته آن را پیموده‌اند و صالحان از خاندانت از آن راه رفته‌اند؛ (وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَالْإِقْتِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَالْأَخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ، وَالصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ).

بی‌شک تقوای الهی مهم‌ترین وصیت همه اولیای خداست و زاد و توشه قیامت و برگه ورود در بهشت و معیار امتیاز انسان‌ها بر یکدیگر است و به همین دلیل در همه خطبه‌های نماز جمعه به آن توصیه می‌شود و بر آن تأکید می‌ورزند. تقوا که همان حالت خداترسی درونی و مسئولیت‌پذیری واقعی است انسان را از هرگونه گناه باز می‌دارد.

جمله «وَإِلْقِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ» به این معنا نیست که تنها به واجبات قناعت کن و از مستحبات و سنن پرهیز، بلکه اشاره به نکته‌ای است که در ادامه سخن می‌آید و آن پرهیز از اموری است که در شریعت مسکوت مانده و کسی در برابر آن مسئولیت ندارد و یا دسترسی به آن میسر نیست؛ مانند معرفت به کنه ذات خداوند.

جمله «وَإِلْقِصَارُ عَلَى مَا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْكَ» اشاره به پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شخص علی عَلَيْهِ السَّلَام و عبدالمطلب و حمزه و ابوطالب و جعفر عَلَيْهِمُ السَّلَام است.

آن‌گاه امام عَلَيْهِ السَّلَام به ذکر دلیل بر این مطلب پرداخته می‌فرماید: «زیرا همان‌گونه که تو درباره خویش نظر می‌کنی آنها نیز درباره خود نظر کرده‌اند و آن‌گونه که تو (برای صلاح خویش) می‌اندیشی آنها نیز می‌اندیشیدند (با این تفاوت که آنها

تجارب خویش را برای تو به یادگار گذاشتند) سرانجام فکر و اندیشه، آنها را به آنجا رسانید که آنچه را به خوبی شناخته‌اند بگیرند و آنچه را (که مبهم است و) به آن مکلف نیستند رها سازند؛ (فَأِنَّهُمْ لَمَّ يَدْعُوا أَنْ نَنْظُرُوا لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ، وَفَكَرُّوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ، ثُمَّ رَدَّهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَى الْأَخْذِ بِمَا عَرَفُوا، وَالْإِمْسَاكِ عَمَّا لَمْ يُكَلِّفُوا).

این سخن نیز ناظر به آن است که در مسائل مربوط به دین، اموری است که باید دنبال شود و عدم آگاهی بر آنها عذر نیست، بلکه همه باید آن را فراگیرند و اموری است که یا از تحت قدرت انسان بیرون است؛ مانند معرفت کنه ذات خداوند که هیچ پیامبر مرسلی هم نمی‌تواند به آن برسد و یا از اموری است که خداوند به لطف و کرمش بر بندگانش تخفیف داده و آنها را بدان مکلف نساخته است؛ ولی اگر اصرار بر آن کنند ممکن است تکلیف به آن دامانشان را بگیرد؛ مانند آنچه در داستان بنی اسرائیل مربوط به ذبح گاو مخصوص آمده که اگر اصرار در سؤال از جزئیات آن نداشتند، هر گاوی را ذبح می‌کردند کافی بود ولی اصرار بیش از حد آنها سبب شد چندان اوصاف مختلفی برای گاو مزبور ذکر شود که در دستیابی به آن دچار مشکل شوند.

نیز مانند آنچه درباره حج در روایتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که روزی خطبه‌ای خواند و درباره وجوب حج سخن گفت. شخصی به نام عکاشه و طبق روایتی سراقه گفت: ای رسول خدا! آیا همه سال واجب است؟ پیامبر صلی الله علیه و آله سکوت کرد و جوابی نگفت و او دو یا سه بار سؤالش را تکرار کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله ناراحت شد و فرمود: وای بر تو اگر بگویم آری، هر سال بر شما واجب می‌شود و قدرت نخواهید داشت، بنابراین آنجا که سکوت می‌کنم سکوت کنید، زیرا کسانی که پیش از شما بودند بر اثر کثرت سؤال گرفتار شدند، بنابراین هنگامی که شما را به چیزی امر کردم به آن اندازه که توانایی دارید انجام دهید.^۱

در حدیثی دیگر از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم که خطبه‌ای ایراد فرمود و گفت: «إِنَّ اللَّهَ حَدَّ حُدُودًا فَلَا تَعْتَدُوهَا وَفَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تَنْقُصُوهَا وَسَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْكُتْ عَنْهَا نِسْيَانًا فَلَا تَكَلَّفُوهَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَكُمْ فَاقْبَلُوهَا؛ خداوند حدود و مرزهایی (برای حلال و حرام) قرار داده از آن تجاوز نکنید و واجباتی را لازم شمرده از آن کم نگذارید و نسبت به اموری ساکت شده و این سکوت به خاطر نسیان نبوده، در برابر آن اصرار نکنید. این رحمت خداست (و تخفیف الهی) برای شما پس آن را بپذیرید.»^۱

سپس در ادامه سخن می‌فرماید: «اگر (این پیشنهاد را نمی‌خواهی قبول کنی (و) روح و جان تو از قبول آن ابا دارد و می‌خواهی که تا آگاه نشوی اقدام نکنی می‌بایست (از طریق صحیح این راه را بپویی و) این خواسته با فهم و دقت و تعلم باشد نه از طریق فرو رفتن در شبهات و تمسک جستن به دشمنی‌ها و خصومت‌ها.

(اضافه بر این) پیش از آنکه در طریق آگاهی در این امور گام نهی از خداوندت استعانت بجوی و برای توفیق، رغبت و میل، نشان ده و از هرگونه عاملی که موجب خلل در افکار تو شود یا تو را به شبهه‌ای افکند یا تسلیم گمراهی کند بپرهیز؛» (فَإِنْ أَبَتْ نَفْسُكَ أَنْ تَقْبَلَ ذَلِكَ دُونَ أَنْ تَعْلَمَ كَمَا عَلِمُوا فَلْيَكُنْ طَلَبُكَ ذَلِكَ بِنَفْسِهِمْ وَتَعْلَمُ، لَا بِتَوَرُّطِ الشُّبُهَاتِ، وَعُلَقِ الْخُصُومَاتِ. وَابْدَأْ قَبْلَ نَظَرِكَ فِي ذَلِكَ بِالِاسْتِعَانَةِ بِإِلَهِكَ، وَالرَّغْبَةِ إِلَيْهِ فِي تَوْفِيقِكَ، وَتَرْكِ كُلِّ شَائِبَةٍ أَوْلَجَتْكَ فِي شُبُهَةٍ، أَوْ أَسْلَمَتْكَ إِلَى ضَلَالَةٍ).

عصاره کلام امام علیه السلام در اینجا این است که برای رسیدن به حق دو راه در پیش

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۲۹، ابواب صفات قاضی، باب ۱۲، ح ۶۱.

۲. «أَوْلَجَتْكَ» از ریشه «ایلاج» و از ریشه «ولوج» به معنای داخل شدن در مکان محدود گرفته شده و هنگامی که به باب افعال می‌رود معنای متعدی پیدا می‌کند، بنابراین «أَوْلَجَ» یعنی داخل کرد شخص یا چیزی را.

داری؛ یکی راه پیروی از پیشینیان صالح از خاندانت و استفاده از تجربیات بسیار سودمند آنها که راهی است نسبتاً آسان و بی خطر. راه دوم، راه اجتهاد شخصی است که خودت وارد میدان شوی و حق را از باطل بشناسی و پیمودن این راه چهار شرط دارد:

نخست اینکه در هر موضوعی نیک بیندیشی و دقت کنی و دیگر اینکه از فرو رفتن در شبهات یا تمسک جستن به تعصب یا خصومات پرهیزی و سوم اینکه از خدای خود استعانت بجویی و از او بخواهی که تو را در پیمودن این راه کمک کند و چهارم اینکه از هر امر مشکوکی که ممکن است منتهی به ورود در شبهه‌ای شود یا تو را به گمراهی بکشاند پرهیزی.

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن، نکته را روشن می‌کند که تنها سخنان سودمند و پر بار و مؤثر من کافی نیست؛ آمادگی در وجود تو نیز از شرایط تأثیر محسوب می‌شود و به تعبیر دیگر همان گونه که فاعلیت فاعل شرط است، قابلیت قابل نیز لازم است، از این رو برای آماده ساختن قلب و جان فرزندش برای پذیرش این وصایا می‌فرماید:

«هر گاه یقین کردی قلب و روح صفا یافته و در برابر حق خاضع شده و رأیت به کمال پیوسته و تمرکز یافته و تصمیم تو در این باره تصمیم واحدی گشته (و از هر چه غیر از آن است صرف نظر کرده‌ای) در این صورت به آنچه برای تو (در این وصیت‌نامه) توضیح داده‌ام دقت کن (تا نتیجه مطلوب را بگیری)»؛ (فَإِنْ أُيِّقِنْتَ أَنْ قَدْ صَفَا قَلْبُكَ فَخَشَعْ، وَتَمَّ رَأْيُكَ فَاجْتَمِعْ، وَكَانَ هَمُّكَ فِي ذَلِكَ هَمًّا وَاحِدًا، فَانظُرْ فِيمَا فَسَّرْتُ لَكَ).

مسلم کسانی که قلبی تاریک و مملو از تعصب‌ها و هوا و هوس دارند و فکرشان چندین جا مشغول است؛ گاه در فکر حفظ مقامند و گاه در فکر جمع اموال و گاه به دنبال هوا و هوس‌های دیگر، نمی‌توانند از نصایح و اندرزهای

سودمند و بیدار کننده، هرچند گوینده‌اش امام علیه السلام باشد بهره بگیرند. به همین دلیل آیات قرآن که در تأثیرش جای هیچ تردید نیست، گروهی را هدایت می‌کند و در گروهی از تیره‌دلان لجوج اثری ندارد و یا اثر معکوس دارد. در سوره توبه آیه ۱۲۴ و ۱۲۵ می‌خوانیم: «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ»؛ و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود بعضی از آنان (به دیگری) می‌گویند: این سوره ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت (به آنان بگو): اما کسانی که ایمان آورده‌اند بر ایمانشان افزوده است و آنها (به فضل و رحمت الهی) خوشحالند * و اما کسانی که در دل‌هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدی‌شان افزوده؛ و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند». و به گفته شاعر:

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست

در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس
حضرت در ادامه این سخن می‌افزاید: «و اگر آنچه را در این زمینه دوست می‌داری (از شرایطی که گفتم) برایت فراهم نشد و فراغت خاطر و آمادگی فکر حاصل نکردی، بدان در طریقی گام می‌نهی که همچون شتری که چشمانش ضعیف است به سوی پرتگاه پیش می‌روی و در میان تاریکی‌ها غوطه‌ور می‌شوی و کسی که گرفتار اشتباه و خلط حق با باطل است نمی‌تواند طالب دین باشد و با این حال اگر وارد این مرحله نشوی بهتر است»؛ (وَإِنْ لَّمْ يَجْتَمِعْ لَكَ مَا تُحِبُّ مِنْ نَفْسِكَ، وَفَرَاغِ نَظْرِكَ وَفِكْرِكَ، فَاعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تَخِيطُ الْعَشْوَاءَ^۱، وَتَتَوَرَّطُ^۲

۱. «عَشْوَاء» در اصل به معنای شتری است که چشم ضعیفی دارد و به همین دلیل مسیر خود را اشتباه و متمایل به چپ و راست می‌رود. سپس به هر انسانی که چنین باشد اطلاق شده است.

۲. «تَوَرَّطُ» از ریشه «تورط» بر وزن «توکل» به معنای افتادن در جایی است که رهایی از آن مشکل یا غیر ممکن باشد.

الظَّلْمَاءَ وَلَيْسَ طَالِبُ الدِّينِ مَنْ خَبَطَ أَوْ خَلَطَ، وَالْإِمْسَاكُ عَنْ ذَلِكَ أَمْثَلُ^۱).

امام علیه السلام بدین وسیله به فرزندش هشدار می‌دهد که برای نتیجه گرفتن از این وصیت‌نامه خود را آماده سازد، اراده و تصمیم جدی بگیرد و از آنچه مایه پراکندگی فکر و خیال اوست جداً پرهیزد، دامن همت به کمر بزند و با گام‌های استوار وارد میدان شود و گوش دل را به سخنان امام علیه السلام بسپارد تا بتواند به سر منزل مقصود و سعادت مطلوب برسد. در غیر این صورت، بیهوده خود را خسته می‌کند و در این راه گام می‌نهد.

* * *

۱. «آمئل» از ریشه «مئول» بر وزن «طلوع» به معنای افضل و برتر است و جمع آن «امائل» و «مئل» بر وزن «کتب» است.

بخش یازدهم

فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي، وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكِ الْحَيَاةِ، وَأَنَّ
الْخَالِقَ هُوَ الْمُمَيَّتُ، وَأَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدُ، وَأَنَّ الْمُبْتَلِي هُوَ الْمُعَافِي، وَأَنَّ
الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِتَسْتَقَرَّ إِلَّا عَلَى مَا جَعَلَهَا اللهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعْمَاءِ، وَالْإِبْتِلَاءِ،
وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ، فَإِنَّ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ
فَاحْمِلْهُ عَلَى جَهَالَتِكَ، فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ، وَمَا أَكْثَرَ مَا
تَجْهَلُ مِنَ الْأَمْرِ، يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ، وَيَضِلُّ فِيهِ بَصَرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ!
فَاعْتَصِمِ بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّاكَ، وَلْيَكُنْ لَهُ تَعَبُّدُكَ، وَإِلَيْهِ رَغْبَتُكَ،
وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ.

ترجمه

پسرم! در فهم وصیتم دقت نما. بدان مالک مر همان مالک حیات است و
آفریننده، همان کسی است که می میراند و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو
نظام می بخشد و بیماری دهنده همان شفابخش است و دنیا پابرجا نمی ماند مگر
به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است؛ گاهی نعمت، گاهی گرفتاری و
سرانجام پاداش در روز رستاخیر یا آنچه او خواسته و تو نمی دانی (از کیفرهای
دنیوی) و اگر درباره فهم این امور (و حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن
را بر نادانی خود حمل کن (و زبان به اعتراض مگشای) زیرا تو در آغاز خلقت
جاهل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی و چه بسیار است اموری که هنوز
نمی دانی و فکرت در آن متحیر و چشمت در آن خطا می کند؛ اما پس از مدتی آن
را می بینی (و از حکمت آن آگاه می شوی).

بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش تو را نظام بخشیده تمسک جوی و تنها او را پرستش کن و رغبت و محبت تو تنها به او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس.

شرح و تفسیر

همه چیز از سوی اوست

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه نخست به فرزندش دستور می دهد که در آنچه او می گوید دقت کند و فهم خود را به کار گیرد، می فرماید: «پسرم در فهم وصیتم دقت نما»؛ (فَتَفَهَّمْ يَا بُنَيَّ وَصِيَّتِي).

این جمله در واقع اشاره به اهمیّت بحثی است که بعد از آن بیان فرموده، اهمیتی که در خور دقت فراوان است.

آن گاه به این حقیقت اشاره می کند که در این عالم هر چه هست از سوی خداست؛ حیات و مرگ، صحت و بیماری، تلخ و شیرین، نعمت و ابتلا و ... همه آنها حکیمانه است و اگر نتوانستی به حکمت آنها پی ببری حمل بر بی اطلاعی خود کن و در برابر اراده حکیمانه خدا تسلیم باش. می فرماید:

«بدان مالک مرگ همان مالک حیات است و آفریننده، همان کسی است که می میراند و فانی کننده هم اوست که جهان را از نو نظام می بخشد و بیماری دهنده همان شفابخش است»؛ (وَاعْلَمْ أَنَّ مَالِكَ الْمَوْتِ هُوَ مَالِكُ الْحَيَاةِ، وَأَنَّ الْخَالِقَ هُوَ الْمُمَيِّتُ، وَأَنَّ الْمُفْنِي هُوَ الْمُعِيدُ، وَأَنَّ الْمُبْتَلِي هُوَ الْمُعَافِي).

این سخن اشاره به توحید افعالی است که در جهان بیش از یک مبدأ نیست: «لَا مُؤْتَرٌّ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ» نه اینکه عالم دو مبدأ دارد، مبدأ خیر و شر و یزدان و اهریمن؛ آن گونه که ثنویان و دوگانه پرستان می پنداشتند. اصولاً در خلقت خداوند شری وجود ندارد و هرچه هست خیر است و شر امری نسبی است. به

عنوان مثال: نیش عقرب وسیله‌ای دفاعی برای او در برابر دشمنانش هست. افزون بر آن که در سم و نیش حشرات دواهای شفابخشی وجود دارد و از این نظر خیر است و اگر کسی اشتباه کند و گرفتار نیش او شود، این شر بر اثر ناآگاهی او به وجود آمده است.

آن‌گاه امام علیه السلام به ناپایداری دنیا و آمیخته بودن تلخ و شیرین در آن اشاره کرده می‌فرماید: «و دنیا پابرجا نمی‌ماند مگر به همان گونه که خداوند آن را قرار داده است؛ گاهی نعمت و گاهی گرفتاری و سرانجام پاداش در روز رستاخیر یا آنچه او خواسته و تو نمی‌دانی (از کیفرهای دنیوی)»؛ «وَ أَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ لِيَسْتَقْوِرَ إِلَّا عَلَىٰ مَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَيْهِ مِنَ النِّعَمَاءِ، وَالْإِبْتِلَاءِ، وَالْجَزَاءِ فِي الْمَعَادِ، أَوْ مَا شَاءَ مِمَّا لَا تَعْلَمُ». آری این طبیعت دنیاست و موافق حکمت خداوند است، زیرا اگر انسان همیشه غرق نعمت باشد، در میان امواج غفلت غرق می‌شود و اگر همیشه مبتلا باشد، یأس و نومیدی همه وجودش را فرا می‌گیرد و از خدا دور می‌شود. خداوند حکیم این دو را به هم آمیخته تا انسان پیوسته بیدار باشد و به سوی او حرکت کند و دست به دامان لطفش بزند.

سپس از آنجا که گاهی افراد نادان به سبب بی‌اطلاعی از حکمتِ حوادث عالم، زبان به اعتراض می‌کشایند. امام علیه السلام به فرزندش هشدار می‌دهد می‌فرماید: «و اگر درباره فهم این امور (حوادث جهان) امری بر تو مشکل شد، آن را بر نادانی خود حمل کن (و زبان به اعتراض مگشای) زیرا تو در آغاز خلقت جاهل و نادان بودی و سپس عالم و آگاه شدی و چه بسیار است اموری که هنوز نمی‌دانی و فکرت در آن متحیر و چشمت در آن خطا می‌کند؛ اما پس از مدتی آن را می‌بینی (و از حکمت آن آگاه می‌شوی)»؛ «فَإِنَّ أَشْكَلَ عَلَيْكَ شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ عَلَىٰ جَهَالَتِكَ، فَإِنَّكَ أَوَّلُ مَا خُلِقْتَ بِهِ جَاهِلًا ثُمَّ عَلَّمْتَ، وَمَا أَكْثَرَ مَا تَجْهَلُ مِنَ الْأُمْرِ، يَتَحَيَّرُ فِيهِ رَأْيُكَ، وَيَضِلُّ فِيهِ بَصْرُكَ ثُمَّ تُبْصِرُهُ بَعْدَ ذَلِكَ».

اشاره به اینکه کسی می تواند زبان به اعتراض بگشاید که نسبت به همه چیز آگاه باشد و فلسفه تمام حوادث را بداند و آن را موافق حکمت نبیند در حالی که چنین نیست؛ معلومات انسان در برابر مجهولاتش همچون قطره در مقابل دریاست. در آغاز عمر چیزی نمی داند و تدریجاً نسبت به بعضی امور آگاه می شود و چه بسیار اموری که در آغاز از فلسفه آن بی خبر است؛ اما چیزی نمی گذرد که حکمت آن بر او آشکار می شود. آیا انسان با این علم محدود و با این تجاربی که درباره جهل و علم خود دارد می تواند در مورد آنچه نمی داند لب به اعتراض باز کند؟!

امام علیه السلام در پایان این قسمت، فرزندش را دستور به تمسک به ظل عنایت و الطاف الهی و توجه به ذات پاک او می دهد که در هر حال کلید نجات است، می فرماید: «بنابراین به آن کس که تو را آفریده و روزی داده و آفرینش تو را نظام بخشیده تمسک جوی و تنها او را پرستش کن و رغبت و محبت تو تنها به سوی او باشد و تنها از (مخالفت) او بترس»؛ (فَاعْتَصِم بِالَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّأَكَ، وَلْيَكُنْ لَهُ تَعَبُدُكَ، وَإِلَيْهِ رَغْبَتُكَ، وَمِنْهُ شَفَقَتُكَ).

این چهار دستور کوتاه و پر معنا به یقین ضامن سعادت هر انسانی است: اعتصام به ظل عنایت پروردگار و پرستش او و توجه به ذات پاکش و ترس از مجازاتش.

در جمله «الَّذِي خَلَقَكَ وَرَزَقَكَ وَسَوَّأَكَ» که برگرفته از این آیات قرآن مجید است: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى * وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى»^۱ نخست اشاره به آفرینش، سپس روزی و بعد تسویه و نظام بخشیدن به وجود انسان از نظر جسم و جان آمده است در حالی که می دانیم نخست خلقت است و بعد تسویه و سپس رزق و روزی؛ اما با توجه به اینکه عطف به او همیشه دلیل بر

ترتیب نیست مشکلی از این نظر در تفسیر عبارت پیدا نمی شود. این احتمال نیز کاملاً پذیرفتنی است که نظر امام علیه السلام به دوران تکامل جنینی و رشد پس از تولد است؛ زیرا نطفه‌ای که در رحم مادر قرار می‌گیرد، از روزی الهی که در رحم مادر برای او حواله شده پیوسته بهره می‌برد و به دنبال آن مراحل تکامل را یکی پس از دیگری سیر می‌کند حتی زمانی که متولد می‌شود و روزی او از خون به شیر مادر مبدل می‌گردد، باز هم مراحل تسویه و تکامل را تا مدت زیادی ادامه می‌دهد، بنابراین می‌توان گفت که روزی قبل از مراحل تکامل انسان شروع می‌شود.

نکته

مقایسه علم و جهل بشر

شک نیست انسان هنگام تولد چیزی را نمی‌داند، هرچند استعداد او برای فراگیری در حد بسیار بالایی است. قرآن مجید نیز بر این حقیقت ناطق است می‌گوید: ﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾^۱.

آنگاه انسان از سه طریق آموزش می‌بیند: ۱. از طریق تجربیاتی که پیوسته به صورت بازی و سرگرمی و... بدان مشغول است. ۲. از راه تعلیم و تربیت پدر و مادر و استاد. ۳. از طریق شکوفا شدن علوم فطری (فطرت توحید، حسن و قبح عقلی، امور وجدانی و مانند آن) که دست قدرت خدا در نهاد او قرار داده است؛ ولی هرچه پیش‌تر می‌رود به وسعت مجهولات خود آشناتر می‌گردد.

فی المثل ستاره شناسان با اسباب ابتدایی که نگاه به آسمان می‌کنند، ستارگان محدودی را می‌بینند که وضع آنها برایشان مجهول است، وقتی ابزار پیشرفته‌تر می‌شود به کهکشان‌های عظیمی دست می‌یابند که هرکدام میلیون‌ها یا میلیاردها

۱. نحل، آیه ۷۸.

ستاره دارد. با کشف یک کهکشان دنیایی از مجهولات در مقابل آنها خودنمایی می‌کند و اگر روزی بتوانیم بعضی از ستاره‌های آنها را با دقت به وسیلهٔ تلسکوپ ببینیم، عالمی از مجهولات در مورد آن ستاره در مقابل ما آشکار می‌گردد. به این ترتیب هرچه در علم پیشرفت می‌کنیم سطح آگاهی ما بر دامنهٔ جهلمان بیشتر خواهد شد و تا به جایی می‌رسیم که به گفتهٔ آن دانشمند معروف:

تا به جایی رسید دانش من که بدانم همی که نادانم

سری به قرآن می‌زنیم و آیاتی را که اشاره به علم خدا دارد بررسی می‌کنیم: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ»؛ و اگر همهٔ درختان روی زمین قلم شود و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود (اینها همه تمام می‌شود ولی) کلمات خدا پایان نمی‌گیرد.^۱

به همین دلیل در جای دیگر می‌فرماید: «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا».^۲ انیشتین، دانشمند معروف می‌گوید: اگر تمام علوم بشر را از روز نخست تا به امروز که در کتابخانه‌ها جمع شده است در برابر مجهولات بشر بگذاریم، همانند یک صفحه از یک کتاب بسیار قطور است.

از اینجا نتیجه‌ای را که امام علیه السلام در عبارت بالا گرفته است به خوبی درک می‌کنیم که اگر ما در مسائل مربوط به مبدأ و معاد و اسرار زندگی بشر سؤالات بدون جوابی پیدا کنیم باید حمل بر نادانی خود کنیم و زبان به انکار و اعتراض نگشاییم. این حکم عقل و منطق است.

۱. لقمان، آیهٔ ۲۷.

۲. اسراء، آیهٔ ۸۵.

بخش دوازدهم

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئِي عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ ﷺ
فَارْضَ بِهِ رَائِدًا، وَإِلَى النَّجَاةِ قَائِدًا، فَإِنِّي لَمْ أَلِكْ نَصِيحَةً. وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي
النَّظَرِ لِنَفْسِكَ - وَإِنِ اجْتَهَدْتَ - مَبْلَغَ نَظَرِي لَكَ.

ترجمه

پسرم! بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام ﷺ خبر نیاورده (و احکام
خدا را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود بپذیر و در
طریق نجات و رستگاری، وی را قائد خویش انتخاب کن. من از هیچ اندرزی
درباره تو کوتاهی نکردم و تو هر قدر برای آگاهی از صلاح و مصلحت خویش
کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده‌ام نخواهی رسید.

شرح و تفسیر

پیامبر اسلام ﷺ را راهنمای خود قرار ده

امام علیؑ در این بخش از اندرزنامه خود خطاب به فرزند عزیزش به دو نکته
مهم اشاره می‌کند: نخست اینکه پیغمبر اسلام ﷺ بهترین پیشوا و راهنماست و
دیگر اینکه پدرش امیر مؤمنان از هیچ کوششی برای هدایت او فروگذار نکرده
است، بنابراین باید بر پیروی از این دو پیشوا پا فشاری کرد.

می‌فرماید: «پسرم بدان هیچ کس از خدا همچون پیامبر اسلام ﷺ خبر نیاورده
(و احکام خدا را همانند او بیان نکرده است) بنابراین او را به عنوان رهبر خود
بپذیر و در طریق نجات و رستگاری، وی را قائد خویش انتخاب کن.»؛ (وَاعْلَمَ يَا

بُنِيَ أَنْ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ الرَّسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَارْضَ بِهِ رَائِدًا، وَالْإِنِّي النَّجَاةَ قَائِدًا).

این تعبیر نشان می‌دهد که وحی آسمانی که بر پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد سرآمد همه وحی‌هایی است که بر انبیای پیشین نازل شده است. در آن اعصار مطابق استعداد انسان‌های همان زمان وحی آسمانی نازل می‌شد و در عصر خاتم انبیا آخرین پیام‌های خدا بر قلب مبارکش وحی شد.

مقایسه قرآن مجید با تورات و انجیل کنونی (هرچند دست تحریف به آن راه یافته) شاهد گویای این تفاوت عظیم است؛ در مورد معرفه الله و دلایل توحید و صفات پروردگار، قرآن مجید مطالبی دارد که در هیچ یک از کتب آسمانی دیده نمی‌شود حتی عسری از اعشار آن هم وجود ندارد. در مورد مسائل مربوط به معاد که به گفته بعضی از محققان دو هزار آیه در قرآن از معاد و شاخ و برگ آن سخن می‌گوید، آنقدر قرآن مطلب به میان آورده که فراتر از آن تصور نمی‌شود. در مباحث اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و مسائل مربوط به حکومت و تاریخ پیشینیان، قرآن از هر نظر پربار است. به همین دلیل امام علیه السلام در گفتار بالا می‌فرماید: احدی مانند پیغمبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وحی آسمانی را به صورت گسترده بیان نکرده است و همین دلیل انتخاب او به عنوان بهترین راهنما و پیشواست.

باید توجه داشت که واژه «رائد» در اصل به معنای کسی است که او را برای جستجوی مرتع (و آب) برای چهارپایان می‌فرستند و هنگامی که آن را کشف کرد خبر می‌دهد سپس این معنا توسعه یافته و به کسانی که امور حیاتی را در اختیار انسان‌ها می‌گذارند اطلاق شده است.

۱. «رائد» از ریشه «رود» بر وزن «عود» همان‌گونه که در متن گفته شده در اصل به معنای تلاش و کوشش برای یافتن آب و چراگاه است سپس به هرگونه تلاش برای انجام چیزی گفته شده است. مثل معروف «الرَّائِدُ لَا يَكْذِبُ قَوْمَهُ؛ کسی که به دنبال چراگاه می‌رود به قوم و قبیله خود دروغ نمی‌گوید»، ناظر به همین معناست و از آنجا که پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در جستجوی سعادت برای پیروان خویش بود، بر او «رائد» اطلاق شده است.

قائد نیز در اصل به معنای کسی است که مهار ناقه را در دست می‌گیرد و آن را در مسیر راهنمایی می‌کند. سپس به رهبران انسانی اطلاق شده است.

امام علیه السلام در ادامه سخن می‌افزاید: «من از هیچ اندرزی درباره تو کوتاهی نکردم و تو هر قدر برای آگاهی از صلاح خویش کوشش کنی به آن اندازه که من درباره تو تشخیص داده‌ام نخواهی رسید»؛ (فَإِنِّي لَمْ أَلْكَ نَصِيحَةً. وَإِنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ فِي النَّظَرِ لِنَفْسِكَ - وَإِنْ اجْتَهَدْتَ - مَبْلُغَ نَظَرِي لَكَ).

هدف امام علیه السلام از این سخن آن است که فرزندش را تشویق کند به دو دلیل نسبت به این نصایح کاملاً پایبند باشد یکی اینکه امام علیه السلام بر اثر دلسوزی و محبت فوق‌العاده به او چیزی را فروگذار نکرده و دیگر اینکه فرزندش تازه کار است و هرگز نمی‌تواند آنچه را امام علیه السلام می‌داند و می‌بیند، بداند و ببیند که گفته‌اند: آنچه را جوان در آینه می‌بیند پیر در خشت خام آن بیند.



۱. «آل» صیغه متکلم وحده، از ریشه «ألو» بر وزن «دلو» در اصل به معنای کوتاهی کردن است و جمله «لم ألك نصيحة» به این معناست که من در هیچ نصیحت و خیرخواهی درباره تو کوتاهی نکردم. قابل توجه اینکه این فعل لازم است و مفعول نمی‌گیرد، هر چند بعضی پنداشته‌اند که دو مفعول دارد: ضمیر خطاب در «ألك» مفعول اول و «نصیحة» مفعول دوم، در حالی که نصیحة تمییز است و ضمیر خطاب محذوفی دارد و در اصل «لم ألك» بوده است.

بخش سیزدهم

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ
سُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَعْمَالَهُ وَصِفَاتِهِ، وَلَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ لَا
يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ، وَلَا يَزُولُ أَبَدًا وَلَمْ يَزَلْ. أَوَّلُ قَبْلِ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوْلِيَّةٍ،
وَأَخْرُ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلَا نِهَائِيَّةٍ. عَظُمَ عَنِّي أَنْ تَقْبُتَ رُبُوبِيَّتَهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ
بَصَرٍ. فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صِغَرِ حَظْرِهِ،
وَقَلَّةِ مَقْدَرَتِهِ، وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ، وَعَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ، فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ،
وَالْخَشْيَةِ مِنْ عُقُوبَتِهِ، وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ: فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنِ، وَلَمْ
يَنْهَكَ إِلَّا عَنِ قَبِيحٍ.

ترجمه

پسرم! بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می آمدند
و آثار ملک و قدرتش را می دیدی و افعال و صفاتش را می شناختی؛ ولی او
خداوندی یگانه است همان گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است.
هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی کند و هرگز زایل نخواهد شد
و همواره بوده است. او سرسلسله هستی است بی آنکه آغازی داشته باشد و
آخرین آنهاست بی آنکه پایانی برایش تصور شود. بزرگتر از آن است که
ربوبیتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد.

حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانند
توست از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدیدت به
پروردگارت. در راه اطاعتش بکوش، از عقوبتت برحذر باش و از خشمش بیمناک،
زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است.

شرح و تفسیر

ایمان به یکتایی او

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه خود به سراغ یکی از دلایل توحید می‌رود، همان توحیدی که پایه اصلی تمام دین و رکن رکن آن است؛ می‌فرماید: «پسرم بدان اگر پروردگارت شریکی داشت، رسولان او به سوی تو می‌آمدند و آثار ملک و قدرتش را می‌دید و افعال و صفاتش را می‌شناختی»؛ (وَأَعْلَمَ يَا بُنَيَّ أَنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأَتَتْكَ رُسُلُهُ، وَلَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَسُلْطَانِهِ، وَلَعَرَفْتَ أَفْعَالَهُ وَصِفَاتِهِ).

امام علیه السلام در یک نگاه برای نفی شریک و همتا برای خداوند به سه امر استدلال می‌کند:

نخست اینکه اگر خدا شریک و همتایی می‌داشت حتما حکیم بود و خداوند حکیم باید بندگان را از وجود خویش آگاه سازد و اوامر و نواہیش را توسط پیامبران خویش به گوش آنها برساند در حالی که ما می‌بینیم تمام انبیا بشر را به سوی خدای واحد دعوت کرده‌اند؛ آیات قرآن و متون کتب آسمانی گواه این مطلب است.

از سوی دیگر اگر پروردگار دیگری وجود داشت باید آثار ملک و قدرت و سلطان او در جهان نمایان گردد در حالی که هر چه در این عالم بیشتر دقت می‌کنیم به وحدت آن آشنا تر می‌شویم. جهان مجموعه واحدی است با قوانین یکسان که بر سر تا سر آن حکومت می‌کند و این وحدت که از ساختمان اتم‌ها گرفته تا کهکشان‌های عظیم همه تحت قانون واحدی به حیات خود ادامه می‌دهند، دلیل بر یکتایی آفریدگار و یگانگی خداست.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه این سخن به هفت وصف از صفات خداوند اشاره می‌کند:

نخست می‌فرماید: «ولی او خداوند یگانه است، همان‌گونه که خودش را به این صفت توصیف کرده است»؛ (وَلَكِنَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ).

این وصف نتیجه استدلالی است که امام علیه السلام قبلاً بیان فرمود که اگر پروردگار و معبود دیگری بود، فرستادگان او به سراغ تو می‌آمدند و آثار ملک و سلطانش را در همه جا می‌دید و افعال و صفاتش را در جبین موجودات مشاهده می‌کردی و چون چنین نیست نتیجه می‌گیریم که او خداوندی است یکتا. اضافه بر این در قرآن مجید نیز بارها خودش را به یکتایی توصیف کرده که نمونه بارز آن سوره توحید است و از آنجا که او صادق است و کذب و دروغ که نتیجه نیاز و عجز و هواپرستی است در ذات او راه ندارد، بنابراین می‌توانیم در این وصف و سایر صفاتش، بر دلیل سمعی؛ یعنی آیات و روایات قطعی تکیه کنیم.

در دومین وصف می‌فرماید: «هیچ کس در ملک و مملکتش با او ضدیت نمی‌کند»؛ (لَا يُضَادُّهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ).

این همان توحید در حاکمیت است که یکی از شاخه‌های توحید افعالی است؛ مالک یکی است و حاکم یکی. دلیل آن هم روشن است، زیرا وقتی بپذیریم خالق اوست طبعاً مالک و حاکم جز او نمی‌تواند باشد. آن هم خالقیت مستمر، چرا که می‌دانیم خلقتش دائمی است؛ یعنی ما لحظه به لحظه آفریده می‌شویم درست مانند نور چراغ که به منبع مولد برق ارتباط دارد و اگر یک لحظه رابطه‌اش قطع شود خاموش می‌گردد. آری او همه روز خالق است و همواره حاکم و مالک.

آن‌گاه در بیان سومین و چهارمین وصف می‌افزاید: «و هرگز زایل نخواهد شد و همواره بوده است»؛ (وَلَا يَزُولُ أَبَدًا وَلَمْ يَزَلْ).

دلیل اینها روشن است، زیرا می‌دانیم او واجب الوجود است، واجب الوجود حقیقتی است که به تعبیر ساده، وجود او از ذاتش می‌جوشد، بنابراین چنین وجودی ازلی است و باید ابدی باشد. موجودی حادث است که وجودش از

خود او نبوده و از بیرون آمده؛ موجودی فانی می‌شود که وجودش از درون ذاتش نبوده و از خارج ذاتش به او رسیده باشد.

بنابراین پنجمین و ششمین وصف را هم می‌توان از اینجا نتیجه گرفت که می‌فرماید: «او سرسلسله هستی است بی آنکه آغازی داشته باشد و آخرین آنها است بی آنکه پایانی برایش تصور شود»؛ (أَوَّلُ قَبْلَ الْأَشْيَاءِ بِلَا أَوَّلِيَّةٍ، وَآخِرٌ بَعْدَ الْأَشْيَاءِ بِلَا نَهَائِيَّةٍ).

این دو وصف نیز از لوازم ازلیت و ابدیت ذات پاک اوست که آن هم نتیجه واجب الوجود بودن او است.

در هفتمین وصف که آخرین وصفی است که امام علیه السلام در اینجا بیان کرده و می‌فرماید: «بزر تر از آن است که ربوبیتش در احاطه فکر یا چشم قرار گیرد»؛ (عَظُمَ عَنْهُ أَنْ تَثْبُتَ رُبُوبِيَّتُهُ بِإِحَاطَةِ قَلْبٍ أَوْ بَصَرٍ).

دلیل آن هم روشن است؛ ربوبیت او از ازل شروع شده و تا ابد ادامه دارد و همه عالم هستی را با مرزها و حدود ناشناخته‌اش در بر می‌گیرد، بنابراین چنین ربوبیت گسترده‌ای را نه با چشم می‌توان مشاهده کرد و نه در فکر انسان می‌گنجد، زیرا ربوبیتش نامحدود است و نامحدود در فکر محدود انسان نخواهد گنجد.

امام علیه السلام بعد از بیان عظمت خداوند و یگانگی و ازلیت و ابدیت و احاطه ربوبیت او بر جمیع عالم، در ادامه سخن، فرزندش را مخاطب ساخته و او را به کوچکی و ناتوانیش و نیازهای فراوانش در برابر خداوند توجه می‌دهد می‌فرماید: «حال که این حقیقت را شناختی، در عمل بکوش آن چنان که سزاوار مانندت از نظر کوچکی قدر و منزلت و کمی قدرت و فزونی عجز و نیاز شدیدت به پروردگارت»؛ (فَإِذَا عَرَفْتَ ذَلِكَ فَافْعَلْ كَمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِكَ أَنْ يَفْعَلَهُ فِي صَغَرِ خَطَرِهِ^۱، وَقَلِيَّةِ مَقْدَرَتِهِ وَكَثْرَةِ عَجْزِهِ، وَعَظِيمِ حَاجَتِهِ إِلَى رَبِّهِ).

۱. «خطر» در اینجا به معنای قدر و منزلت است.

چهار وصفی را که امام علیه السلام برای فرزندش بر شمرده اوصافی است درباره همه انسانها؛ همه در پیشگاه خداوند کوچک‌اند و قدرتشان ناچیز و عجزشان فراوان و نیازشان به پروردگارشان زیاد. مشروط بر اینکه انسان، خویشتن را بشناسد و به خود فراموشی گرفتار نگردد که در این صورت از طریق بندگی خارج نخواهد شد و گام در طریق طغیان نخواهد گذاشت. آری شناخت عظمت خدا و معرفت به کوچکی خویش در برابر او سرچشمه عبودیت و بندگی است و فراموشی آن سرآغاز طغیان و ظلم و بیدادگری است.

قرآن مجید می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خداوند نیز آنها را به «خودفراموشی» گرفتار کرد؛ آنها گناهکارانند.^۱

آن‌گاه امام علیه السلام راه را به فرزند دل‌بندش نشان می‌دهد که انجام اعمال شایسته چگونه است، می‌فرماید: «در راه اطاعتش بکوش، از عقوبتش ترسان باش و از خشمش بیمناک، زیرا او تو را جز به نیکی امر نکرده و جز از قبیح و زشتی باز نداشته است»؛ (فِي طَلَبِ طَاعَتِهِ، وَالْخَشْيَةِ مِنْ عِقُوبَتِهِ، وَالشَّفَقَةِ مِنْ سُخْطِهِ: فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِالْحَسَنِ، وَلَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنِ قَبِيحٍ).

امام علیه السلام در اینجا عمل شایسته را در سه چیز خلاصه کرده است: اطاعت و فرمان، ترس از عقوبت و اشفاق از خشم او.

بدیهی است که خشیت و اشفاق در برابر عقوبت و خشم پروردگار، انگیزه طاعت است، بنابراین امام علیه السلام نخست به اطاعت پروردگار اشاره کرده و سپس بر انگیزه‌های آن تأکید ورزیده است و تفاوت خشیت و اشفاق همان‌گونه که قبلاً اشاره شد در این است که خشیت به معنای خوف و ترس ولی شفقت و اشفاق ترس آمیخته با امید است، بنابراین ترس از عقوبت خداوند، همچون ترس از

حادثه و حشتناک ناامید کننده نیست، بلکه ترسی آمیخته با امید به لطف و عطوفت و کرم پروردگار است.

جمله «فَإِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ...» اشاره به این است: گمان نبر اطاعت تو از پروردگار چیزی بر جاه و جلال او می افزاید یا خداوند نیازی به آن دارد. به عکس تو نیازمند به آنی، زیرا تو را به نیکی هایی که مایه سعادت توست امر فرموده و از قبايح و زشتی هایی که تو را به بدبختی و شقاوت می کشاند نهی کرده است. این جمله دلیل روشنی بر حسن و قبح عقلی است که متأسفانه جمعی از مسلمانان که از مکتب اهل بیت و تمسک به کتاب و عترت دور مانده اند با آن به مخالفت برخواسته اند و مسأله ای بدیهی عقلی را به سبب انگیزه های نادرست انکار کرده اند.

نکته ها

۱. رابطه جهان بینی و ایدئولوژی

امام علیه السلام در این بخش از نامه بعد از بیان یک سلسله حقایق در مورد خداوند و بیان چندی از صفات او و بیان عجز، ضعف و ناتوانی انسان، نتیجه می گیرد که باید او را آن گونه که شایسته است عبادت کرد.

این بدان معناست که وظایف ما پیوندی تنگاتنگ با واقعیت ها دارد؛ یعنی قوانین، همیشه از دل حقایق بیرون می آید و باید ها و نبایدها زائیده هست ها و نیست هاست. به عبارت دیگر، به دلیل شناخت و واقعیت هایی که در مورد غنای خداوند و احتیاج انسان است، لزوم عبادت نیز استنباط می شود و این همان بحث مهمی است که می گویند بین ایدئولوژی و جهان بینی ارتباط هست یا نه. جهان بینی همان شناخت واقعیت هاست و ایدئولوژی در اینجا اصطلاحاً به معنای احکام و قوانینی است که به عقیده ما از دل جهان بینی متولد می شود.

از این رو شبهه کسانی که می‌گویند: احکام اموری اعتباری بوده و ارتباطی با واقعیت‌ها که اموری تکوینی است ندارد، بی‌اساس است و امام علیه السلام در این بخش از نامه قلم سرخ بطلان بر آن می‌کشد، زیرا با جدایی این دو از یکدیگر، اعتبار احکام از میان می‌رود. حکم، زمانی ارزش دارد که با واقعیت پیوند داشته باشد و این فلسفه احکام است که به آن اعتبار می‌بخشد و این گره خوردن حکم با واقعیت است که موجب تثبیت حکم می‌شود.

احکام تعبدی نیز از این قانون مستثنا نیستند و همه احکام مطابق مصالح و مفاسد واقعی‌اند، هرچند گاهی ما فلسفه آنها را ندانیم، زیرا در غیر این صورت ترجیح بلا مرجح می‌شد. علمای شیعه همه بر این قول اتفاق دارند.

آیات قرآن و روایات نیز به این ارتباط تنگاتنگ میان احکام و واقعیت‌ها تصریح دارند.

در قرآن کریم در سوره مائده آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ؟» ای کسانی که ایمان آورده‌اید شراب و قمار و بت‌ها و ازلام (نوعی بخت‌آزمایی) پلید و از عمل شیطان است، از آن دوری کنید تا رستگار شوید * شیطان می‌خواهد به وسیله شراب و قمار در میان شما عداوت و کینه ایجاد کند، و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد. آیا (با این همه زیان و فساد، و با این نهی اکید) خودداری خواهید کرد؟^۱ خداوند متعال در این آیات بعد از آنکه مواردی از پلیدی‌های واقعی؛ مانند شراب و قمار را بیان می‌کند و متذکر می‌شود که آنها از عمل شیطان هستند، به بیان حکم آن می‌پردازد و مؤمنان را از ارتکاب به آنها نهی می‌کند سپس بار دیگر در بیان واقعیت‌ها به رستگاری

انسان اشاره می‌کند و اینکه عمل شیطان در واقع دشمنی، کینه و دوری از ذکر خدا و ترک نماز است.

در مورد روزه نیز فرموده‌اند: «صُومُوا تَصِحُّوا؛ روزه بگیرید جسم شما سالم می‌شود»^۱ و در جای دیگر به بیان فلسفه روزه پرداخته می‌فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۲.

در حقیقت تمام روایاتی نیز که در باب علل الشرایع وارد شده، دلیل روشنی بر این مدعاست.

۲. آغاز خلقت و دوام فیض

همان‌گونه که از تعبیرات گویای امام علیه السلام در این بخش از نامه روشن شد، ذات پاک خداوند سرآغاز همه چیز است بی آنکه آغازی و سرانجام همه چیز است بی آنکه پایانی داشته باشد. از این معنا به ازلیت و ابدیت تعبیر می‌شود. در اینجا این سؤال پیش می‌آید که آیا مخلوقات، حدوث زمانی دارند؛ یعنی زمانی بوده که خداوند بوده است و مخلوقی وجود نداشته؟ (البته تعبیر به زمان نیز از باب تسامح است، زیرا زمان خودش یا مخلوق است یا نتیجه حرکت در مخلوقات) آن‌گونه که آمده است: «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ»^۳ اگر چنین باشد مسأله دوام فیض زیر سؤال می‌رود و مفهومی این است که زمانی بوده که خداوند فیاض فیضی نبخشیده است در حالی که می‌دانیم فیض لازمه ذات پروردگار است و نبودنش نقصی محسوب می‌شود.

پاسخ این سؤال آن است که جهان حدوث ذاتی دارد؛ یعنی اگر بگوییم همیشه مخلوقی وجود داشته، آن مخلوق هم مستند به ذات پاک او و وابسته به

۱. بحار الانوار، ج ۵۹، ص ۲۶۷، ح ۴۶.

۲. بقره، آیه ۱۸۳.

۳. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۲۳۸.

قدرت او بوده است نه اینکه واجب الوجود باشد، همان‌گونه که نور آفتاب وابسته به اوست و اگر همیشه خورشید باشد و همیشه نورافشانی کند باز هم خورشید اصل است و نورش فرع و وابسته به آن.

به تعبیر دیگر واژه «مع» در جمله «كَانَ اللَّهُ وَلَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ» بیانگر این حقیقت است که خداوند در ازل بوده و با او و همراه و همتای او (نه به وسیله او) چیزی وجود نداشته است.

بخش چهاردهم

يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالِهَا، وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ
الْآخِرَةِ وَمَا أُعَدُّ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ، لِتَعْتَبِرَ بِهَا وَتَحْذُو
عَلَيْهَا. إِنَّمَا مَثَلُ مَنْ خَبَرَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا نَبَا بِهِمْ مَنْزِلٌ جَدِيدٌ، فَأَمُّوا
مَنْزِلًا خَصِيْبًا وَجَنَابًا مَرِيْعًا، فَاحْتَمَلُوا وَعَتَاءَ الطَّرِيقِ، وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ،
خُشُوْنَةَ السَّفَرِ، وَجُشُوْبَةَ المَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةَ دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ،
فَلَيْسَ يَجِدُونَ لِشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلْمًا، وَلَا يَرَوْنَ نَفَقَةً فِيهِ مَغْرَمًا. وَلَا شَيْءٌ أَحَبُّ
إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ، وَأَدْنَاهُمْ مِنْ مَحَلَّتِهِمْ. وَمَثَلُ مَنْ اغْتَرَبَ بِهَا كَمَثَلِ
قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ خَصِيْبٍ، فَنَبَا بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيدٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ
إِلَيْهِمْ وَلَا أَفْطَحَ عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ، إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ،
يَصِيرُونَ إِلَيْهِ.

ترجمه

فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم و از
آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم و درباره هر دو برای
مثال‌هایی زدم تا به وسیله آن عبرت‌گیری و در راه صحیح گام نهی.
کسانی که دنیا را خوب آزموده‌اند (می‌دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند
که در منزلگاهی بی آب و آبادی وارد شده‌اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا
تصمیم گرفته‌اند به سوی منزلی پر نعمت و ناحیه‌ای راحت (برای زیستن)
حرکت کنند، از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده
و فراق دوستان را پذیرفته و خشونت‌ها و سختی‌های سفر و غذاهای ناگوار را

(با جان و دل) قبول نموده‌اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند. به همین دلیل آنها از هیچ‌یک از این ناراحتی‌ها احساس درد و رنج نمی‌کنند و هزینه‌هایی را که در این طریق می‌پردازند از آن ضرر نمی‌بینند و هیچ‌چیز برای آنها محبوب‌تر از آن نیست که ایشان را به منزلگاهشان نزدیک و به محل آرامشان برساند.

(اما) کسانی که به دنیا مغرور شده‌اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پرنعمت قرار داشته سپس به آنها خبر می‌دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت‌بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده‌اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرنوشتی که در پیش دارند، نیست.

شرح و تفسیر

راهیان جهان دیگر دو گروهند

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه خود، موقعیت دنیا و آخرت را از دیدگاه خداجویان طالب آخرت و دنیاپرستان، ضمن دو مثال زیبا و گویا بیان می‌کند نخست می‌فرماید: «فرزندم! من تو را از دنیا و حالات آن و زوال و دگرگونیش آگاه ساختم و از آخرت و آنچه برای اهلش در آن مهیا شده مطلع کردم و درباره هر دو برایت مثال‌هایی زدم تا به وسیله آن عبرت‌گیری و در راه صحیح گام نهی»؛ (يَا بُنَيَّ إِنِّي قَدْ أَنْبَأْتُكَ عَنِ الدُّنْيَا وَحَالِهَا، وَزَوَالِهَا وَانْتِقَالِهَا، وَأَنْبَأْتُكَ عَنِ الْآخِرَةِ وَمَا أُعِدُّ لِأَهْلِهَا فِيهَا، وَضَرَبْتُ لَكَ فِيهِمَا الْأَمْثَالَ، لِتَتَّعَبِرَ بِهَا، وَتَحْذُو عَلَيْهَا).

همیشه مثال‌ها نقش بسیار مهمی در فهم و درک مسائل پیچیده؛ اعم از مسائل عقلی و حسی دارد و از طریق آن می‌توان شنونده را به عمق مسائل رهنمون ساخت و او را برای انجام کارهای مفید و پرهیز از بدی‌ها و زشتی‌ها آماده کرد و

تشویق نمود.

قرآن مجید از مثال‌های زیبا و پرمعنا بسیار استفاده کرده و بخش مهمی از قرآن را مثل‌های قرآن تشکیل می‌دهد. در کلمات امام علیه السلام در نهج البلاغه نیز مثال‌های فراوان پرمعنایی دیده می‌شود که نهایت فصاحت و بلاغت در آن به کار گرفته شده است.

امام علیه السلام بعد از ذکر این مقدمه دو مثال می‌زند نخست می‌فرماید: «کسانی که دنیا را خوب آزموده‌اند (می‌دانند که آنها) همچون مسافرانی هستند که در منزلگاهی بی آب و آبادی وارد شده‌اند (که قابل زیستن و ماندن نیست) لذا تصمیم گرفته‌اند به سوی منزلی پرنعمت و ناحیه‌ای راحت (برای زیستن) حرکت کنند، از این رو (آنها برای رسیدن به آن منزل) مشقت راه را متحمل شده و فراق دوستان را پذیرفته و خشونت‌ها و سختی‌های سفر و غذاهای ناگوار را (با جان و دل) قبول نموده‌اند تا به خانه وسیع و منزلگاه آرامشان گام نهند»؛ (أَنْتُمْ مَثَلٌ مَنْ خَبَرَ^۱ الدُّنْيَا كَمَثَلِ قَوْمٍ سَفَرُوا^۲ نَبَأَ بِهِمْ مَنَزِلٌ جَدِيدٌ^۳، فَأَمُّوا^۴ مَنَزِلًا خَصِيْبًا^۵ وَجَنَابًا^۶ مَرِيْعًا^۷، فَاحْتَمَلُوا^۸ الطَّرِيقَ، وَفِرَاقَ الصَّدِيقِ، وَخُشُونَةَ السَّفَرِ،

۱. «خَبَرَ» این واژه فعل ماضی از ریشه «خَبِرَ» بر وزن «قَفَلَ» به معنای آگاه شدن و گاه به معنای آزمون برای آگاه شدن آمده است.

۲. «سَفَرُوا» جمع مسافر است.

۳. «جَدِيدٌ» به معنای خشک و بی آب و علف است و از ریشه «جَدَبٌ» بر وزن «جَلَبٌ» گرفته شده است.

۴. «أَمُّوا» از ریشه «أَمٌّ» بر وزن «غَمٌّ» به معنای قصد کردن گرفته شده است.

۵. «خَصِيْبٌ» به معنای پرنعمت و پر آب و گیاه از ریشه «خَصِبٌ» بر وزن «جَسَمٌ» به معنای فزونی نعمت گرفته شده است.

۶. «جَنَابٌ» به معنای ناحیه است.

۷. «مَرِيْعٌ» به معنای پرنعمت، از ریشه «مَرِعٌ» بر وزن «رَأَى» به معنای فزونی گرفته شده است و «أَرْضٌ مَرِيْعَةٌ» به معنای زمین حاصل خیز است.

۸. «وَعَثَاءٌ» از ریشه «وَعَثٌ» بر وزن «دَرَسٌ» به معنای شن‌های نرمی است که پای انسان در آن فرو می‌رود و او را از راه رفتن باز می‌دارد و به زحمت می‌افکند. سپس بر هر گونه مشکلات اطلاق شده است، «وَعَثَاءُ الطَّرِيقِ» اشاره به مشکلات سفر است.

وَجُشُوبَةً^۱ الْمَطْعَمِ، لِيَأْتُوا سَعَةً دَارِهِمْ، وَمَنْزِلَ قَرَارِهِمْ).

«به همین دلیل آنها از هیچ یک از این ناراحتی‌ها احساس درد و رنج نمی‌کنند و هزینه‌هایی را که در این طریق می‌پردازند از آن ضرر نمی‌بینند و هیچ چیز برای آنها محبوب‌تر از آن نیست که ایشان را به منزلگاهشان نزدیک و به محل آرامششان برساند؛ (فَلَيْسَ يَجِدُونَ لَشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ أَلْمًا وَلَا يَرُونَ نَفَقَةً فِيهِ مَعْرَمًا. وَلَا شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْهِمْ مِمَّا قَرَّبَهُمْ مِنْ مَنْزِلِهِمْ، وَأَدْنَاهُمْ مِنْ مَحَلَّتِهِمْ).

آری این طرز فکر مؤمنان صالح و خداجویان اطاعت‌کار است، زیرا آنها هرگز فریفته زرق و برق دنیا نمی‌شوند؛ دنیا را مجموعه‌ای از ناراحتی‌ها، درد و رنج‌ها، گرفتگی‌ها، نزاع‌ها و کشمکش‌ها می‌بینند در حالی که ایمان به معاد و بهشت و نعمت‌هایش و اعتقاد به وعده‌های الهی به آنها اطمینان می‌دهد که در آنجا جز آرامش و آسایش و نعمت‌های مادی و معنوی و خالی بودن از هرگونه درد و رنج و از همه مهم‌تر رسیدن به قرب پروردگار چیزی نیست و همین امر سبب می‌شود که سختی‌های این سیر و سلوک را با جان و دل بپذیرند و هرگونه مشقتی را در این راه متحمل شوند و چون عزم کعبه دوست کرده‌اند، خارهای مگیلان در زیر پای آنها همچون حریر است و تلخی‌ها همچون شهد شیرین.

آن‌گاه امام علیه السلام به مثال دوم درباره دنیاپرستان بی‌ایمان پرداخته می‌فرماید: «(اما) کسانی که به دنیا مغرور شده‌اند همانند مسافرانی هستند که در منزلی پرنعمت قرار داشته سپس به آنها خبر می‌دهند که باید به سوی منزلگاهی خشک و خالی از نعمت حرکت کنند (روشن است که) نزد آنان چیزی ناخوشایندتر و مصیبت‌بارتر از مفارقت آنچه در آن بوده‌اند و حرکت به سوی آنچه که باید به سمت آن روند و سرنوشتی که در پیش دارند نیست»؛ (وَمَثَلُ مَنْ اغْتَرَبَ بِهَا كَمَثَلِ قَوْمٍ كَانُوا بِمَنْزِلٍ حَصِيبٍ، فَتَبَّأَ بِهِمْ إِلَى مَنْزِلٍ جَدِيبٍ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِمْ وَلَا

۱. «جُشُوبَةً» به معنای خشونت و ناگواری است.

أَفْطَعَ^۱ عِنْدَهُمْ مِنْ مُفَارَقَةِ مَا كَانُوا فِيهِ، إِلَى مَا يَهْجُمُونَ عَلَيْهِ، وَيَصِيرُونَ إِلَيْهِ).

آری؛ آنها می دانند که سرنوشتشان دوزخ با آن عذاب‌های مرگبار است و زندگی دنیا با همه مشکلاتش در برابر آن بسیار گواراست. به همین دلیل از مرگ بسیار می ترسند و از آینده خود بسیار در وحشتند، همان‌گونه که قرآن مجید درباره گروهی از دنیاپرستان بنی اسرائیل می گوید: «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ»؛ و (آنان نه تنها آرزوی مرگ نمی کنند، بلکه) آنها را حریص ترین مردم - حتی حریص تر از مشرکان - بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت) خواهی یافت؛ (تا آنجا) که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود، در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی) باز نخواهد داشت».^۲

نیز به همین دلیل در روایت معروفی از رسول خدا ﷺ آمده است: «أَنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لَاءٌ إِلَى جَحِيمِهِمْ»؛ دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پلی است برای این گروه (مؤمنان) به سوی بهشتشان و پلی است برای آن گروه (کافران) به سوی دوزخشان».^۳

به همین دلیل در روایتی از امام حسن مجتبی ﷺ آمده است که کسی از محضرش پرسید: «مَا بَالُنَا نَكْرَهُ الْمَوْتَ وَلَا نُحِبُّهُ؟» چرا از مرگ بیزاریم و از آن خوشمان نمی آید؟». در پاسخ فرمود: «إِنَّكُمْ أَخْرَبْتُمْ آخِرَتَكُمْ وَعَمَرْتُمْ دُنْيَاكُمْ فَانْتُمْ تَكْرَهُونَ الثَّقَلَةَ مِنَ الْعُمُرَانِ إِلَى الْخَرَابِ؛ زیرا شما آخرت خود را ویران ساخته اید و دنیایتان را آباد، از این رو شما کراهت دارید که از آبادی به سوی ویرانی روید».^۴

۱. «أَفْطَعَ» به معنای ناپسندتر، از ریشه «فَطَاعَت» به معنای شنیع و ناپسند بودن گرفته شده است.

۲. بقره، آیه ۹۶.

۳. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۵۴.

۴. معانی الاخبار، ص ۳۹۰.

بخش پانزدهم

يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَاحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ، وَإِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

ترجمه

پسرم! خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت میان خود و دیگران قرار ده. برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می‌داری و برای آنها نپسند آنچه را برای خود نمی‌پسندی. به دیگران ستم نکن همان‌گونه که دوست نداری به تو ستم شود. به دیگران نیکی کن چنان که دوست داری به تو نیکی شود. آنچه را برای دیگران قبیح می‌شمری برای خودت نیز زشت شمار. و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می‌شوی. آنچه را که نمی‌دانی مگو، اگر چه آنچه می‌دانی اندک باشد، و آنچه را دوست نداری درباره‌ تو بگویند، درباره‌ دیگران مگو.

شرح و تفسیر

یکسان‌نگری منافع خویش و دیگران

امام علیه السلام در این فقره از وصیت‌نامهٔ پربارش نخست به یکی از مهم‌ترین اصول اخلاق انسانی اشاره کرده می‌فرماید: «پسرم خویشتن را معیار و مقیاس قضاوت

میان خود و دیگران قرار ده؛ (يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ).
ترازوهای سنتی معمولاً دارای دو کفه بود و وزن کردن صحیح با آن در صورتی حاصل می شد که دو کفه دقیقاً در برابر هم قرار گیرد. این سخن اشاره به آن است که باید هرچه برای خود می خواهی برای دیگران هم بخواهی و هر چیزی را که برای خود روا نمی داری برای دیگران هم روا مداری تا دو کفه ترازو در برابر هم قرار گیرد.

آن گاه به شرح این اصل مهم اخلاقی پرداخته و در هفت جمله، جنبه های مختلف آن را بیان می کند:

در جمله اول و دوم می فرماید: «برای دیگران چیزی را دوست دار که برای خود دوست می داری و برای آنها نپسند آنچه را برای خود نمی پسندی»؛ (فَأُحِبُّ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَآكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا).

در بخش سوم می فرماید: «به دیگران ستم نکن همان گونه که دوست نداری به تو ستم شود»؛ (وَلَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ).

در فقره چهارم می افزاید: «به دیگران نیکی کن همان گونه که دوست داری به تو نیکی شود»؛ (وَأُحْسِنُ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسِنَ إِلَيْكَ).

در جمله پنجم می فرماید: «آنچه را برای دیگران قبیح می شمری برای خودت نیز زشت شمار»؛ (وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ).

در قسمت ششم می افزاید: «و برای مردم راضی شو به آنچه برای خود از سوی آنان راضی می شوی»؛ (وَإَرْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ).

سرانجام در هفتمین دستور می فرماید: «آنچه را که نمی دانی مگو اگر چه آنچه می دانی اندک باشد و آنچه را دوست نداری درباره تو بگویند، درباره دیگران مگو»؛ (وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ).

اشاره به اینکه همان گونه که دوست نداری مردم از تو غیبت کنند یا به تو

تهمت زند یا با القاب زشت و ناپسند تو را یاد کنند یا سخنان دیگری که اسباب آزرده‌گی خاطر شود نگویند، تو نیز غیبت دیگران مکن و به کسی تهمت زن و القاب زشت بر کسی مگذار و با سخنان نیش دار خاطر دیگران را آزرده مکن.

به راستی اگر این اصل مهم اخلاقی با شاخ و برگ های هفت‌گانه‌ای که امام علیه السلام برای آن شمرده در هر جامعه‌ای پیاده شود، صلح و صفا و امنیت بر آن سایه می‌افکند و نزاع‌ها و کشمکش‌ها و پرونده‌های قضایی به حدّ اقل می‌رسد. محبت و صمیمیت در آن موج می‌زند و تعاون و همکاری به حدّ اعلی می‌رسد، زیرا همه مشکلات اجتماعی از آنجا ناشی می‌شود که گروهی همه چیز را برای خود می‌خواهند و تنها به آسایش و آرامش خود می‌اندیشند و انتظار دارند دیگران درباره آنها کمترین ستمی نکنند و سخنی بر خلاف نگویند؛ ولی خودشان آزاد باشند، هرچه خواستند در باره دیگران انجام دهند و یا اینکه برای منافع و حیثیت و آبرو و آرامش دیگران ارزشی قائل باشند؛ ولی نه به اندازه خودشان، برای خودشان خواهان حدّ اکثر باشند و برای دیگران حدّ اقل.

آنچه را امام علیه السلام در تفسیر این اصل اخلاقی بیان فرموده در کلام هیچ‌کس به این گستردگی دیده نشده است، هرچند ریشه‌های این اصل - به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه‌اش در تفسیر همین بخش از کلام مولا - به طور اجمالی در گذشته وجود داشته است.

او می‌گوید: «ما نمی‌دانیم چه کسی نخستین بار این سخن طلایی را بیان کرده ولی هرچه باشد همه انسان‌های فهمیده در آن اتفاق نظر دارند، زیرا معنای برادری و انسانیت و تعامل انسان‌ها با یکدیگر و قدرت و پیروزی، بدون محبت حاصل نمی‌شود. زندگی بدون محبت سامان نمی‌یابد و مفهومی نخواهد داشت و نقطه مقابل محبت که نفرت و کراهت است جز جنگ و جدایی و سستی نتیجه‌ای نخواهد داشت.»^۱

در تعلیمات اسلام نیز اولین بار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به صورت زیبایی این اصل را بیان فرموده است؛ در حدیثی وارد شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سوار بر مرکب بود و به سوی یکی از غزوات می‌رفت، مرد عربی آمد و رکاب مرکب پیامبر صلی الله علیه و آله را گرفت و عرض کرد: «یا رَسُولَ اللَّهِ عَلَّمَنِي عَمَلًا أُدْخِلُ بِهِ الْجَنَّةَ؛ عملی به من بیاموز که با آن وارد بهشت شوم» پیامبر فرمود: «مَا أَحْبَبْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَأَتِيَهُ إِلَيْهِمْ وَمَا كَرِهْتُ أَنْ يَأْتِيَهُ النَّاسُ إِلَيْكَ فَلَا تَأْتِيَهُ إِلَيْهِمْ خَلَّ سَبِيلَ الرَّاحِلَةِ؛ آنچه را دوست داری مردم درباره تو انجام دهند درباره آنان انجام ده و آنچه را دوست نداری نسبت به تو انجام دهند نسبت به آنان انجام نده (مطلب همین است که گفتم) مرکب را رها کن».^۱

در حدیث دیگری در حالات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است که جوانی از قریش نزد آن حضرت آمد و عرض کرد اجازه می‌دهی من مرتکب زنا شوم؟ اصحاب بر او فریاد زدند: چه حرف زشتی می‌زنی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آرام باشید و به جوان اشاره کرد که نزدیک بیاید بعد به او فرمود: آیا دوست داری کسی با مادر تو زنا کند و یا با دختر تو و یا... .

جوان عرض کرد: هرگز راضی نیستم و هیچ کس به این امر راضی نیست. فرمود: آن چه را گفتمی نیز همین گونه است و همه بندگان خدا نسبت به حفظ ناموس خود سخت پایبندند.

آن‌گاه دست مبارک را بر سینه او گذارد و فرمود: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ ذَنْبَهُ وَطَهِّرْ قَلْبَهُ حَصْنٌ فَرْجُهُ؛ خداوندا گناهش را ببخش و قلبش را پاک کن و دامانش را از آلودگی‌ها نگاه دار» بعد از این ماجرا هیچ کس آن جوان را نزد زن بیگانه‌ای ندید.^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۴۶، باب الانصاف و العدل، ح ۱۰.

۲. مجمع الزوائد هیثمی، ج ۱، ص ۱۲۹. این حدیث را مرحوم محدث قمی نیز در کتاب منتهی الآمال در فصل فضایل اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله آورده است.

توجه به این نکته نیز لازم است که در هفتمین جمله از جمله‌های بالا، امام علیه السلام مقدمتاً می‌فرماید: «آنچه را نمی‌دانی نگو، هرچند آنچه می‌دانی کم باشد» اشاره به اینکه اگر معلومات تو محدود است، به همان قناعت کن و در آنچه نمی‌دانی دخالت منما که تو را بر پرتگاه‌های خلاف و خطا می‌کشد.

* * *

بخش شانزدهم

وَاعْلَمَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ، فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ، وَلَا تَكُنْ
خَازِنًا لِغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ.

ترجمه

(پسرم!) بدان که خودپسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشی و آفت عقل هاست، پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوششت را داشته باش (و از آنچه به دست می آوری در راه خدا انفاق کن و) انباردار دیگران مباش. هرگاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافتی (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش.

شرح و تفسیر

خزانۀ دار دیگران مباش

امام علیه السلام در این بخش از وصیّت نامه نورانی خود به چهار فضیلت دیگر اشاره و فرزند دلبندهش امام حسن مجتبی علیه السلام را به آن توصیه می کند.

نخست می فرماید: «(پسرم) بدان که خودپسندی و غرور، ضد راستی و درست اندیشی و آفت عقل هاست»؛ (وَاعْلَمَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ).

اشاره به اینکه انسان خودپسند، حقایق را درباره خویش و دیگران درک نمی کند و این صفت زشت، حجابی بر عقل او می افکند تا آنجا که عیوب خویش را صفات برجسته و نقص ها را کمال می بیند و گاه یک عمر در این خطا و اشتباه

بزر باقی می ماند و با همان حال از دنیا می رود.

به گفته مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه، عجب و خودپسندی همانند شراب است؛ هر دو انسان را مست می کند و انسان مست همچون دیوانگان است که باید از او فرار کرد.

در قرآن مجید و روایات اسلامی، در نکوهش عجب و خودپسندی نکته های فراوانی آمده است از جمله در آیه ۸ سوره فاطر می خوانیم: «أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسْرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ»؛ آیا کسی که زشتی عملش (بر اثر عجب و خودپسندی و هوای نفس) برای او آراسته شده و آن را زیبا می بیند (همانند کسی است که واقع را می یابد)؟! خداوند هر کس را بخواهد (و سزاوار باشد) گمراه می سازد و هرکس را بخواهد (و شایسته بیند) هدایت می کند پس جانت به سبب تأسف بر آنان از دست نرود؛ خداوند به آنچه انجام می دهند داناست».

در سخنان امیر مؤمنان علی علیه السلام تعبیرات عجیبی درباره عجب و خودپسندی دیده می شود؛ در یک جا می فرماید: «الْعُجْبُ آفَةُ الشَّرَفِ؛ خودپسندی آفت شرف انسان است»^۱ و در جای دیگر می فرماید: «آفَةُ اللَّبِّ الْعُجْبُ؛ آفت عقل، عجب است»^۲ و باز می فرماید: «الْعُجْبُ يُفْسِدُ الْعَقْلَ؛ عجب عقل انسان را فاسد می کند»^۳ و در جای دیگر: «تَمَرَةُ الْعُجْبِ الْبَغْضَاءُ؛ نتیجه خودپسندی آن است که مردم دشمن انسان می شوند»^۴ و بالاخره می فرماید: «الْعُجْبُ رَأْسُ الْحِمَاقَةِ؛ خودپسندی سرآغاز حماقت است»^۵.

۱. غررالحکم، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۳.

۲. همان مدرک، ص ۶۵، ح ۸۴۸.

۳. همان مدرک، ح ۸۴۶.

۴. همان مدرک، ص ۳۰۹، ح ۷۱۰۶.

۵. همان مدرک، ح ۷۰۹۶.

آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه سخن به دومین توصیه خود پرداخته می‌فرماید: «پس برای تأمین زندگی نهایت تلاش و کوشش را داشته باش»؛ (فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ). این چیزی است که در بسیاری از روایات اسلامی بر آن تأکید شده تا آنجا که در حدیث معروف نبوی می‌خوانیم: «مَلْعُونٌ مَنْ أَلْقَى كَلَّهُ عَلَى النَّاسِ؛ کسی که سربار مردم باشد ملعون و رانده شده دربار خداست».^۱

اگر همه مسلمانان به ویژه جوانان به این دستور عمل کنند که هیچ کسی جز افراد از کار افتاده محتاج دیگران نباشند، به یقین جامعه اسلامی به پیشرفت‌های مهمی نایل می‌شود حتی کشورهای اسلامی نیز نباید سربار کشورهای غیر مسلمان باشند که نتیجه‌ای جز ذلت به بار نمی‌آورد.

بعضی از شارحان نهج البلاغه، این جمله را طور دیگری تفسیر کرده‌اند و گفته‌اند منظور این است که در راه انفاق، تلاش و کوشش کن و واژه «کدح» را به معنای آنچه را که انسان برای آن زحمت کشیده تفسیر کرده‌اند که در این صورت این فقره مقدمه‌ای برای بیان جمله بعد خواهد بود؛ ولی تفسیر اول صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

آن‌گاه امام علیه السلام به بیان توصیه سوم پرداخته می‌فرماید: «از آنچه به دست می‌آوری در راه خدا انفاق کن و) انباردار دیگران مباش»؛ (وَلَا تَكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ). اشاره به اینکه آنها که از افزوده‌های اموال خویش انفاق نمی‌کنند و سعی در اندوختن آن دارند، بیچارگانی هستند که تلاش خود را صرف در نگهداری اموال برای وارثان می‌کنند و در قیامت، حسابش بر آنها و در دنیا لذتش برای دیگران است؛ همان وارثانی که گاه کمترین اعتنایی به مورث خود ندارند و عمل خیری برای او انجام نمی‌دهند، بلکه گاه از او نکوهش می‌کنند که آنچه برایشان به ارث گذاشته کافی نیست. حتی اگر وارثان افراد نیکی باشند و از آن در طریق طاعت

خدا استفاده کنند باز هم مایه حسرت آنهاست، چرا که زحمتش را آنها کشیدند و ثوابش را دیگران بردند، همان گونه که در روایات اسلامی به آن اشاره شده است. امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ»؛ خداوند این چنین اعمال آنها را به صورتی حسرت آور به آنان نشان می دهد»^۱ می فرماید: «قَالَ هُوَ الرَّجُلُ يَدْعُ مَالَهُ لَا يُنْفِقُهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ بُخْلًا ثُمَّ يَمُوتُ فَيَدْعُهُ لِمَنْ يَعْمَلُ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَوْ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ فَإِنْ عَمِلَ بِهِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ رَأَهُ فِي مِيزَانٍ غَيْرِهِ فَرَأَهُ حَسْرَةً وَقَدْ كَانَ الْمَالُ لَهُ وَإِنْ كَانَ عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ قَوَّاهُ بِذَلِكَ الْمَالِ حَتَّى عَمِلَ بِهِ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؛ منظور از این آیه کسی است که مال فراوانی از خود به یادگار می گذارد که بر اثر بخل، در راه خدا انفاق نمی کند. سپس می میرد و آن را برای دیگری می گذارد که در طریق اطاعت خداوند یا معصیت او هزینه می کند که اگر در راه طاعت خدا عمل کرده، آن شخص مال خود را در ترازوی عمل دیگری می بیند و مایه حسرت او می شود در حالی که زحمت مال را او کشیده بود و اگر با آن معصیت خدا کند آن شخص به وسیله مالش کمک به معصیت به خداوند متعال کرده است (و باز هم مایه حسرت اوست)»^۲.

سرانجام در چهارمین توصیه می فرماید: «هرگاه (به لطف الهی) به راه راست هدایت یافتی (شکر پروردگار را فراموش مکن و) در برابر پروردگار خود کاملاً خاضع و خاشع باش»؛ (وَإِذَا أَنْتَ هُدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تَكُونُ لِرَبِّكَ).

اشاره به اینکه همه نعمت های الهی در خور شکر است و چه نعمتی از این بزرگ تر که انسان، راه هدایت را به لطف پروردگار پیدا کند با اینکه گروه های زیادی در بیراهه ها سرگردان می شوند و شکر هر نعمتی متناسب با همان نعمت است. شکر هدایت، خضوع در پیشگاه پروردگار و اطاعت او امر و نواهی اوست.

۱. بقره، آیه ۱۶۷.

۲. کافی، ج ۴، ص ۴۲، ح ۲.

بخش هفدهم

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ، وَمَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ، وَأَنَّهُ لَا غِنَىٰ بِكَ فِيهِ عَن حُسْنِ الْإِزْتِيَادِ، وَقَدْرِ بِلَاغِكَ مِنَ الزَّادِ، مَعَ خِفَّةِ الظَّهْرِ، فَلَا تَحْمَلَنَّ عَلَيَّ ظَهْرَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقْلٌ ذَلِكَ وَبَالًا عَلَيْكَ، وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَيُؤَافِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَنِمْهُ وَحَمَلْهُ إِيَّاهُ، وَأَكْثِرْ مِنْ تَرْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ وَاعْتَنِمْ مَنْ اسْتَفْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ، لِيَجْعَلَ قَضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ.

ترجمه

(فرزندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری. در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشه کافی که تو را به مقصد برساند بی نیاز نیستی، به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد برسی) بنابراین بیش از حد توانت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و وبال تو خواهد بود.

هرگاه در زمانی که قدرت داری نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را برای روز رستاخیز تو بر دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند می شوی به تو بازپس گرداند، آن را غنیمت بشمار و (هر چه زودتر) و بیشتر، این زاد و توشه را بر دوش او بگذارد، زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی بر آیی و پیدایش نکنی. (همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستی تو بگذارد، آن را غنیمت بشمار!

شرح و تفسیر

زاد و توشهٔ آخرت را با دیگران بفرست!

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه به طولانی بودن سفر آخرت و نیاز شدید به تهیهٔ زاد و توشه برای این سفر از طاعات و کارهای خیر به ویژه انفاق در راه خدا اشاره کرده است.

نخست می فرماید: «(فرزندم!) بدان راهی بس طولانی و پر مشقت در پیش داری»؛ (وَاعْلَمْ أَنَّ أَمَامَكَ طَرِيقًا ذَا مَسَافَةٍ بَعِيدَةٍ، وَمَشَقَّةٍ شَدِيدَةٍ).

پیمودن راه‌های دنیا، هرچند طولانی و مشقت بار باشد در برابر راه آخرت سهل و آسان است. راه آخرت بسیار پر پیچ و خم و از گردنه‌های صعب العبور فضایل اخلاقی و مبارزه با هواهای نفسانی می‌گذرد و گاه پیمودن یکی از آنها سال‌ها وقت می‌طلبد.

امام علیه السلام بعد از این هشدار، لزوم تهیهٔ زاد و توشه برای این سفر را گوشزد می‌کند و می‌فرماید: «در این راه (پر خوف و خطر) از کوشش و تلاش صحیح و فراوان و توشهٔ کافی که تو را به مقصد برساند بی‌نیاز نیستی، به علاوه باید در این راه سبکبار باشی (تا بتوانی به مقصد برسی)»؛ (وَإِنَّهُ لَا غِنَى بِكَ فِيهِ عَنْ حُسْنِ الْإِزْتِيَادِ^۱، وَقَدْرِ بِلَاغِكَ^۲ مِنَ الزَّادِ، مَعَ خَفَّةِ الظَّهْرِ).

اساس این زاد و توشه همان است که در قرآن مجید آمده است، آنجا که می‌فرماید: «﴿وَنَزَّوْدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى﴾»؛ و زاد و توشه تهیه کنید، و بهترین زاد و توشه تقوا و پرهیزکاری است».^۳

۱. «ارتیاد» از ریشهٔ «رود» بر وزن «قوم» در اصل به معنای رفت و آمد کردن توأم با مدارا و ملایمت در طلب چیزی است و در مشتقات آن، گاه روی جنبهٔ طلب تکیه می‌شود و گاه روی جنبهٔ رفق و مدارا. واژهٔ اراده نیز از همین ریشه گرفته شده است.

۲. «بلاغ» به معنای چیزی است که انسان را به مقصد برساند.

۳. بقره، آیهٔ ۱۹۷.

تعبیر به «حُسْنِ الْإِرْتِيَادِ» با توجه به اینکه ارتیاد به معنای طلب کردن است، مفهومش حسن طلب یا به عبارت دیگر تدبیر و مدیریت صحیح (در طریقه تهیه زاد و توشه برای سفر آخرت) است.

تعبیر به «حِفَّةِ الظَّهْرِ؛ سبک بودن پشت» اشاره به چیزی است که در قرآن مجید آمده می‌فرماید: «وَلِيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَنْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ»؛ آنها بار سنگین (گناهان) خویش را بر دوش می‌کشند و (همچنین) بارهای سنگین دیگری را اضافه بر بارهای سنگین خود).^۱ امام علیه السلام به فرزندش می‌گوید که هرگز مانند آنان نباشد و تا می‌تواند پشت خود را از این بار سبک گرداند.

پیش از این نیز در خطبه بیست و یکم، این عبارت بسیار کوتاه و پر معنا را داشتیم: «تَخَفَّفُوا تَلْحَقُوا؛ سبکبار باشید تا به قافله برسید» در زمان‌های گذشته که قافله‌ها به راه می‌افتادند و به گردنه‌های صعب العبور می‌رسیدند گران‌باران وامی‌ماندند و چون قافله نمی‌توانست به جهت آنها توقف کند، به مسیر خود ادامه می‌داد و آنها تنها در بیابان می‌ماندند و طعمه خوبی برای دزدان و گرگان بیابان بودند.

امام علیه السلام پس از این مقدمه کوتاه و پر معنا مسائل مالی و انفاق فی سبیل الله را که از مهم‌ترین زاد و توشه‌های قیامت است عنوان می‌کند و می‌فرماید: «بنابراین بیش از حد توانت مسئولیت اموال دنیا را بر دوش مگیر، زیرا سنگینی آن مایه مشقت و وبال تو خواهد بود»؛ (فَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيَّ ظَهْرَكَ فَوْقَ طَاقَتِكَ، فَيَكُونَ ثِقْلٌ ذَلِكُ وَبَالًا عَلَيْكَ).

اشاره به اینکه آنقدر ذخیره کن که برای نیاز تو کافی باشد و بتوانی فردای قیامت پاسخگوی آن باشی و گرنه همچون بار سنگینی بر دوش تو خواهد بود؛ باری که از آن استفاده نمی‌کنی و فقط رنج آن را می‌کشی.

سپس امام علیه السلام با تعبیر جالبی دعوت به انفاق فی سبیل الله می کند و می فرماید: «هرگاه در زمانی که قدرت داری، نیازمندی را یافتی که می تواند زاد و توشه تو را برای روز رستاخیز تو دوش گیرد و فردا که به آن نیازمند می شوی به تو بازپس گرداند، آن را غنیمت بشمار و (هر چه زودتر) و بیشتر این زاد و توشه را بر دوش او بگذار»؛ (وَإِذَا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَبُؤَافِيكَ بِهِ عَدَاً حَيْثُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَنِمُهُ وَحَمَلُهُ إِيَّاهُ، وَأَكْثَرُ مِنْ تَزْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ).

آن گاه می افزاید: «زیرا ممکن است روزی در جستجوی چنین شخصی بر آیی و پیدایش نکنی»؛ (فَلَعَلَّكَ تَطْلُبُهُ فَلَا تَجِدُهُ^۱).

امام علیه السلام در پایان این بخش از وصیت نامه برای تشویق به انفاق در راه خدا از تعبیر دیگری استفاده کرده می فرماید: «(و همچنین) اگر کسی را پیدا کنی که در حال غنا و بی نیازیت از تو وام بگیرد و ادای آن را برای روز سختی و تنگدستی تو بگذارد، آن را غنیمت بشمار»؛ (وَاعْتَنِمَ مَنْ اسْتَقْرَضَكَ فِي حَالِ غِنَاكَ، لِيَجْعَلَ قِضَاءَهُ لَكَ فِي يَوْمِ عُسْرَتِكَ).

حاصل اینکه انسان عاقل و هوشیار باید از وجود دو کس بهره گیرد: کسی که داوطلبانه و رایگان بار سنگین توشه انسان را بر دوش می گیرد و با شادی و خوشحالی آن را به مقصد می رساند و دیگر کسی که در هنگام بی نیازی انسان به مال، بخشی از اموال او را وام می گیرد و در آن زمان که شدیداً به آن نیازمند است بازپس می دهد. آری چنین است حال کسانی که در راه خدا انفاق می کنند و

۱. در مورد اینکه ضمیر «تَطْلُبُهُ» و جمله «فَلَا تَجِدُهُ» به چه چیز برمی گردد، میان شارحان نهج البلاغه اختلاف نظر است. احتمال اول این است که به شخص فقیر نیازمند بازگردد که انفاق ها را گویا بر دوش حمل می کند و در قیامت تحویل صاحبش می دهد. احتمال دیگر اینکه به خود مال برگردد؛ یعنی ممکن است زمانی فرارسد که بخواهی مالی در راه خدا انفاق کنی و نداشته باشی؛ ولی تفسیر اول همان گونه که در متن آمد ترجیح دارد و جمله «وَاعْتَنِمَ» شاهد خوبی برای آن است.

تعبیری جالب‌تر و زیباتر از این پیدا نمی‌شود.

تعبیر دوم برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می‌فرماید: «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً؟» کیست که به خدا قرض نیکویی دهد، (و بدون منت، انفاق کند)، تا خداوند آن را برای او، چندین برابر کند؟^۱ البته آیه مسأله وام دادن را با نکته اضافه‌ای بیان می‌دارد و آن اینکه خداوند وامی را که از بندگان می‌گیرد دو چندان یا چند برابر به آنها باز پس می‌دهد.

تعبیر اول را هم احتمالاً بتوان از آیات شریفه سوره بلد استنباط کرد آنجا که می‌فرماید: «فَلَا افْتَحَمَ الْعَقَبَةَ * وَمَا أَذْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةً * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ...»^۲

شایان توجه است که مرحوم صدوق در کتاب علل الشرایع روایت جالبی متناسب با وصیت‌نامه بالا نقل می‌کند که سفیان بن عیینه می‌گوید: زهری (یکی از تابعین معروف) در شبی سرد و بارانی علی بن الحسین علیه السلام را دید که آرد بر دوش خود حمل می‌کند عرض کرد: یابن رسول الله این چیست؟ فرمود: «أُرِيدُ سَفَرًا أَعِدُّ لَهُ زَادًا أَحْمَلُهُ إِلَى مَوْضِعِ حَرِيرٍ؛ سفری در پیش دارم که زاد و توشه آن را به جای مطمئنی نقل می‌کنم» زهری گفت: غلام من در خدمت شماست آن را برای شما حمل می‌کند. امام علیه السلام قبول نکرد، زهری گفت: من خودم آن را بر دوش حمل می‌کنم تو والا مقام‌تر از آنی که بخواهی چنین باری را بر دوش حمل کنی. امام علیه السلام فرمود: «لَكِنِّي لَا أَرْفَعُ نَفْسِي عَمَّا يُنْجِنِي فِي سَفَرِي وَيُحْسِنُ وُرُودِي عَلَى مَا أَرِدُ عَلَيْهِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ اللَّهِ لَمَّا مَضَيْتَ لِحَاجَتِكَ وَتَرَكْتَنِي؛ لکن من خودم را والاتر از آن نمی‌دانم که آنچه مرا در سفرم نجات می‌بخشد و ورودم را بر آنچه می‌خواهم نیکو می‌سازد بر دوش حمل کنم. تو را به خدا سوگند می‌دهم به دنبال

۱. بقره، آیه ۲۴۵.

۲. بلد، آیه ۱۱-۱۴.

کار خود بروی و مرا به حال خود رها سازی».

زُهری به دنبال کار خود رفت بعد از چند روز امام علیه السلام را دید، عرض کرد: اثری از سفری که فرمودید نمی بینم، امام علیه السلام فرمود: «بَلَى يَا زُهْرِيُّ لَيْسَ مَا ظَنَنْتَ وَلَكِنَّهُ الْمَوْتُ وَلَهُ كُنْتَ أَسْتَعِدُّ إِنَّمَا الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ تَجُنَّبُ الْحَرَامَ وَبَدَلُ النَّدَى وَالْخَيْرِ؛ آن سفری که تو گمان کردی نیست منظورم سفر آخرت است و من برای آن آماده می شوم و آماده شدن برای این سفر با پرهیز از حرام و انفاق در راههای خیر حاصل می شود».^۱

بخش هجدهم

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةٌ كَثُودًا، الْمُخْفُفُ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقَلِ،
وَالْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ، وَأَنَّ مَهْبِطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِلَّا مَا عَلَى جَنَّةٍ
أَوْ عَلَى نَارٍ، فَارْتَدِّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نَزُولِكَ، وَوَطِّي الْمُنْزِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، «فَلَيْسَ
بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ»، وَلَا إِلَى الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ.

ترجمه

(فرزندم!) بدان پیش روی تو گردنه صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن) حالشان از سنگین باران بهتر است، و کندروان وضعشان بسیار بدتر از شتاب کنندگان است و (بدان که) نزول تو بعد از عبور از آن گردنه به یقین یا در بهشت است و یا در دوزخ، بنابراین پیش از ورودت در آنجا وسایل لازم را برای خویش مهیا ساز و منزلگاه را پیش از نزول، آماده نما، زیرا پس از مر راهی برای عذرخواهی نیست و نه طریقی برای بازگشت به دنیا (و جبران گذشته).

شرح و تفسیر

امروز بار خود را سبک کن!

امام علیه السلام در این قسمت از وصیت نامه نورانی خود بار دیگر به مسأله سفر طولانی و پرخوف و خطر قیامت باز می‌گردد و مسیر راه را به دقت روشن ساخته و وسیله نجات را یادآوری می‌کند.

نخست می‌فرماید: «(فرزندم!) بدان پیش روی تو گردنه صعب العبوری هست که سبکباران (برای عبور از آن) حالشان از سنگین باران بهتر است و کندروان

وضعشان بسیار بدتر از شتاب‌کنندگان است»؛ (وَاعْلَمُ أَنَّ أَمَامَكَ عَقَبَةً كَثُودًا^۱، الْمُخِفُّ^۲ فِيهَا أَحْسَنُ حَالًا مِنَ الْمُثْقَلِ^۳، وَالْمُبْطِئُ عَلَيْهَا أَقْبَحُ حَالًا مِنَ الْمُسْرِعِ).

منظور از این گرده‌ صعب‌العبور یا مر و سكرات آن است یا عالم برزخ و یا پل صراط (و یا همه اینها).

بدیهی است برای عبور سالم از گرده‌های صعب‌العبور باید بار خود را سبک کرد و به سرعت گذشت، زیرا در این گونه‌ گرده‌ها ممکن است راهزنان و یا حیوانات درنده نیز وجود داشته باشند.

این تعبیر برگرفته از قرآن مجید است آنجا که می‌فرماید: «فَلَا افْتَحَمَ الْعُقَبَةَ * مَا أَدْرَاكَ مَا الْعُقَبَةُ * فَكُ رَقَبَةٍ * أَوْ إِطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ...»؛ ولی او از آن گرده‌ مهم‌ نگذشت، و تو چه می‌دانی که آن گرده چیست؟ آزاد کردن برده‌ای، یا غذا دادن در روز گرسنگی».^۴

برخی از مفسران در شرح این آیات، عقبه را به معنای هوای نفس و بعضی دیگر به گرده‌های صعب‌العبور روز قیامت تفسیر کرده‌اند که کلام حضرت متناسب با همین تفسیر دوم است.

آن‌گاه در ادامه سخن می‌فرماید: «و (بدان‌که) نزول تو بعد از عبور از آن گرده به یقین یا در بهشت است و یا در دوزخ»؛ (وَأَنَّ مَهْطَكَ بِهَا لَا مَحَالَةَ إِمَّا عَلَيَّ جَنَّةٍ أَوْ عَلَيَّ نَارٍ).

سپس می‌افزاید: «بنابراین پیش از ورودت در آنجا وسایل لازم را برای خویش مهیا ساز و منزلگاه را پیش از نزول، آماده نما، زیرا پس از مر راهی

۱. «کُود» به معنای پر مشقت و صعب‌العبور است، از ریشه «كُود» بر وزن «عهد» به معنای شدت و سختی گرفته شده است.

۲. «مُخِفُّ» به معنای سبک‌بال از ریشه «خَفَّ» بر وزن «صَفَّ» به معنای سبک شده گرفته شده است.

۳. «مُثْقَلٌ» یعنی سنگین‌بار از ریشه «ثَقُلَ» است.

۴. بلد، آیه ۱۱-۱۴.

برای عذرخواهی نیست و نه طریقی برای بازگشت به دنیا (و جبران گذشته)؛ «فَاز تَدَّ لِنَفْسِكَ قَبْلَ نُزُولِكَ، وَوَطَّئِ الْمُنْرِلَ قَبْلَ حُلُولِكَ، «فَلَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ»^۲ وَلَا إِلَيَّ الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ»^۳.

شایان توجه است که جمله «لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ» نخستین بار در کلام پیامبر اکرم ﷺ آمده است آنجا که می فرماید: «لَيْسَ بَعْدَ الْمَوْتِ مُسْتَعْتَبٌ أَكْثَرُوَا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَاتِ وَمُنْعَصِ الشَّهَوَاتِ؛ بعد از مر راهی برای عذرخواهی و جلب رضایت پروردگار نیست، بنابراین بسیار به یاد چیزی باشید که لذات را در هم می کوبد و شهوات را بر هم می زند»^۴.

جمله «وَلَا إِلَيَّ الدُّنْيَا مُنْصَرَفٌ؛ راه بازگشتی وجود ندارد»، حقیقت و واقعیت واضحی است که در آیات قرآن و روایات به طور گسترده به آن اشاره شده است. قرآن مجید می فرماید: «﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا...﴾» (آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند) تا زمانی که مر یکی از آنها فرا رسد، می گوید «پروردگارا! مرا بازگردانید؛ * شاید در برابر آنچه ترک کردم (و کوتاهی نمودم) عمل صالحی انجام دهم» (ولی به او می گویند:) چنین نیست!»^۵.

در خطبه ۱۸۸ نهج البلاغه درباره مردگان آمده است: «لَا عَنْ قَبِيحٍ يَسْتَطِيعُونَ انْتِقَالَ وَلَا فِي حَسَنِ يَسْتَطِيعُونَ ازْدِيَادًا؛ نه قدرت دارند از عمل زشتی که انجام داده اند کنار روند و نه می توانند بر کارهای نیک خود چیزی بیفزایند».

۱. «اُرْتَدَّ» به معنای انتخاب کن از ریشه «ارتیاد» است که در بخش قبل تفسیر شد.

۲. «مُسْتَعْتَبٌ» مصدر میمی است و به معنای عذر خواهی و رضایت طلبیدن است از ریشه «عتب» بر وزن «عطف» گرفته شده که معانی متعددی دارد و یکی از معانی آن رضا و خشنودی است و کسی که عذرخواهی می کند در واقع رضایت طرف را می طلبد لذا این واژه به معنای عذرخواهی به کار رفته است.

۳. «مُنْصَرَفٌ» نیز مصدر میمی به معنای بازگشت است.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۰۴، ح ۱۶.

۵. مؤمنون، آیه ۹۹ و ۱۰۰. در آیات ۲۸ سوره انعام و ۳۷ سوره فاطر نیز به همین معنا اشاره شده است.

آری منزلگاه‌های این عالم قابل بازگشت نیست، همان‌گونه که فرزند ناقص هرگز به رحم مادر برای تکامل بیشتر باز نمی‌گردد و میوه‌ای که از درخت جدا شد به شاخه بر نمی‌گردد، کسانی که از این دنیا به عالم برزخ می‌روند نیز امکان بازگشت به دنیا را ندارند. برزخیان نیز هنگامی که به قیامت منتقل شوند هرگز نمی‌توانند به عالم برزخ بازگردند و این هشدار است به همه ما که بدانیم ممکن است در یک لحظه همه چیز تمام شود، درهای توبه بسته شود و راه تحصیل زاد و توشه مسدود گردد و با یک دنیا حسرت، چشم از جهان ببوشیم.

* * *

بخش نوزدهم

وَاعْلَمْ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَدِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ،
تَكَفَّلَ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيكَ، وَتَسْتَزَحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ، وَلَمْ
يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ، وَلَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ، وَلَمْ
يَمْنَعَكَ إِنْ أَسَأْتَ مِنَ التَّوْبَةِ، وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ، وَلَمْ يُعَيِّرَكَ بِالْإِنَابَةِ، وَلَمْ
يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى، وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ، وَلَمْ
يُنَاقِشْكَ بِالْجَرِيمَةِ وَلَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نَزْوَعَكَ عَنِ الدَّنْبِ
حَسَنَةً، وَحَسَبَ سَيِّئَتَكَ وَاحِدَةً، وَحَسَبَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا، وَفَتَحَ لَكَ بَابَ
الْمَتَابِ، وَبَابَ الْإِسْتِعْنَابِ،

فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ، وَإِذَا نَاجَيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ، فَأَفْضَيْتَ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ،
وَأَبْتَنَنْتَهُ ذَاتَ نَفْسِكَ، وَشَكَوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ، اسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَاسْتَعْنَيْتَهُ
عَلَى أُمُورِكَ، وَسَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى إِعْطَائِهِ غَيْرُهُ، مِنْ
زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ، وَصِحَّةِ الْأَبْدَانِ، سَعَةِ الْأَرْزَاقِ. ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ
خَزَائِنِهِ بِمَا أَدِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ، فَمَتَى شِئْتَ اسْتَفْتَحْتَ بِالْأَبْوَابِ
نِعْمَتِهِ، وَاسْتَمْطَرْتَ شَأْبِيبَ رَحْمَتِهِ، فَلَا يُقْنِطُكَ إِبْطَاءُ إِجَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ
عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ، وَرُبَّمَا أُخْرِتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَعْظَمَ لِأَجْرِ السَّائِلِ،
وَأَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمَلِ. وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَأُوتِيتَ خَيْرًا مِنْهُ
عَاجِلًا أَوْ آجِلًا، أَوْ صُرِفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرُبَّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَكَ
دِينُكَ لَوْ أُوتِيْتَهُ، فَلَتَكُنْ مَسْأَلَتُكَ فِيمَا يَبْقَى لَكَ جَمَالُهُ، وَيُنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ؛
فَالْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ.

ترجمه

(فرزندم!) بدان آن کس که گنج‌های آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده و اجابت آن را تضمین نموده است، به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند. خداوند میان تو و خودش کسی را قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود و تو را مجبور نساخته که به شفיעی پناهبری و خداوند در صورتی که مرتکب بدی شوی تو را از توبه مانع نشده (و درهای آن را به روی تو گشوده است).

در کیفر تو تعجیل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته) هرگز تو را به سبب توبه و انابه سرزنش نمی‌کند (آن‌گونه که انتقام جویان توبه‌کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می‌دهند) و حتی در آنجا که رسوایی سزاوار توست تو را رسوا نساخته (آن‌گونه که تنگ‌نظران بی‌گذشت فوراً اقدام به رسواسازی و افشاگری درباره خطاکاران می‌کنند) و در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن‌گونه که معمول افراد کوتاه‌فکر است) و در محاسبه جرایم تو دقت و موشکافی نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است).

هیچ‌گاه تو را از رحمتش مأیوس نساخته (هرچند گناه تو سنگین و بزر باشد) بلکه بازگشت تو از گناه را حسنه قرار داده (و از آن مهم‌تر اینکه) گناه تو را یکی محسوب می‌دارد و حسنه‌ات را ده برابر حساب می‌کند و در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته به گونه‌ای که هر زمان او را ندا کنی ندای تو را می‌شنود و هرگاه با او نجوا نمایی آن را می‌داند، بنابراین حاجت را به سویش می‌بری و آن چنان که هستی در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی، غم و اندوه خود را با وی در میان می‌گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از او می‌خواهی، و در کارهایت از او استعانت می‌جویی، می‌توانی از

خزاین رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست مانند فزونی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی.

سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه‌ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو قرار داده است پس هرگاه خواسته‌ای داشته باشی می‌توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را بگشایی و باران رحمت او را فرود آوری و هرگز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مایوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است؛ گاه می‌شود که اجابت دعا به تأخیر می‌افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای آرزومندان را فزون‌تر کند و گاه می‌شود چیزی را از خدا می‌خواهی و به تو نمی‌دهد در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می‌کند.

گاه چیزی از خدا می‌خواهی که اگر به آن بررسی مایه هلاک دین توست (و خداوند آن را از تو دریغ می‌دارد و چیزی بهتر از آن می‌دهد) بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیباییش برای تو باقی بماند و وبال و بدیش از تو برود (و بدان مال دنیا این‌گونه نیست) مال برای تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند!

شرح و تفسیر

درهای توبه و دعا به روی تو گشوده است

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه پر نورش به چند موضوع مهم اشاره می‌فرماید: نخست به سراغ مسأله دعا می‌رود که بسیار سرنوشت‌ساز و پر اهمیت است می‌فرماید: «(فرزندم) بدان آن کس که گنج‌های آسمان‌ها و زمین در دست اوست، به تو اجازه دعا و درخواست را داده و اجابت آن را تضمین نموده

است، به تو امر کرده که از او بخواهی تا عطایت کند و از او درخواست رحمت کنی تا رحمتش را شامل حال تو گرداند؛ (وَاعْلَمَنَّ أَنَّهُ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الدُّعَاءِ، وَتَكْفَلُ لَكَ بِالْإِجَابَةِ، وَأَمَرَكَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِيُعْطِيَكَ، تَسْتَرْحِمَهُ لِيَرْحَمَكَ).

در این چند جمله، امام علیه السلام برای تشویق به دعا کردن به نکاتی اشاره فرموده است: نخست می‌گوید: از کسی تقاضا می‌کنی که همه چیز در اختیار اوست زمین و آسمان و مواهب و نعمت‌ها و روزی‌ها و در یک جمله تمام گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین، بنابراین درخواست از او به یقین به اجابت بسیار نزدیک است. در جمله دوم می‌فرماید: به تو اجازه داده و در واقع دعوت کرده تا به درگاهش روی و دعا کنی و این نهایت لطف و مرحمت است که کسی نیازمندان را به سوی خود فرا خواند و بگوید: بیایید و درخواست کنید. اشاره به آیاتی همچون ﴿قُلْ مَا يَعْبُونَكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ﴾^۱ و مانند آن دارد.

در جمله سوم می‌فرماید: او تضمین کرده که دعای شما را مستجاب کند که اشاره به آیاتی مانند ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾^۲ و امثال آن است.

در جمله چهارم مطلب را از اذن و اجازه فراتر می‌برد و می‌گوید: به شما امر کرده است که از او درخواست کنید و طلب رحمت نمایید تا خواسته شما را عطا کند و این به آیاتی نظیر: ﴿وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ اشاره دارد.^۳

در جمله پنجم می‌فرماید: «خداوند میان تو و خودش کسی را قرار نداده که در برابر او حجاب تو شود و تو را مجبور نساخته که به شفיעی پناه ببری»؛ (وَلَمْ يَجْعَلْ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ مَنْ يَحْجُبُكَ عَنْهُ، وَلَمْ يُلْجِئِكَ إِلَى مَنْ يَشْفَعُ لَكَ إِلَيْهِ).

۱. فرقان، آیه ۷۷.

۲. غافر، آیه ۶۰.

۳. نساء، آیه ۳۲.

اشاره به اینکه اساس اسلام بر این است که انسان‌ها می‌توانند رابطه مستقیم با پروردگار خود پیدا کنند، همان‌گونه که همه روزه در نمازهای خود از آغاز تا پایان، مخصوصاً در سوره حمد، با پروردگارشان خطاب مستقیم دارند به گونه‌ای که هیچ واسطه‌ای میان آنها و او نیست. این افتخار بزرگی است برای اسلام و مسلمانان که اسلام راه ارتباط مستقیم با خدا را بر همه گشوده و جای جای قرآن مجید، شاهد و گواه بر آن است به ویژه آیاتی که خداوند را با تعبیر «رَبَّنَا» یاد می‌کند. بر خلاف بعضی از مذاهب باطله که پیر و مرشد و شیخ خود را واسطه می‌دانند و گاه ارتباط مستقیم با خدا را روا نمی‌پندارند.

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که مسأله شفاعت در اسلام - شفاعت پیامبر ﷺ، امام معصوم علیه السلام و حتی فرشتگان و مؤمنان صالح العمل - وارد شده است و آیات فراوان و روایات بسیار دلالت بر شفاعت شفیعان در دنیا و آخرت می‌کند، آیا شفاعت با برقراری ارتباط مستقیم منافات ندارد؟

پاسخ این سؤال با توجه به دو نکته روشن می‌شود:

اولاً: دلیلی بر نفی ارتباط مستقیم نیست، بلکه ارتباط مستقیم با خدا در جای خود محفوظ است و مسلمانان شب و روز از آن استفاده می‌کنند و شفاعت هم در جای خود ثابت است و به تعبیر دیگر هر دو در کنار هم قرار دارند و دو راه به سوی رحمت خداوندند.

ثانیاً: در آیات قرآن مکرر به این نکته اشاره شده که شفاعت نیز به اذن خدا است، بنابراین کسی که دست به دامان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام برای شفاعت می‌زند باید در کنار آن از خدا بخواهد که اذن شفاعت به آنها بدهد، پس مکمل آن نیز ارتباط مستقیم با خداست.

به بیان دیگر من حوایج خویش را مستقیماً از خدا می‌خواهم ولی گاه حاجت به قدری مهم و پیچیده است یا من آنقدر آلوده و گنه‌کارم که احساس می‌کنم به

تنهایی توفیق رسیدن به خواسته خود را ندارم. در اینجا است که دست به دامان شخص بزرگ و آبرومندی می شوم که به اذن الله در پیشگاه خدا برای من شفاعت کند؛ مثلاً برادران یوسف بعد از آن همه جنایت درباره برادر خود احساس کردند گناهشان به قدری عظیم است که نمی توانند مستقیماً عفو خود را بخواهند، لذا دست به دامن پدر شدند و گفتند: «يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ»^۱. سپس امام علیه السلام بعد از مسأله دعا به مسأله توبه می پردازد و با تعبیراتی بسیار گویا و پرمعنا لطف الهی را به گناه کاران توبه کار شرح می دهد و در هشت جمله بر آن تأکید می ورزد.

۱. «خداوند در صورتی که مرتکب بدی شوی تو را از توبه مانع نشده (و درهای آن را به روی تو گشوده است)»؛ «وَلَمْ يَمْنَعْكَ إِنِّ اسَأْتُ مِنَ التَّوْبَةِ».
۲. «در کيفر تو تعجيل نکرده (و آن را به موجب اینکه ممکن است توبه کنی به تأخیر انداخته)»؛ «وَلَمْ يُعَاجِلْكَ بِالنَّقْمَةِ».
۳. «هرگز تو را به سبب توبه و انابه سرزنش نمی کند (آن گونه که انتقام جویان توبه کاران را زیر رگبار ملامت و سرزنش قرار می دهند)»؛ «وَلَمْ يُعَازِلْكَ بِالْإِنَابَةِ».
۴. «حتی در آنجا که رسوایی سزاوار توست تو را رسوا نساخته (آن گونه که تنگ نظران بی گذشت فوراً اقدام به رسواسازی و افشاگری درباره خطا کاران می کنند)»؛ «وَلَمْ يَفْضَحْكَ حَيْثُ الْفَضِيحَةُ بِكَ أَوْلَى».
۵. «در قبول توبه بر تو سخت نگرفته است (آن گونه که معمول افراد کوتاه نظر است)»؛ «وَلَمْ يُشَدِّدْ عَلَيْكَ فِي قَبُولِ الْإِنَابَةِ».
۶. «در محاسبه جرایم تو دقت و موشکافی نکرده (بلکه به آسانی از آن گذشته است)»؛ «وَلَمْ يَنَاقِشْكَ^۲ بِالْجَرِيمَةِ».

۱. یوسف، آیه ۹۷.

۲. «لَمْ يَنَاقِشْكَ» از ریشه «مناقشه» به معنای دقت و سخت گیری در حساب است و به همین جهت به مناظره و مباحثه دقیق، مناقشه گفته می شود.

۷. «هیچ‌گاه تو را از رحمتش مأیوس نساخته (هرچند گناه تو سنگین و بزر باشد) بلکه بازگشت تو از گناه را حسنه قرار داده (و از آن مهم‌تر اینکه) گناه تو را یکی محسوب می‌دارد و حسنه‌ات را ده برابر حساب می‌کند»؛ (وَلَمْ يُؤْيِسْكَ مِنَ الرَّحْمَةِ، بَلْ جَعَلَ نُزُوعَكَ^۱ عَنِ الذَّنْبِ حَسَنَةً، وَحَسَبَ سَيِّئَتَكَ وَاحِدَةً، وَحَسَبَ حَسَنَتَكَ عَشْرًا).

۸. «در توبه و بازگشت و عذرخواهی را (همیشه) به رویت باز نگه داشته»؛ (وَفَتَحَ لَكَ بَابَ الْمَتَابِ، وَبَابَ الْإِسْتِعْتَابِ^۲).

این تعبیرات در واقع برگرفته از آیات مختلف قرآن است که توبه و آثار توبه و الطاف و عنایات الهی را در زمینه آن بازگو می‌کند.

در یک جا می‌فرماید: «﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛ و ای مؤمنان همگی به سوی خدا بازگردید، تا رستگار شوید».^۳

در جای دیگر در مورد قبولی توبه می‌فرماید: «﴿وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ﴾؛ او کسی است که توبه را از بندگانش می‌پذیرد و بدی‌ها را می‌بخشد».^۴

در مورد عدم تعجیل عقوبت می‌فرماید: «﴿وَرَبُّكَ الْغَفُورُ ذُو الرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُمْ بِمَا كَسَبُوا لَعَجَّلَ لَهُمُ الْعَذَابَ﴾؛ و پروردگارت آمرزنده و دارای رحمت است؛ اگر می‌خواست آنان را به سبب اعمالشان مجازات کند عذاب را هر چه زودتر برای آنها می‌فرستاد».^۵

۱. «تُرُوع» به معنای جدا شدن از چیزی است، از این رو به حالت انسان در لحظات نزدیک به مرگ حالت

«تُرُوع» گفته می‌شود، زیرا لحظه جدایی روح از جسم است.

۲. «الاستعتاب» در بخش هجدهم از همین وصیّت‌نامه تفسیر شد.

۳. نور، آیه ۳۱.

۴. شوری، آیه ۲۵.

۵. کهف، آیه ۵۸.

درباره عدم یأس از رحمت با عبارتی مملو از لطف و محبت به پیامبرش می‌گوید: «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»؛ بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید از رحمت خداوند نومید نشوید که خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.^۱

در مورد تبدیل سیئات به حسنات می‌فرماید: «إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ»؛ مگر کسانی که توبه کنند و ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند خداوند سیئات آنان را به حسنات مبدل می‌کند.^۲

درباره ثبت سیئات به اندازه خودش و ثبت خوبی‌ها به ده برابر می‌فرماید: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ هر کس کار نیکی به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد، و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن، کیفر نخواهد دید؛ و ستمی بر آنها نخواهد شد.^۳

به یقین توبه اولین گام برای پیمودن راه حق است و به همین دلیل، سالکان مسیر الی الله آن را منزلگاه اول می‌شمرند و اگر در فرمایش امام علیه السلام به دنبال دعا ذکر شده برای آن است که توبه نیز نوعی دعاست؛ دعا، تقاضای عفو و رحمت خداست و تا این گام برداشته نشود و روح و دل از غبار گناه شستشو نگردد و حجابِ معصیت از برابر چشم دل کنار نرود، پیمودن این راه مشکل یا غیر ممکن است.

در دعاها و روایات معصومین علیهم السلام نیز اشارات زیاد و تعبیرات لطیفی در این باره دیده می‌شود؛ از جمله در مناجات تائبین (نخستین مناجات از مناجات‌های

۱. زمر، آیه ۵۳.

۲. فرقان، آیه ۷۰.

۳. انعام، آیه ۱۶۰.

پانزده گانه حضرت سیدالسادین (علیه السلام) می خوانیم: «إِلَهِي أَنْتَ الَّذِي فَتَحْتَ لِعِبَادِكَ بَاباً إِلَى عَفْوِكَ سَمَّيْتَهُ التَّوْبَةَ فَقُلْتَ: «تُوبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحاً» فَمَا عُذْرُ مَنْ أَعْفَلَ دُخُولَ الْبَابِ بَعْدَ فَتْحِهِ؛ معبود من تو همان هستی که دری به سوی عفو و رحمت خودت به روی بندگانت گشوده‌ای و نام آن را توبه نهاده‌ای (سپس اذن عام دادی) و گفתי: همگی توبه کنید و به سوی خدا بازگردید توبه‌ای خالص از هرگونه ناخالصی‌ها پس کسانی که از ورود بر این باب رحمت غافل می‌شوند چه عذری دارند».

آری امام (علیه السلام) به عنوان راهنمایی آگاه و پر تجربه، دست فرزند جوانش را گرفته و از منزلگاه‌های این مسیر یکی پس از دیگری عبور می‌دهد تا به جوار قرب الهی واصل گردد.

آن‌گاه امام (علیه السلام) در ادامه این سخن فرزندش را به مناجات و راز و نیاز با خداوند و تقاضای حاجت از او دعوت می‌کند و می‌فرماید: «هرگاه او را ندا کنی ندای تو را می‌شنود و هر زمان با او نجوا نمایی آن را می‌داند، بنابراین حاجت را به سویش می‌بری و آن چنان که هستی، در پیشگاه او خود را نشان می‌دهی و غم و اندوه خود را با وی در میان می‌گذاری و حل مشکلات و درد و رنج خود را از او می‌خواهی و در کارهایت از او استعانت می‌جویی»؛ «فَإِذَا نَادَيْتَهُ سَمِعَ نِدَاكَ، وَإِذَا نَجَّيْتَهُ عَلِمَ نَجْوَاكَ، فَأَفْضَيْتَ^۱ إِلَيْهِ بِحَاجَتِكَ، وَأَبْشَيْتَهُ^۲ ذَاتَ نَفْسِكَ، وَشَكَّوْتَ إِلَيْهِ هُمُومَكَ، وَاسْتَكْشَفْتَهُ كُرُوبَكَ، وَاسْتَعْنَيْتَهُ عَلَى أُمُورِكَ».

امام (علیه السلام) در این قسمت از کلام خود راه مناجات با خدا را به فرزندش می‌آموزد و می‌فرماید: حاجت را از او بخواه و سفره دلت را برای او بگشا و غم

۱. «افضیت» از ریشه «افضاء» و «فضا» گرفته شده و به معنای وصول به چیزی است؛ گویی در فضای او وارد شده است.

۲. «ابشته» از ریشه «بشَّ» به معنای پراکنده ساختن گرفته شده و اینجا به معنای افشا کردن و ظاهر نمودن است.

و اندوه‌های خود را به او بازگو کن و برطرف کردن درد و رنج‌هایت را از او بطلب و در تمام کارها از او یاری بخواه. این پنج نکته محورهای مناجات بندگان با خداست که در عبارات کوتاه فوق به آن اشاره شده است.

آن‌گاه امام علیه السلام چگونگی درخواست از خداوند و نعمت‌های مهمی را که باید از درگاهش طلب کرد، بر می‌شمرد و می‌فرماید: «می‌توانی از خزاین رحمتش چیزهایی را بخواهی که جز او کسی قادر به اعطای آن نیست؛ مانند فزونی عمر، سلامتی تن و وسعت روزی»؛ (وَسَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ إعْطَائِهِ غَيْرُهُ، مِنْ زِيَادَةِ الْأَعْمَارِ، وَصِحَّةِ الْأَبْدَانِ، وَسَعَةِ الْأَرْزَاقِ).

امام علیه السلام در اینجا پس از آنکه می‌فرماید خداوند مواهبی در خزانه رحمتش دارد که در اختیار هیچ کس جز او نیست، به سه موهبت اشاره می‌کند:

۱. عمر طولانی که انسان بتواند در آن خودسازی بیشتر کند و حسنات افزون‌تری فراهم سازد.

۲. سلامتی و تندرستی که بدون آن زیادی عمر جز درد و رنج و گاه دوری از خدا ثمره‌ای نخواهد داشت.

۳. روزی فراوان، زیرا انسان بدون امکانات مالی قادر بر انجام بسیاری از حسنات نیست؛ حسناتی مانند صلۀ رحم، کفالت ایتام، کمک به نیازمندان، ساختن بناهای خیر، نشر علوم اسلام و اهل بیت و ضیافت افراد باایمان.

البته این در صورتی است که ارزاق را تنها به معنای ارزاق مادی تفسیر کنیم؛ اما اگر معنای رزق به معنای وسیع کلمه گرفته شود که شامل علوم و دانش‌ها، قدرت و نفوذ اجتماعی و نیروی جسمانی و مانند آن شود، مطلب روشن‌تر می‌گردد.

بی‌شک طولانی شدن عمر و صحت بدن و وسعت روزی در مواردی به تلاش و کوشش خود انسان ارتباط دارد که امور بهداشتی را رعایت کند و از

عوامل زیان‌بار بپرهیزد و برای به دست آوردن روزی تلاش و کوشش بیش‌تر نماید. ولی به طور کلی و کامل، تنها بسته به مشیت الهی است و عواملی که او می‌داند و مقرر می‌دارد و از چشم ما پوشیده و پنهان است و به تعبیری که امام علیه السلام فرموده: از خزاین رحمت الهی است که جز او کسی قادر بر آن نیست.

قرآن مجید نیز به این موضوع در مورد درخواست‌های حضرت ابراهیم علیه السلام اشاره کرده و از قول او می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ * وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي يَسْقِينِ * وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ * وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ»؛ همان کسی که مرا آفرید، و پیوسته راهنماییم می‌کند، و کسی که مرا عذاب می‌دهد و سیراب می‌نماید، و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد، و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند.^۱

روشن است که مواهب الهی منحصر به زیادی عمر و صحت بدن و وسعت روزی نیست؛ ولی بی‌شک ارکان اصلی را این سه چیز تشکیل می‌دهد، زیرا عمده کارهای خیر در پرتو این سه امر انجام می‌گیرد.

امام علیه السلام در بیان کلیدهای این خزاین رحمت، چنین می‌فرماید: «سپس خداوند کلیدهای خزاینش را با اجازه‌ای که به تو درباره درخواست از او عطا کرده، در دست تو قرار داده است»؛ (ثُمَّ جَعَلَ فِي يَدَيْكَ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِهِ بِمَا أَذِنَ لَكَ فِيهِ مِنْ مَسْأَلَتِهِ).

از این تعبیر روشن می‌شود که دعا و مسئلت از پیشگاه خداوند، اثر عمیقی در نیل به خواسته‌ها و بهره‌مندی از خزاین بی‌پایان پروردگار دارد و نقش دعا را بیش از پیش روشن می‌سازد.

البته دعا با شرایطش، از جمله این که انسان آنچه در توان دارد به کار گیرد و برای آنچه از توان او خارج است به دعا متوسل گردد.

سپس نتیجه می‌گیرد: «پس هرگاه خواسته‌ای داشته باشی می‌توانی به وسیله دعا درهای نعمت پروردگار را بگشایی و باران رحمت او را فرود آوری»؛ (فَمَتَنِي شَيْئًا اسْتَفْتَحْتَ بِالِدُعَاءِ أَبْوَابِ نِعْمَتِي، وَاسْتَمْطَرْتَ شَأْيِبَ رَحْمَتِي).

روشن است که خزاین پروردگار همان مجموعه نعمت‌های مادی و معنوی اوست و کلید درهای این خزاین دعاست. در بیان دیگری، امام علیه السلام نعمت‌های خدا را به باران رحمت و حیات‌بخش تشبیه می‌کند که با دعا انسان می‌تواند آن را از آسمان لطف خداوند بر زمین وجود خویش فرود آورد.

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «الدُّعَاءُ مَفَاتِيحُ النَّجَاحِ وَمَقَالِيدُ الْفَلَاحِ وَخَيْرُ الدُّعَاءِ مَا صَدَرَ عَنْ صَدْرٍ نَقِيٍّ وَقَلْبٍ تَقِيٍّ؛ دعاها کلیدهای پیروزی و وسیله گشودن قفل‌های رستگاری است و بهترین دعا دعایی است که از سینه پاک و قلب با تقوا برخیزد».^۲

در اینجا سؤال مهم و معروفی است که امام علیه السلام بلافاصله به پاسخ آن می‌پردازد و آن اینکه چرا بسیاری از دعاهای ما به اجابت نمی‌رسد یا اجابت آن مدت‌های طولانی به تأخیر می‌افتد؛ اگر دعا کلید درهای رحمت خداست چرا این کلید همیشه در را نمی‌گشاید یا دیر می‌گشاید؟ در حالی که آیاتی که دعا را کلید اجابت می‌شمرد از شمول اطلاق بهره‌مند است؛ در یک جا می‌فرماید: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم»^۳ در جای دیگر می‌فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ»؛ و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند، (بگو): من نزدیکم؛ دعای دعاکننده را، به هنگامی که مرا می‌خواند، پاسخ می‌گویم».^۴

۱. «شَآيِب» جمع «شَوْبُوب» بر وزن «بَهْلُول» به معنای رگبار و بارش تند است و گاه به معنای هرگونه شدت می‌آید.

۲. کافی، ج ۲، ص ۲۶۸، ح ۲.

۳. غافر، آیه ۶۰.

۴. بقره، آیه ۱۸۶.

امام علیه السلام در پاسخ این سؤال به چهار نکته اشاره می‌کند:

نخست اینکه گاه می‌شود که نیت دعا کننده آلوده است و از قلب پاک و شستشو یافته از گناه سرنزده است؛ می‌فرماید: «و هرگز نباید تأخیر اجابت دعا تو را مأیوس کند، زیرا بخشش پروردگار به اندازه نیت (بندگان) است»؛ (فَلَا يُعْطِنَكَ إِطْءَاءُ إِجَابَتِهِ، فَإِنَّ الْعَطِيَّةَ عَلَيَّ قَدْرَ النِّيَّةِ).

در حدیث بالا که از کتاب کافی نقل شد نیز خواندیم که دعایی به اجابت می‌رسد که از سینه پاک و قلب پرهیزکار برخیزد، بنابراین اگر بخشی از دعا به اجابت رسد و بخشی نرسد معلول آلودگی نیت بوده است و روایاتی که می‌گوید یکی از شرایط استجاب دعا توبه از گناه است نیز به همین معنا اشاره دارد.

حضرت به دومین مانع اشاره کرده و می‌فرماید: «گاه می‌شود که اجابت دعا به تأخیر می‌افتد تا اجر و پاداش درخواست کننده بیشتر گردد و عطای آرزومندان را فزون‌تر کند»؛ (وَرُبَّمَا أُخِّرَتْ عَنْكَ الْإِجَابَةُ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَكْبَرَ لِأَجْرِ السَّائِلِ، وَأَجْزَلَ لِعَطَاءِ الْأَمَلِ).

به بیان دیگر خداوند اجابت دعای بنده‌اش را به تأخیر می‌اندازد تا بیشتر بر در خانه او باشد و نتیجه فزون‌تری نصیب او گردد و این نتیجه علاقه‌ای است که خدا به او دارد.

آن‌گاه درباره سومین مانع چنین می‌فرماید: «گاه می‌شود چیزی را از خدا می‌خواهی و به تو داده نمی‌شود در حالی که بهتر از آن در کوتاه مدت یا دراز مدت به تو داده خواهد شد یا آن را به چیزی که برای تو بهتر از آن است تبدیل می‌کند»؛ (وَرُبَّمَا سَأَلْتَ الشَّيْءَ فَلَا تُؤْتَاهُ، وَأُوتِيَتْ خَيْرًا مِنْهُ عَاجِلًا أَوْ آجَلًا).

اشاره به اینکه گاه چیز کوچکی از خدا می‌خواهی و خداوند به مقتضای عظمتش و گستردگی رحمتش آن را به تو نمی‌دهد و از آن برتر را زود یا دیر در اختیار تو می‌گذارد؛ مانند کسی که به سراغ شخص کریمی می‌رود و از او

تقاضای خانه محقر معینی می‌کند و او درخواستش را نمی‌پذیرد؛ اما بعداً خانه‌ای وسیع و آباد و مرفه در اختیار او می‌گذارد.

سپس حضرت از علت چهارم سخن می‌گوید که از مهم‌ترین علت‌هاست و می‌فرماید: «گاه چیزی از خدا می‌خواهی که اگر به آن بررسی مایهٔ هلاک دین توست (خداوند آن را از تو دریغ می‌دارد و چیزی بهتر از آن می‌دهد)؛ (أَوْ صُرِّفَ عَنْكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ، فَلَرَبِّ أَمْرٍ قَدْ طَلَبْتَهُ فِيهِ هَلَاكُ دِينِكَ لَوْ أَوْتَيْتَهُ).

بسیاری از ما بر اثر بی‌اطلاعی از عواقب امور گاه چیزهایی را با اصرار و با تمام وجود از خدا می‌خواهیم در حالی که مایهٔ هلاکت و بدبختی ما می‌شود. خداوند که عالم به عواقب امور است دعای ما را به اجابت نمی‌رساند؛ ولی ما را دست خالی هم بر نمی‌گرداند و چیزی که صلاح ماست می‌بخشد.

قرآن مجید نیز اشاره‌ای به این معنا دارد که می‌فرماید: «﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ﴾؛ چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آن که خیر شما در آن است؛ و یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آن که شر شما در آن است»^۱.

در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم که خداوند می‌فرماید: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ عِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَالصَّحَّةِ فِي الْبَدَنِ فَأَنْبَلُوهُمْ بِالْغِنَى وَالسَّعَةِ وَصِحَّةِ الْبَدَنِ فَيُصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ وَإِنْ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لِعِبَادًا لَا يَصْلِحُ لَهُمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ إِلَّا بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فِي أَرْبَابِهِمْ فَأَنْبَلُوهُمْ بِالْفَاقَةِ وَالْمَسْكِنَةِ وَالسُّقْمِ فَيُصْلِحُ عَلَيْهِمْ أَمْرٌ دِينِهِمْ؛ بعضی از بندگان من افرادی هستند که اصلاح امر دین آنها جز به غنا و گسترده‌گی زندگی و صحت بدن نمی‌شود، از این رو امر دین آنها را به وسیلهٔ آن اصلاح می‌کنم و بعضی از بندگانم هستند که امر دین آنها جز با نیاز و مسکنت و بیماری

اصلاح نمی‌شود، لذا امر دین آنها را با آن اصلاح می‌کنم و آنان را به وسیله آن می‌آزمایم»^۱.

در طول تاریخ و حتی در زمان صحابه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَام نیز نمونه‌های روشنی از آن دیده شده که بعضی از افراد کم ظرفیت پیوسته از خدا به وسیله پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یا امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام تقاضای وسعت روزی می‌کردند و بعد از اصرار که در حق آنها دعا شد وسعت روزی به طغیان و سرکشی آنها انجامید و حتی بعضی از آنان تعبیراتی گفتند که بوی ارتداد می‌داد، همان‌گونه که در داستان معروف ثعلبه بن حاطب انصاری آمده است که پیوسته از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تقاضای دعا برای مال فراوان می‌نمود. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که وضع حال و آینده او را می‌دانست به او فرمود: «قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ؛ مقدار کمی که شکرش را بتوانی ادا کنی بهتر از مقدار زیادی است که توانایی ادای حقش را نداشته باشی» آیا بهتر نیست به پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تاسی جویی و به زندگی ساده‌ای بسازی؟ اما ثعلبه دست بر دار نبود. سرانجام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق او دعا کرد و ثروت کلانی به ارث از جایی که امیدش را نداشت رسید؛ گوسفندانی خرید که زاد و ولد فراوانی کردند آنچنان که نگاهداری آنها در مدینه ممکن نبود. ناچار به بادیه‌های اطراف مدینه روی آورد و آنچنان سرگرم زندگی مادی شد که بر خلاف رویه او که در تمام نمازهای پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرکت می‌کرد، نماز جماعت و حتی نماز جمعه را نیز ترک کرد.

پس از مدتی که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مأمور جمع‌آوری زکات را نزد او فرستاد تا زکات اموالش را بدهد او از پرداخت خودداری کرد و به اصل تشریح زکات اعتراض نمود و گفت: این چیزی مثل جزیه‌ای است که از اهل کتاب گرفته می‌شود، ما مسلمان شده‌ایم که از پرداخت جزیه معاف باشیم. هنگامی که این

خبر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسید دو بار فرمود: «يَا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ؛ وای بر ثعلبه».^۱
 آن‌گاه امام علیه السلام در ادامه سخنان خود در یک نتیجه‌گیری روشن می‌فرماید:
 «بنابراین باید تقاضای تو از خدا همیشه چیزی باشد که جمال و زیبایش برای
 تو باقی بماند و وبال و بدیش از تو برود (بدان مال دنیا این‌گونه نیست) مال برای
 تو باقی نمی‌ماند و تو نیز برای آن باقی نخواهی ماند»؛ (فَلْتَكُنْ مَسْأَلَتَكَ فِيمَا يَبْقَى
 لَكَ جَمَالُهُ، وَيَنْفَى عَنْكَ وَبَالُهُ؛ فَأَلْمَالُ لَا يَبْقَى لَكَ وَلَا تَبْقَى لَهُ).

نکته

شرایط استجابت دعا

بعضی چنین می‌پندارند که تعبیراتی نظیر: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»؛ مرا
 بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم»^۲ هیچ قید و شرطی ندارد و انسان هر
 دعایی که می‌کند باید انتظار داشته باشد که از لطف خدا به اجابت رسد در حالی
 که چنین نیست در روایات متعددی که از معصومان علیهم السلام به ما رسیده برای اجابت
 دعا شرایط متعددی ذکر شده است از جمله توبه و پاکی قلب؛ امام صادق علیه السلام
 می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ أَنْ يَسْأَلَ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَبَّهُ شَيْئاً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ حَتَّى يَبْدَأَ
 بِالثَّنَاءِ عَلَى اللَّهِ وَالْمَدْحَةِ لَهُ وَالصَّلَاةِ عَلَى النَّبِيِّ وَآلِهِ ثُمَّ الْأَعْتِرَافِ بِالدَّنْبِ وَالتَّوْبَةِ
 ثُمَّ الْمَسْأَلَةِ؛ مبادا هیچ یک از شما از خدا درخواستی کند مگر اینکه نخست حمد
 و ثنای او را بجا آورد و درود بر پیغمبر و آلش بفرستد سپس به گناه خود نزد او
 اعتراف (و توبه) کند سپس دعا نماید».^۳

دیگر اینکه دعاکننده باید در پاکی زندگی خود به ویژه پرهیز از غذای حرام و

۱. تفسیر مجمع البیان و قرطبی و طبری و تفسیر نمونه و کتب دیگر، ذیل آیات شریفه ۷۵ تا ۷۸ از سوره
 توبه.

۲. غافر، آیه ۶۰.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۶، ح ۱۱ و کتب متعدّد دیگر.

کسب حرام بکوشد، همان‌گونه که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَمَكْسَبَهُ؛ کسی که دوست دارد دعایش مستجاب گردد باید غذا و کسب خود را از حرام پاک کند».^۱

در حالی که بسیاری از مردم به هنگام دعا نه توبه می‌کنند و نه از غذاهای آلوده یا مشکوک پرهیزی دارند، باز هم اجابت تمام دعاهایشان را انتظار می‌کشند. نیز از شرایط دعا تلاش و کوشش در مسیر امر به معروف و نهی از منکر است؛ آنها که شاهد مناظر گناه هستند و عکس العملی نشان نمی‌دهند، نمی‌توانند انتظار استجاب دعا داشته باشند همان‌گونه که در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده است: «وَلَتَأْمُرَنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلَتَنْهَيْنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيَسْلُطَنَّ اللهُ شِرَارَكُمْ عَلَى خِيَارِكُمْ فَيَدْعُو خِيَارَكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ؛ باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و اگر نه خداوند بدان را بر نیکان شما مسلط می‌کند آن‌گاه هر چه دعا کنند مستجاب نخواهد شد».^۲

در حدیث آمده است که شخصی نزد امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام آمد و از عدم استجاب دعایش شکایت کرد و گفت: با اینکه خدا فرموده دعا کنید من اجابت می‌کنم، پس چرا ما دعا می‌کنیم و به اجابت نمی‌رسد؟ امام عَلَيْهِ السَّلَام در آن حدیث هشت شرط برای استجاب دعا بیان فرمود که بخشی از آن در احادیث بالا آمده است.^۳

برای توضیح بیشتر به کتاب «مفاتیح نوین» صفحه ۲۱ تا ۲۵ و تفسیر نمونه ذیل آیه شریفه «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي...»^۴ مراجعه کنید.

۱. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۲.

۲. کافی، ج ۵، ص ۵۶، ج ۳.

۳. سفینه البحار، ج ۱ بحث دعا.

۴. بقره، آیه ۱۸۶.

بخش بیستم

وَاعْلَمَ يَا بُنَيَّ إِنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِالْآخِرَةِ لِالِدُّنْيَا، وَلِلْفَنَاءِ لِالْبَقَاءِ، وَلِلْمَوْتِ لِالْحَيَاةِ، وَأَنَّكَ فِي قُلْعَةٍ وَدَارِ بُلْعَةٍ، وَطَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ، وَأَنَّكَ طَرِيدُ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ، وَلَا يَفُوتُهُ طَالِبُهُ، وَلَا بَدَأَ أَنَّهُ مُدْرِكُهُ، فَكُنْ مِنْهُ عَلَى حَذَرٍ أَنْ يُدْرِكَكَ وَأَنْتَ عَلَى حَالِ سَيِّئَةٍ، قَدْ كُنْتَ تَحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالْتَّوْبَةِ، فَيَحُولَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ ذَلِكَ، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ.

ترجمه

(پسر من!) بدان تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا (در این جهان)، برای مرگ نه برای زندگی (در این دنیا) تو در منزلگاهی قرار داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی، در سرایی که باید زاد و توشه از آن برگیری و راه آخرتِ توست.

و (بدان) تو رانده شده‌ی مرگ هستی (و مرگ پیوسته در تعقیب توست و سرانجام تو را شکار خواهد کرد) همان مرگی که هرگز فرار کننده‌ای از آن نجات نمی‌یابد و هرکس را او در جستجویش باشد از دست نمی‌دهد و سرانجام وی را خواهد گرفت، بنابراین از این بترس که مرگ زمانی تو را بگیرد که در حال بدی باشی (حال گناه) در صورتی که تو پیش از فرار رسیدن مرگ با خویشتن گفتگو می‌کردی که توبه کنی؛ ولی مرگ میان تو و توبه حایل می‌شود و اینجاست که خویشتن را به هلاکت افکنده‌ای.

شرح و تفسیر

هدف آفرینش

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه (بخش بیستم) به چند نکته مهم درباره هدف آفرینش انسان و حقیقت دنیا و زندگی در آن و موقعیت انسان در برابر مر اشاره می‌کند که هر یک هشدار می‌دهد به فرزندان خود و به همه کسانی است که این وصیت‌نامه را می‌خوانند.

نخست می‌فرماید: «(پسرم) بدان تو برای آخرت آفریده شده‌ای نه برای دنیا، برای فنا نه برای بقا (در این جهان)، برای مر نه برای زندگی (در این دنیا)؛ (وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّكَ إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لَا لِلدُّنْيَا وَلِلْفَنَاءِ لَا لِلْبَقَاءِ وَلِلْمَوْتِ لَا لِلْحَيَاةِ). از دیدگاه اسلام و ادیان آسمان، هدف آفرینش انسان، زندگی در دنیا نیست، بلکه دنیا گذرگاهی به سوی آخرت و بازار تجارتهای برای برگرفتن زاد و توشه است؛ سرانجام زندگی دنیا فناست و هیچ کس حتی پیامبران الهی را بقایی نیست. درباره هدف آفرینش انسان، تعبیرات مختلفی در آیات و روایات آمده؛ قرآن مجید در سوره ذاریات می‌گوید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۱. بر اساس این آیه هدف از آفرینش انسان، بندگی خداست.

در آیه دوم از سوره ملک می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ آن کس که مر و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کند».

روشن است که آزمایش الهی، برای حسن عمل و عبودیت برای تهذیب نفوس است و نتیجه همه اینها زندگی سعادت‌بخش آخرت است و به این ترتیب همه اهداف به یکی بازمی‌گردد.

آن‌گاه به نکته دوم یعنی حقیقت دنیا و موقعیت آن اشاره کرده می‌فرماید: «تو

در منزلگاهی قرار داری که هر لحظه ممکن است از آن کوچ کنی، در سرایی که باید زاد و توشه از آن برگیری و راه آخرتِ توست؛ «وَأَنَّكَ فِي قُلْعَةٍ ۱ وَدَارٍ بُلْعَةٍ ۲، وَطَرِيقٍ إِلَى الْآخِرَةِ».

امام علیه السلام در اینجا هم هدف آفرینش انسان را بیان می‌کند و هم ماهیت زندگی دنیا را؛ هدف آفرینش؛ زندگی سعادت‌بخش در سرای آخرت است نه زیستن در دنیا و به همین دلیل سرانجام زندگی دنیا فناست نه بقا و به تعبیر قرآن: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»؛ و فقط سرای آخرت، سرای زندگی (واقعی) است.^۳ این معنا در بسیاری از آیات دیگر قرآن منعکس است.

اما اینکه حضرت دنیا را جایگاه «قُلْعَةٍ» (محلی که از آن باید کوچ کرد) و سرای «بلعۀ» (محلی که باید از آن زاد و توشه برگرفت) معرفی می‌فرماید این نکته نیز در آیات قرآن مجید منعکس است. آیاتی همچون «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»^۴، «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»^۵، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»^۶ همگی ناظر به همین معناست و آیه شریفه «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»^۷ نیز اشاره به «دار بلعۀ» است.

هرگاه نگاه ما به دنیا و آخرت آن‌گونه باشد که امام علیه السلام در اینجا بیان فرموده، چهره زندگی ما عوض خواهد شد و دیگر اثری از حرص و آز، آرزوهای دور

۱. «قُلْعَةٌ» معنای زیادی دارد؛ به انسان ضعیف و کسی که نمی‌تواند خود را روی زمین اسب نگه دارد و اموالی که دوام و بقایی ندارد و همچنین سرایی که باید از آن نقل مکان کرد «قُلْعَةٌ» می‌گویند. در عبارت بالا معنای اخیر منظور است. این واژه از ریشه قلع گرفته شده است.

۲. «بُلْعَةٌ» به معنای زاد و توشه‌ای است که انسان به وسیله آن به مقصد می‌رسد از ریشه «بلوغ» و «بلاغ» گرفته شده، زیرا چنان زاد و توشه‌ای انسان را به مقصد می‌رساند.

۳. عنکبوت، آیه ۶۴.

۴. زمر، آیه ۳۰.

۵. عنکبوت، آیه ۵۷.

۶. الرحمن، آیه ۲۶.

۷. بقره، آیه ۱۹۷.

و دراز، تکالب و نزاع با اهل دنیا برای چیره شدن بر اموال بیشتر، و بخل و ثروت اندوزی وجود نخواهد داشت، بلکه همه چیز برای خدا و در راه خدا و در طریق جلب رضای او برای سعادت جاویدان آخرت خواهد بود.

امام علیه السلام در سومین نکته می فرماید: «و (بدان) تو رانده شده مر هستی (و مر پیوسته در تعقیب توست و سرانجام تو را شکار خواهد کرد) همان مرگی که هرگز فرار کننده از آن نجات نمی یابد و هرکس را او در جستجویش باشد از دست نمی دهد و سرانجام وی را خواهد گرفت»؛ «وَأَنْتَ طَرِيدٌ الْمَوْتِ الَّذِي لَا يَنْجُو مِنْهُ هَارِبُهُ، وَلَا يَفُوتُهُ طَائِبُهُ، وَلَا بُدَّ أَنْتَهُ مُدْرِكُهُ».

تعبیر به «طريد» یعنی شخصی که در تعقیب او هستند یا شکاری که صیاد به دنبال او می دود تعبیر بسیار جالبی است، گویی از آغاز عمر صیاد مر در تعقیب انسان است؛ گاه در کودکی گاه در جوانی و گاه در پیری او را شکار خواهد کرد و هیچ کس از دست این صیاد نمی تواند فرار کند و همان گونه که قرآن می فرماید: «أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»؛ هر جا باشید مر شما را در می یابد، هر چند در برج های محکم باشید.^۱ در جای دیگر می فرماید: «قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ»؛ بگو: «اگر از مر یا کشته شدن فرار کنید، سودی به حال شما نخواهد داشت».^۲

آری انسان در هر چیز شک کند، در این معنا نمی تواند تردیدی به خود راه دهد که روزی باید از این جهان رخت بربندد، روزی که نه تاریخش معلوم است و نه ساعت و دقیقه آن، ممکن است دور باشد و شاید بسیار نزدیک؛ فردا یا امروز؟ قابل توجه اینکه هیچ استثنایی در این قانون نیست. زورمندان،

۱. «طريد» به تعبیری که می آید به معنای «مطرد» یا صیدی است که صیاد به دنبال آن می دود از ریشه «طرد» به معنای راندن گرفته شده است.

۲. نساء، آیه ۷۸.

۳. احزاب، آیه ۱۶.

قوی پیکران، صاحبان ثروت و قدرت و طیبیان حاذق و حتی انبیا و اولیا. قرآن مجید خطاب به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می گوید: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»؛ تو می میری و آنها نیز خواهند مرد»^۱.

آن گاه امام علیه السلام به نکته مهمی اشاره می کند که آخرین هشدار در این بخش از وصیت نامه اوست می فرماید: «بنابراین از این بترس که مر زمانی تو را بگیرد که در حال بدی باشی (حال گناه) در صورتی که تو پیش از فرارسیدن مر (با خویشتن گفتگو می کردی که توبه کنی؛ ولی مر میان تو و توبه حایل می شود و اینجاست که تو خویشتن را به هلاکت افکنده ای)»؛ «فَكُنْ مِنْهُ عَلَيَّ حَذَرًا أَنْ يُدْرِكَكَ وَأَنْتَ عَلَيَّ حَالٍ سَيِّئَةٍ، فَذُكُنْتَ تُحَدِّثُ نَفْسَكَ مِنْهَا بِالتَّوْبَةِ، فَيَحُولُ بَيْنَكَ بَيْنَ ذَلِكَ، فَأَذَا أَنْتَ قَدْ أَهْلَكْتَ نَفْسَكَ».

امام علیه السلام در این هشدار، فرزندش را به این حقیقت توجه می دهد که تاریخ مر در هر حال مبهم و ناپیداست و گاه انسان گرفتار گناهی می شود و تصمیم می گیرد لحظه ای بعد آن را با آب توبه از صفحه نامه اعمالش بشوید؛ ولی مر ناگهان فرا می رسد و این فرصت را از او می گیرد. همه ما در زندگی خود دیده یا شنیده ایم افرادی را که تصمیم به انجام کارهای خوب یا بدی داشتند ناگهان در همان لحظه از ادامه کار و رسیدن به مقصود باز ماندند.

در همین ایام که مشغول شرح این وصیت نامه هستیم خبری در رسانه ها پخش شد که برای یکی از دانشمندان معروف در محیط ما بزرگداشتی گرفته بودند و گروهی در آن مجلس شرکت داشتند و او با نشاط و خوشحالی در انتظار دریافت لوحه تقدیر بود که ناگهان در همان جا دست تقدیر او را گرفت و ناگاه گرفتار ایست قلبی شد و همه چیز پایان یافت.^۲

۱. زمر، آیه ۳۰.

۲. مرحوم آقای دکتر باقر آیت الله زاده شیرازی استاد پیش کسوت رشته مرمت و معماری، از نظر اعتقادات

در حدیث معروف مفضل می خوانیم که امام صادق علیه السلام خطاب به مفضل فرمود: اگر سؤال کنی چرا خداوند مدت حیات انسان را مستور داشته و در هر ساعتی که مشغول انجام گناه و ارتکاب معاصی است، ممکن است مرگش فرا رسد، در پاسخ می گوئیم: حکمت آن این است که با اینکه انسان تاریخ مرگ خود را نمی داند باز هم هر زمان به سراغ گناه می رود، اگر تاریخ آن را می دانست و امید به طول بقای خود داشت بیشتر پرده دردی می کرد، بنابراین انتظار مرگ در هر حال برای او از اطمینان به بقا بهتر است و اگر این انتظار در گروهی از مردم اثر نکند در گروه دیگر به یقین مؤثر خواهد بود؛ دست از گناه می کشند و به سراغ اعمال صالح می روند و از اموال نفیس خود برای انفاق به فقرا و مساکین بهره می گیرند.^۱



→ دینی مرد برجسته ای بود که به هنگام سخنرانی در همان مجلس سخن خود را با این آیه شریفه شروع کرد: ﴿إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ (کهف، آیه ۳۰).
 ۱. بحار الانوار، ج ۳، ص ۸۴، (با تلخیص و نقل به معنا).

بخش بیست و یکم

يَا بُنَيَّ أَكْثَرَ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَذَكَرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيكَ وَقَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ، وَشَدَدَتْ لَهُ أَرْكَ، وَلَا يَأْتِيكَ بَعْتَهُ فَيَبْهَرَكَ. وَإِيَّاكَ أَنْ تَعْتَزَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادِ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالِبِهِمْ عَلَيْهَا، فَقَدْ نَبَّأَكَ اللَّهُ عَنْهَا، وَنَعَتْ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا، وَتَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا، فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ، وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ، يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَيَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيْلَهَا، وَيَفْهَرُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا. نَعَمْ مُعَقَّلَةٌ، وَأُخْرَى مُهْمَلَةٌ، قَدْ أَضَلَّتْ عَقُولَهَا، رَكِبَتْ مَجْهُولَهَا. سُرُوحٌ عَاهَةٌ بِوَادٍ وَعَثٍ، لَيْسَ لَهَا رَاعٌ يُقِيمُهَا، وَلَا مُسِيْمٌ يُسِيْمُهَا. سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيْقَ الْعَمَى وَأَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَنْ مَنَارِ الْهُدَى، فَتَاهُوا فِي حَيْرَتِهَا، وَغَرِقُوا فِي نِعْمَتِهَا وَاتَّخَذُوها رَبًّا، فَلَعِبَتْ بِهِمْ لَعِبُوا بِهَا، وَنَسُوا مَا وَرَاءَهَا.

ترجمه

پسر من! بسیار به یاد مر باش و به یاد آنچه به سوی آن می‌روی و پس از مر در آن قرار می‌گیری به گونه‌ای که هرگاه مر به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را در برابر آن به کمر بسته باشی. نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوبت سازد و سخت بر حذر باش که دلبستگی‌ها و علاقه شدید دنیاپرستان به دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را نفریبد و مغرور نسازد زیرا خداوند تو را از وضع دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خبر داده و بدی‌هایش را برای تو آشکار ساخته است. جز این نیست که دنیاپرستان همچون سگ‌هایی هستند که پیوسته پارس می‌کنند (و برای تصاحب

جیفه‌ای بر سر یکدیگر فریاد می‌کشند) یا درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند، در برابر یکدیگر می‌غرند، و زوزه می‌کشند، زورمندان، ضعیفان را می‌خورند و بزرگ‌ترها کوچک‌ترها را مغلوب می‌سازند یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیله مستکبران) بسته شده (و بردگان سرسپرده آنهاست) و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوات) عقل خود را گم کرده (و راه‌های صحیح را از دست داده‌اند) و در طرق مجهول و نامعلوم گام گذارده‌اند. آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پر از آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده‌اند نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کند و نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند (در حالی که) دنیا آنان را در طریق نابینایی به راه انداخته و چشم‌هایشان را از دیدن نشانه‌های هدایت برگرفته، در نتیجه در وادی حیرت سرگردانند و در نعمت‌ها و زرق و برق‌های دنیا غرق شده‌اند، دنیا را به عنوان معبود خود برگزیده، و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته است و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم شده‌اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده‌اند.

شرح و تفسیر

دنیای فریبکار و اهل آن

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه‌اش به فرزند خود هشدار می‌دهد و تأکید می‌کند که به یاد مر و آماده استقبال از آن باشد و فریب کارهای دنیاپرستان را نخورد.

نخست می‌فرماید: «پسرم بسیار به یاد مر باش و به یاد آنچه به سوی آن می‌روی و پس از مر در آن قرار می‌گیری به گونه‌ای که هرگاه مر به سراغ تو آید تو خود را (از هر نظر) آماده ساخته و دامن همت را در برابر آن به کمر بسته

باشی. نکند ناگهان بر تو وارد شود و مغلوبت سازد»؛ (يَا بُنَيَّ أَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ الْمَوْتِ، وَذِكْرِ مَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ، وَتُفْضِي بَعْدَ الْمَوْتِ إِلَيْهِ، حَتَّى يَأْتِيكَ وَقَدْ أَخَذَتْ مِنْهُ حِذْرَكَ^۱، وَشَدَدَتْ لَهُ أَرْزَاكَ^۲، وَلَا يَأْتِيكَ بَغْتَةً فَيَبْهَرَكَ^۳).

این واقعیتهای روشن است که غالب مردم از آن غافل اند. همه می دانند برای عمر انسان تاریخ معینی در ظاهر تعیین نشده و هر لحظه و هر زمان بر اثر حوادث بیرونی، فردی یا جمعی یا حوادث درونی (بیماری های ناگهانی) ممکن است انسان از دنیا چشم بپوشد و بسیاری کسانی که این حقیقت را می دانند و می بینند و از آن غافل می شوند. گاه در لحظاتی که در مجالس یادبود عزیزان از دست رفته شرکت می کنند، به فکر فرو می روند و شاید تصمیماتی جهت آمادگی برای این سفر می گیرند؛ ولی از مجلس که خارج شدند به دست فراموشی سپرده می شود.

امام علیه السلام در اینجا تأکید می فرماید که این واقعیتهای عینی و قطعی را فراموش مکن و برای استقبال از مرگ آماده باش و از آن بترس که غافلگیر شوی و بدون آمادگی چشم از جهان فرو بندی.

در خطبه ۱۱۴ در کلام دیگری از امام علیه السلام نیز خواندیم: «فَبَادِرُوا الْعَمَلَ وَخَافُوا بَغْتَةَ الْأَجَلِ؛ به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید و از فرارسیدن ناگهانی پایان عمر بترسید.»

در دیوان منسوب به امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز اشعار پر معنایی در این زمینه آمده است از جمله:

۱. «حذر» به معنای پرهیز کردن و مراقبت در برابر خطرات است.
۲. «أزر» در اصل از «إزار» به معنای لباس، مخصوصاً لباسی که بند آن به کمر بسته می شود، گرفته شده و به همین مناسبت به قوت و قدرت اطلاق می گردد.
۳. «یبهر» از ریشه «بهر» بر وزن «بحر» به معنای غلبه کردن و مبهوت ساختن گرفته شده است.

يَا مَنْ بَدُنِيَاهُ اشْتَغَلَ
قَدْ غَرَّهُ طُولُ الْأَمَلِ
الْمَوْتُ يَأْتِي بَغْتَةً
وَالْقَبْرُ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ

«ای کسی که سرگرم دنیایی و آروزهای دراز تو را فریفته، بدان مر ناگهان فرا می‌رسد و قبر نگهدارنده اعمال توست».

سپس امام علیه السلام در ادامه این سخن هشدار دیگری به فرزندش می‌دهد که فریب کارهای دنیاپرستان را نخورد که آنها همچون حیوانات درنده‌اند؛ می‌فرماید: «و سخت بر حذر باش که دلستگی‌ها و علاقه شدید دنیاپرستان به دنیا و حمله حریصانه آنها به دنیا، تو را نفریبد و مغرور نسازد»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَعْتَرَّ بِمَا تَرَى مِنْ إِخْلَادٍ أَهْلِ الدُّنْيَا إِلَيْهَا، وَتَكَالِبَهُمْ^۲ عَلَيْهَا).

آن‌گاه به ذکر دو دلیل برای این سخن پرداخته می‌فرماید: «زیرا خداوند تو را از وضع دنیا آگاه ساخته و نیز دنیا خودش از فنا و زوالش خبر داده و بدی‌هایش را برای تو آشکار ساخته است»؛ (فَقَدْ نَبَأَكَ اللَّهُ عَنْهَا وَنَعَتْ^۳ هِيَ لَكَ عَنْ نَفْسِهَا، تَكَشَّفَتْ لَكَ عَنْ مَسَاوِيهَا).

آیات متعددی در قرآن مجید درباره بی‌اعتباری دنیا دیده می‌شود از جمله: «وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا»؛ (ای پیامبر) زندگی دنیا را برای آنان به آبی تشبیه کن که از آسمان فرو می‌فرستیم و به وسیله آن گیاهان زمین (سرسبز می‌شود و) در هم فرو می‌رود. اما (بعد از مدتی) می‌خشکد به گونه‌ای که بادهای آن را به هر سو پراکنده می‌کنند؛ و خداوند به هر چیز تواناست».^۴

۱. «إِخْلَادٍ» از ریشه «خُلِدَ» و «خُلود» به معنای سکونت مستمر در یک جا گرفته شده و «إِخْلَادٍ إِلَى الْأَرْضِ» به معنای چسبیدن به زمین و «إِخْلَادٍ إِلَى الدُّنْيَا» به معنای چسبیدن به امر دنیاست.

۲. «تکالِب» به معنای حمله کردن برای به دست آوردن چیزی است و در اصل از واژه «کلب» به معنای سگ گرفته شده است.

۳. «نعت» از ریشه «نعی» بر وزن «سعی» به معنای خبر مرگ کسی را دادن است.

۴. کهف، آیه ۴۵.

این مثال برای کسانی است که مراحل مختلف عمر خود (کودکی و جوانی و پیری) را طی می‌کنند؛ ولی بسیاری از کسانی که چنین امری نصیبشان نمی‌شود و در مراحل ابتدایی یا میانی به دلایل مختلفی چشم از جهان برمی‌بندند. اینک می‌فرماید: دنیا ناپایداری و بی‌اعتباری خود را برای تو شرح داده، منظور به زبان حال است که تعبیر گویای آن در کلام دیگری از امام علیه السلام آمده است؛ آن‌گاه که دید انسان غافل یا ریاکاری به مذمت دنیا پرداخته و از فریبندگی دنیا سخن می‌گوید، امام علیه السلام می‌فرماید: «أَيُّهَا الدَّامُ لِلدُّنْيَا الْمُعْتَرِّ بِغُرِّهَا الْمَخْدُوعُ بِأَبَائِطِهَا... مَتَى غَرَّتْكَ أِبْمَصَارِعِ آبَائِكَ مِنَ الْبَلَى أُمَّ بِمَصَاجِعِ أُمَّهَاتِكَ تَحْتَ الثَّرَى؛ ای کسی که دنیا را نکوهش می‌کنی و خودت فریفته دنیا شده‌ای و باطیل دنیا تو را فریفته... چه زمان دنیا تو را فریب داده (و با چه وسیله‌ای) آیا به استخوان‌های پوسیده پدرانت در زیر خاک و یا خوابگاه مادرانت (در درون قبرها)».^۱

به گفته شاعر عرب:

هِيَ الدُّنْيَا تَقُولُ لِمَنْ عَلَيْهَا حَذَارِ حَذَارٍ مِنْ بَطْشِي وَفَتْكِي
فَلَا يُغَرِّرُكُمْ حُسْنُ ابْتِسَامِي فَقُولِي مُضْحِكٌ وَالْفِعْلُ مُبْكِي

«دنیا با صراحت و آشکارا به اهلش می‌گوید: برحذر باشید برحذر باشید از حمله و مرغافلگیرانه من.»

تبسم‌های طولانی من شما را نفریبد، سخنانم خنده‌آور است و اعمالم گریه‌آور».^۲

آری زرق و برق دنیا نشاط‌آور است؛ ولی هنگامی که به عمق آن دگرگونی‌ها، بی‌وفایی‌ها و ناپایداری‌های آن بیندیشیم چیزی جز گریه نخواهد داشت. آن‌گاه امام علیه السلام در یک تقسیم‌بندی حساب شده، اهل دنیا را به چهار گروه

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۳۱.

۲. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۱.

تقسیم می‌کند و می‌فرماید: «جز این نیست که دنیاپرستان همچون سگ‌هایی هستند که پیوسته پارس می‌کنند (و برای تصاحب جیفه‌ای بر سر یکدیگر فریاد می‌کشند) یا درندگانی که در پی دریدن یکدیگرند، در برابر یکدیگر می‌غرند، و زوزه می‌کشند، زورمندان، ضعیفان را می‌خورند و بزرگ‌ترها کوچک‌ترها را مغلوب می‌سازند یا همچون چهارپایانی هستند که دست و پایشان (به وسیله مستکبران) بسته شده (و بردگان سرسپرده آنهایند) و گروه دیگری همچون حیواناتی هستند رها شده در بیابان (شهوات)»؛ «فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ^۱، وَسِبَاعٌ ضَارِيَةٌ^۲، يَهْرُ^۳ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَيَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيْلَهَا، وَيَقْهَرُ كَبِيْرَهَا صَغِيْرَهَا، نَعَمٌ^۴ مُّعْتَلَةٌ^۵، وَآخِرِيْ مُهْمَلَةٌ^۶».

به راستی تقسیمی است بسیار جالب و دقیق، زیرا:

گروهی از مردم دنیا همچون سگانی هستند که کنار جیفه‌ای آمده‌اند و هرکدام سعی دارد جیفه را در اختیار خود بگیرد، پیوسته بر دیگری فریاد می‌زند و با فریادش می‌خواهد او را از جیفه دور سازد. نمونه روشن آن همان ثروتمندان از خدا بی‌خبری هستند که پیوسته سعی دارند ثروت بیشتری را تصاحب کنند و دیگران را از آن دور سازند؛ گاه بر سر آنها فریاد می‌کشند گاه به دادگاه‌ها متوسل می‌شوند و از طریق وکلای مزدور و پرونده سازی به تملک اموال دیگران می‌پردازند. در میان دولت‌ها نیز گاه چنین رقابت‌هایی وجود دارد که از طریق جنگ سرد و تبلیغات پرحجم دروغین سعی می‌کنند بازارهای مصرف دنیا را در

۱. «عَاوِيَةٌ» به معنای سگ‌هایی است که فریاد می‌کشند و پارس می‌کنند.

۲. «ضَارِيَةٌ» به معنای درنده است و از ریشه «ضرو» بر وزن «ضرب» به معنای درنده‌خویی گرفته شده است.

۳. «يَهْرُ» از ریشه «هریر» به معنای زوزه کشیدن است.

۴. «نَعَمٌ» به معنای چهارپاست؛ ولی غالباً به شتر اطلاق می‌شود (این واژه گاه معنای مفرد دارد و گاه به معنای جمعی استعمال می‌شود که در این صورت شتر و گاو و گوسفندان را شامل می‌شود).

۵. «مُعْتَلَةٌ» به معنای بسته شدن با عقال است. عقال، طناب مخصوصی است که زانوی شتر را با آن می‌بندند.

۶. «مُهْمَلَةٌ» یعنی رها شده و در اینجا به معنای حیوان رها شده است.

اختیار خود بگیرند.

گروهی از مردم دنیا که نمونه آن در عصر ما دولت‌های نیرومند و زورگو هستند (یا ثروتمندانی که از آنها پشتیبانی می‌کنند) پیوسته در رقابتی ناسالم تلاش و کوشش می‌کنند که منابع ثروت را از چنگال یکدیگر برابند و برای رسیدن به مقصود خود گاه جنگ‌های خونینی به راه بیندازند که هزاران انسان بی‌گناه در آن به خاک و خون کشیده می‌شوند و شهرها و آبادی‌ها را ویران می‌سازند. آری این گرگانِ خون‌خوار بر سر جیفهٔ دنیا پیوسته می‌غرند و زوزه می‌کشند و آنها که نیرومندترند ضعیفان را پایمال می‌کنند و آنها که بزرگترند کوچک‌ترها را نابود می‌سازند.

بنابراین گروه سوم گروه بی‌دست و پایی هستند که برای تحصیل متاع دنیا به هر ذلتی تن در می‌دهند و اسیر و بردهٔ جهان‌خواران می‌شوند در حالی که گروه چهارم همچون حیوانات سرکشی هستند که در بیابان به هر سو می‌روند و به تعبیر امام علی (ع) در ادامهٔ این سخن: «عقل خود را گم کرده (و راه‌های صحیح را از دست داده‌اند) و در طرق مجهول و نامعلوم گام گذارده‌اند آنها همچون حیواناتی هستند که در وادی پر از آفتی رها شده و در سرزمین ناهمواری به راه افتاده‌اند»؛ (قَدْ أَضَلَّتْ عَقُولَهَا، وَرَكِبَتْ مَجْهُولَهَا سُورُحٌ^۱ عَاهَةٌ^۲ بَوَادٍ وَعَثٌ^۳).

سپس می‌افزاید: «نه چوپانی دارند که آنها را به راه صحیح هدایت کند و نه کسی که آنها را به چراگاه مناسبی برساند (در حالی که) دنیا آنان را در طریق نابینایی به راه انداخته و چشم‌هایشان را از دیدن نشانه‌های هدایت برگرفته در نتیجه در وادی حیرت‌سرگردان شده و در نعمت‌ها و زرق و برق‌های دنیا غرق

۱. «سُرُوح» جمع «سرح» بر وزن «سرح» به معنای حیوانی است که آن را در بیابان برای چریدن، آزاد می‌گذارند.

۲. «عَاهَةٌ» به معنای آفت است.

۳. «وَعَثٌ» به معنای شن‌زار است که باکندی می‌توان در آن حرکت کرد.

شده‌اند، دنیا را به عنوان معبود خود برگزیده و دنیا نیز آنها را به بازی گرفته و آنها هم به بازی با دنیا سرگرم شده‌اند و ماورای آن را به فراموشی سپرده‌اند؛ (لَيْسَ لَهَا رَاعٍ يُقِيمُهَا، وَلَا مُسِيمٌ^۱ يُسِيمُهَا، سَلَكَتْ بِهِمُ الدُّنْيَا طَرِيقَ الْعَمَى، وَأَخَذَتْ بِأَبْصَارِهِمْ عَن مَنَارِ الْهُدَى فَتَاهُوا^۲ فِي حَيْرَتِهَا، وَعَرَفُوا فِي نِعْمَتِهَا، اتَّخَذُوا رَبًّا، فَلَعِبَتْ بِهِمْ وَلَعِبُوا بِهَا، وَتَسُوا مَا وَرَاءَهَا).

این همان گروهی هستند که در هر زمان به ویژه در دنیای امروز وجود دارند؛ جهان را جولانگاه خود قرار داده و همه جا را به فساد می‌کشند؛ علاقه بی حد و حصر به مال و ثروت و جاه و مقام، چشم آنها را از دیدن حقایق کور کرده و گوش آنها را برای شنیدن سخن حق کر کرده است. غرق نعمت‌های مادی و زر و زیور و عابدان درهم و دینارند و برای به دست آوردن دنیا گاه آتش جنگ به پا می‌کنند و گاه سلاح‌های کشتار جمعی ساخته و به قیمت گزاف در اختیار این و آن قرار می‌دهند و آنها را به جان هم می‌اندازند. دنیا بازیچه آنهاست و آنها هم بازیچه دنیا و به همین دلیل، خدا و روز حساب و برنامه‌های آخرت را به کلی فراموش کرده‌اند.

امام علیه السلام، فرزند دلبندش را هشدار می‌دهد که خود را از این چهار گروه دور دارد. نه فقط فرزند امام علیه السلام بلکه همه انسان‌ها مخاطب کلام اویند.

«عقول» در جمله «قَدْ أَضَلَّتْ عُقُولُهُا» جمع عقل به معنای خرد است؛ ولی بعضی آن را جمع عقال (پای‌بند شتران) دانسته‌اند که مفهوم جمله چنین می‌شود: آنها پای بندهای خود را گم کرده و به همین دلیل در بیابان زندگی سرگردانند؛ ولی با توجه به جمله بعد: «وَرَكِبَتْ مَجْهُولُهُا» معنای اول مناسب‌تر است. اضافه بر این، «عقول» جمع عقل است نه جمع عقال، زیرا جمع عقال

۱. «مُسیم» به معنای کسی است که حیوانات را به چرا می‌برد. از ریشه «سوم» بر وزن «صوم» به معنای چریدن گرفته شده است.

۲. «تاهوا» از ریشه «تیه» به معنای سرگردانی گرفته شده است.

«عقل» بر وزن قفل و «عقل» بر وزن دهل است.

به هر حال تقسیمی که امام علیه السلام برای اصناف دنیاپرستان و گروه‌های مختلف آن بیان فرموده، تقسیم بسیار جالبی است که انسان را برای تشخیص آنها و دوری از آنها بیدار و آگاه می‌سازد:

۱. گروه غوغاگران و صاحبان رسانه‌های گمراه کننده.
۲. گروه درندگانی که برای به دست آوردن منابع دنیا با هم در نبردند.
۳. گروه بردگانی که برای رسیدن به مال و مقام، به هر ذلتی تن در می‌دهند.
۴. گروه هوسران و عیاش که عقل را رها کرده و در بیابان زندگی سرگردانند؛ خدای آنها زر و سیم و هدفشان عیش و نوش است.

* * *

بخش بیست و دوم

رُوَيْدًا يُسْفِرُ الظَّلَامَ، كَأَنَّ قَدْرَدَتِ الْأَطْعَانَ، يُوشِكُ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ!
وَاعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنْ مَنْ كَانَتْ مَطِيئَتُهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارُ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا،
وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَادِعًا.

ترجمه

آرام باش (و کمی صبر کن) که به زودی تاریکی برطرف می شود (و حقیقت آشکار می گردد) گویا این مسافران، به منزل رسیده اند (و پایان عمر را با چشم خود می بینند). نزدیک است کسی که سریع حرکت می کند به منزلگاه (مر) برسد.

پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز است، او را می برند و در حرکت است، هرچند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می کند، گرچه ظاهراً ایستاده است و استراحت می کند.

شرح و تفسیر

آنها که بر مرکب شب و روز سوارند

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه بار دیگر به فرزند دلبندهش درباره مر و پایان عمر هشدار می دهد و می فرماید: «آرام باش (و کمی مهلت بده) که به زودی تاریکی برطرف می شود (و حقیقت آشکار می گردد)»؛ (رُوَيْدًا^۱)

۱. «رُوَيْدًا» از ریشه «رود» بر وزن «عود» در اصل به معنای رفت و آمد و تلاش برای انجام چیزی توأم با ←

يُسْفِرُ الظَّلَامَ).

منظور از ظلام (تاریکی) در اینجا جهل به حال دنیاست که بعضی از بی خبران آن را گویی پایدار می‌پندارند؛ ولی چیزی نمی‌گذرد که مر با قیافه وحشتناکش، خود را نشان می‌دهد.

آن‌گاه امام علیه السلام، اهل این جهان را به مسافرانی تشبیه کرده که به سوی سر منزل مقصود در حرکتند می‌فرماید: «گویا این مسافران به منزل رسیده‌اند (و پایان عمر را با چشم خود می‌بینند)»؛ (كَأَنَّ قَدْ وَرَدَتْ الْأَطْعَانَ^۲).

سپس می‌افزاید: «نزدیک است کسی که سریع حرکت می‌کند به منزلگاه (مر) (برسد)»؛ (يُوشِكُ^۳ مَنْ أَسْرَعَ أَنْ يَلْحَقَ).

منظور از «مَنْ أَسْرَعَ» همهٔ انسان‌ها هستند نه گروه خاصی، زیرا همه با سرعت به سوی سر منزل نهایی که همان پایان زندگی است می‌رسند.

امام علیه السلام تشبیه جالبی دربارهٔ مردم جهان می‌کند و می‌فرماید: «پسرم بدان آن کس که مرکبش شب و روز است او را می‌برند و در حرکت است، هرچند خود را ساکن پندارد و پیوسته قطع مسافت می‌کند، گرچه ظاهراً ایستاده است

→ ملایمت است. این واژه معنای مصدری دارد و توأم با تصغیر است؛ یعنی مختصر مهلتی بده علت منصوب بودن زویداً آن است که مفعول مطلق برای فعل محذوفی است، گویا در اصل چنین گفته می‌شود: «أَمْسَهُلُ إِمْهَالًا قَلِيلاً».

۱. «يُسْفِرُ» از ریشهٔ «سفر» بر وزن «قفر» به معنای باز کردن پوشش و کشف حجاب است، لذا به زنان بی‌حجاب «سافرات» گفته می‌شود و در مورد طلوع صبح این تعبیر به کار می‌رود گویی صبح نقاب از چهره برمی‌گیرد و می‌درخشد. باید توجه داشت که ظلام فاعل است و در واقع حقیقت به موجودی نورانی تشبیه شده که تاریکی جهل آن را پوشانیده و نقاب آن سرانجام کنار می‌رود.

۲. «أَطْعَانَ» گاه جمع «طعينة» به معنای هودج یا تخت روانی است که به هنگام سفر بر آن سوار می‌شدند و فرا رسیدن هودج‌ها به معنای فرا رسیدن مسافران است.

۳. «يُوشِكُ» از ریشهٔ «وَشِك» بر وزن «أَشِك» به معنای تند رفتن گرفته شده است، بنابراین مفهومی این است که به زودی فلان امر تحقق می‌یابد (صحیح آن یوشِك با کسر شین است و گاه با فتح شین گفته می‌شود).

و استراحت می کند»؛ (وَاعْلَمَ يَا بَنِيَّ أَنَّ مَنْ كَانَ مَطِيئَهُ^۱ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، فَإِنَّهُ يُسَارُّ بِهِ وَإِنْ كَانَ وَاقِفًا، وَيَقْطَعُ الْمَسَافَةَ وَإِنْ كَانَ مُقِيمًا وَإِدْعَاءً^۲).

اشاره به اینکه حرکت به سوی پایان عمر حرکتی اجباری است نه اختیاری؛ دست تقدیر پروردگار همه را بر مرکب راهوار زمان سوار کرده و چه بخواهند یا نخواهند با سرعت آنها را به سوی نقطه پایان می برد، هرچند غافلان از آن بی خبرند. تعبیرهای دیگری در سایر کلمات امام علیه السلام در این زمینه دیده می شود از جمله می فرماید: «أَهْلُ الدُّنْيَا كَرَكِبٍ يُسَارُّ بِهِمْ وَهُمْ نِيَامٌ؛ اهل دنیا همانند سوارانی هستند که مرکبشان را به پیش می برند و آنها در خوابند».^۳ در جای دیگر می فرماید: «نَفْسُ الْمَرْءِ خُطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ؛ نفس های انسان هر بار گامی به سوی سرآمد زندگی است».^۴ در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علیه السلام می خوانیم: «إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ يَعْمَلَانِ فِيكَ فَأَعْمَلُ فِيهِمَا وَيَأْخُذَانِ مِنْكَ فَخُذْ مِنْهُمَا؛ شب و روز در تو اثر می گذارند (و از عمر تو می کاهند) تو هم در آنها از خود اثری بگذار و کاری کن؛ آنها از تو چیزی می گیرند تو هم چیزی از آنها بگیر».^۵

ابن ابی الحدید در اینجا داستان جالبی از یکی از اساتید خود نقل می کند می گوید: ابوالفرج محمد بن عباد (رحمه الله) از من خواست که این وصیت نامه را برای او بخوانم و در آن روز من جوان کم سن و سالی بودم آن را از حفظ برای او خواندم هنگامی که به این بخش از وصیت نامه رسیدم استادم فریادی کشید و به زمین افتاد در حالی که کسی بود که به این زودی تحت تأثیر واقع نمی شد.^۶

۱. «مَطِيئَةٌ» از ریشه «مَطُو» بر وزن «عطف» به معنای جدیت و نجات در سیر است.

۲. «وَادْع» به معنای کسی است که ساکن و آرام است، از ریشه «وَادْعَةٌ» به معنای سکون و آرامش گرفته شده است.

۳. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۶۴.

۴. همان مدرک، ۷۴.

۵. غررالحکم، ج ۲۷۸۹.

۶. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۹۱.

نکته

مسافران جهان دیگر!

در تعبیرات امام علیه السلام در این فقرات، انسان‌ها به مسافرانی تشبیه شده‌اند که بر مرکبی تندرو سوارند و این مرکب آنها را به سوی منزلگاه نهایی پیش می‌برد. شک نیست که گروهی از این مسافران در ایستگاه‌های وسط راه پیاده می‌شوند و گروه دیگری به راه خود همچنان تا پایان عمر طبیعی ادامه می‌دهند و عجب اینکه هیچ‌کس نمی‌داند در کدام ایستگاه او را پیاده می‌کنند.

دو چیز این سفر مسلم است: بدون اختیار بودن آن و اینکه پایان مقرر دارد. گروهی این سفر را در حال خواب می‌پیمایند و عده‌ای بیدارند و بعضی گاه خواب و گاه بیدار؛ آنها که بیدارند پس از پیاده شدن نعمت‌ها و برکات فراوانی که در هر ایستگاه موجود است و به آن نیاز دارند تهیه می‌کنند و آنها که در خوابند و یا موقعیت خود را نمی‌دانند به مفهوم «الْأَنَسُ نِيَامُ إِذَا مَا تُوتُوا انْتَبَهُوا»^۱ دست خالی به مقصد می‌رسند.

انبیا و رسولان الهی مأمورانی هستند که پیوسته در مسیر راه به مسافران هشدار می‌دهند و بر خواب‌آلودگان فریاد می‌زنند که برخیزید و از توقفگاه‌های وسط راه آنچه نیاز دارید بگیرید، چرا که وقتی به مقصد رسیدید در آنجا تهیه و سائل مورد نیاز ابداً امکان ندارد و از آن مهم‌تر اینکه بازگشت در این مسیر نیز ممکن نیست.

گروهی این سخنان را باور می‌کنند و از جان و دل می‌پذیرند و گروهی انکار می‌کنند یا ناباورانه به آن گوش می‌دهند و هنگامی که به مقصد رسیدند به واقعیت تمام آن سخنان پی می‌برند و فریاد و احسرتاه سر می‌دهند و نعره «يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكْذِبُ بِآيَاتِ رَبَّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» از آنها شنیده می‌شود؛ ولی چه سود؟^۲

۱. بحار الانوار، ج ۴، ص ۴۳.

۲. انعام، آیه ۲۷.

بخش بیست و سوم

وَاعْلَمَ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ، وَلَنْ تَعْدُوا أَجَلَكَ، وَأَنَّكَ فِي سَبِيلِ مَنْ كَانَ قَبْلَكَ. فَخَفِّضْ فِي الطَّلَبِ. وَأَجْمِلْ فِي الْمُكْتَسَبِ، فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ؛ فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَرْزُوقٍ، وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ. وَأَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ وَإِنْ سَأَقْتِكَ إِلَى الرَّغَائِبِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ بِمَا تَبْدُلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا. وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا. وَمَا خَيْرٌ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَيُسْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرٍ؟! وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ السَّهْلَكَةِ. وَإِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَاَفْعَلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكُ قَسْمِكَ، وَآخِذُ سَهْمِكَ، وَإِنَّ الْيَسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ.

ترجمه

و به یقین بدان هرگز به همه آرزوهایت دست نخواهی یافت و (نیز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بیش از آنچه مقرر شده عمر نمی‌کنی) و تو در همان مسیری هستی که پیشینیان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت) حال که چنین است، در به دست آوردن دنیا زیاده‌روی مکن و در کسب و کار میانه‌رو باش، زیرا بسیار دیده شده که تلاش فراوان (در راه دنیا) به نابودی منجر گردیده (اضافه بر این) نه هر تلاش‌گری به روزی رسیده و نه هر شخص میانه‌روی محروم گشته است.

نفس خویشتن را از گرایش به هر پستی گرامی دار (و بزرگوارتر از آن باش که به پستی‌ها تن در دهی) هرچند گرایش به پستی‌ها تو را به خواسته‌هایت برساند،

زیرا تو هرگز نمی‌توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می‌دهی بهای مناسبی به دست آوری و برده دیگری مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است. آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی که جز با مشقت زیاد (و بیش از حد) فراهم نشود.

بپرهیز از اینکه مرکب‌های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آبخورهای هلاکت بیندازند و اگر بتوانی که میان تو و خداوندت، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت می‌کنی و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از سوی خداوند به تو برسد با ارزش‌تر است از مقدار زیادی که از سوی مخلوقش برسد، هرچند همه نعمت‌ها (حتی آنچه از سوی مخلوق می‌رسد) از ناحیه خداست.

شرح و تفسیر

هرگز تن به پستی مده

امام علیه السلام در این بخش از وصیت‌نامه خود به شش نکته مهم که هر یک نصیحتی است انسان‌ساز، اشاره می‌کند؛ ولی پیش از آن در مقدمه‌ای می‌فرماید: «و بدان به یقین هرگز به همه آرزوهای دست‌نخواهی یافت و (نیز بدان) هرگز از اجلت تجاوز نخواهی کرد (و بیش از آنچه مقرر شده عمر نمی‌کنی) و تو در همان مسیری هستی که پیشینیان تو بودند (آنها رفتند و تو هم خواهی رفت)؛ (وَاعْلَمْ يَقِينًا أَنَّكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ، وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ).

آن‌گاه چنین نتیجه می‌گیرد: «حال که چنین است در به دست آوردن دنیا زیاده‌روی مکن و در کسب و کار میان‌رو باش»؛ (فَخَفِضْ^۱ فِي الطَّلَبِ وَأَجْمِلْ^۲ فِي الْمُكْتَسَبِ).

۱. «خَفِضْ» از ریشه «خَفِضَ» به معنای پایین آوردن، در مقابل رفع به معنای بالا بردن است و در اینجا به معنای کم کردن و دست‌از‌زیاده‌روی برداشتن است.
 ۲. «اجْمِلْ» از ریشه «اجْمَلَ» به معنای اعتدال در کار و عدم افراط است.

جمله «لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ» بیان واقعیتی روشن است که هیچ انسانی در این جهان به تمام آرزوهای خود نخواهد رسید، بنابراین چرا در طلب روزی حریص باشد؟ جمله «وَلَنْ تَعْدُوَ أَجَلَكَ» اشاره به این است که عمر انسان به هر حال محدود است و هیچ کس نمی تواند بیش از وقت مقرر در این جهان بماند. حال که چنین است چرا برای به دست آوردن مال، بیش از حد دست و پا کند.

تعبیر به «خَفْضُ؛ آرام باش و فرو نه» و «أَجْمَلُ؛ راه اعتدال پیش گیر» هر دو اشاره به یک حقیقت و آن ترک حرص برای جلب روزی بیشتر است. این تعبیر هرگز تلاش و سعی برای به دست آوردن روزی حلال را نفی نمی کند.

امام علیه السلام در ادامه این سخن به استدلال پرمعنایی توسل می جوید و می فرماید: «زیرا بسیار شده که تلاش فراوان (در راه دنیا) منجر به نابودی (اموال) گردیده (اضافه بر این) نه هر تلاشگری به روزی رسیده و نه هر شخص میانه روی محروم گشته است»؛ «فَإِنَّهُ رَبُّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ^۱؛ فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ بِمَمْرُوقٍ، وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ بِمَحْرُومٍ».

شبهه این مضمون در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمده است، حضرت می فرماید: «أَجْمِلُوا فِي طَلَبِ الدُّنْيَا فَإِنَّ كُلَّ مُسِرِّرٍ لِمَا خَلِقَ لَهُ؛ در طلب دنیا میانه رو باشید، چرا که به هر کس آنچه مقدر شده است داده می شود».^۲

جمله «رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى حَرْبٍ؛ چه بسیار تلاش فراوانی که منجر به نابودی شده» به گفته بعضی از نویسندگان، ضرب المثلی در لسان العرب است که مضمون آن را در فارسی، سعدی در ضمن دو بیت آورده است:

شد غلامی که آب جوی آورد	آب جوی آمد و غلام ببرد
دام، هر بار ماهی آوردی	ماهی این بار رفت و دام ببرد

۱. «حَرْب» به معنای غارت کردن است و در اینجا معنای فعل مجهول دارد؛ یعنی غارت شدن.

۲. کتاب السنة، عمرو بن ابی عاصم، ص ۱۸۲.

دو جمله «فَلَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ... وَلَا كُلُّ مُجْمِلٍ...» در واقع به منزله دلیل است برای آنچه در جمله‌های قبل درباره رعایت اعتدال و میانه‌روی در طلب رزق آمده است و اشاره به این حقیقت است که دست و پای زیاد همیشه درآمد بیشتر و رعایت اعتدال و میانه‌روی همیشه درآمد کمتر را در پی ندارد، بلکه لطف الهی بر این قرار گرفته آنها که بر او توکل کنند و حرص و آز و طمع را کنار بگذارند و به صورت معتدل برای روزی تلاش نمایند زندگی بهتر و توأم با آرامش بیشتر داشته باشند و در ضمن، دیگران نیز اجازه پیدا کنند که از تلاش خود برای روزی بهره گیرند و حریصان جای را بر آنها تنگ نکنند.

امام علیه السلام در دومین دستور می‌فرماید: «نفس خویشان را از گرایش به هر پستی گرامی دار (و بزرگوarter از آن باش که به پستی‌ها تن در دهی) هرچند گرایش به پستی‌ها تو را به خواسته‌ها برساند، زیرا تو هرگز نمی‌توانی در برابر آنچه از شخصیت خود در این راه از دست می‌دهی بهای مناسبی به دست آوری»؛ (وَأَكْرَمُ نَفْسِكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٍ ۱ وَإِنْ سَأَفْتَكَ إِلَى الرَّغَائِبِ ۲، فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتَاضَ ۳ بِمَا تَبَدَّلُ مِنْ نَفْسِكَ عَوْضًا).

اشاره به اینکه بعضی از خواسته‌ها چنان است که اگر انسان از شخصیت خود مایه نگذارد به آن نمی‌رسد و سزاوار انسان آزاده و با شخصیت نیست که تن به چنین معامله‌ای بدهد؛ از شخصیت خود بکاهد تا به خواسته‌ای از خواسته‌های مادیش برسد.

و به گفته شاعر عرب:

مَا اعْتَضَ بِادِلٍّ وَجْهَهُ بِسُؤَالِهِ عَوْضًا وَلَوْ نَالَ الْغِنَى بِسُؤَالِ
وَإِذَا النَّوَالِ إِلَى السُّؤَالِ قَرْنَتْهُ رَجَحَ السُّؤَالُ وَخَفَّ كُلُّ نَوَالِ

۱. «دَنِيَّةً» به معنای شیء پست است از ریشه «دَنَاءَةٌ» به معنای پستی گرفته شده است.

۲. «رَغَائِبٍ» جمع «رَغِيْبَةٍ» به معنای شیء مطلوب و امر مرغوب است.

۳. «تَعْتَاضُ» از ریشه «اعْتِيَاضُ» به معنای گرفتن عوض چیزی است و ریشه اصلی آن عوض است.

«کسی که از آبروی خویش به وسیله تقاضای از دیگران صرف نظر می‌کند، عوض شایسته‌ای پیدا نخواهد کرد هرچند از این طریق به غنا و ثروت برسد. زیرا هنگامی که رسیدن به مواهب مادی را در کنار سؤال بگذاری (ذلت) سؤال آشکارتر می‌شود و مواهب مادی هر چه باشد کوچک خواهد بود.»

به بیان دیگر، انسان مال را برای حفظ آبرو می‌خواهد و سزاوار نیست آبرویش را برای کسب مال بریزد.

امام علیه السلام در ادامه سخن سومین توصیه مهم خود را می‌فرماید و می‌گوید: «برده دیگری مباش، خداوند تو را آزاد آفریده است»؛ (وَلَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا).

این جمله از مهم‌ترین و درخشنده‌ترین وصایای امام علیه السلام است که سزاوار است با آب طلا نوشته شود و همواره نصب العین باشد. آری خداوند انسان را آزاد آفریده و نباید این آزادی و آزادگی را با هیچ بهای مادی معاوضه کند حتی گاه باید با زندگی محدود و مشقت‌بار مادی بسازد و تن به بردگی این و آن ندهد. این سخن هم درباره افراد صادق است و هم درباره ملت‌ها؛ چه بسیارند ملت‌های ضعیف و ناتوانی که آزادی خود را برای مختصر درآمدی از دست می‌دهند و استثمارگران دنیا نیز از این نقطه ضعف بهره گرفته آنها را برده خویش می‌سازند و حتی در کنار کمک‌های مختصر اقتصادی فرهنگ غلط خود را بر آنها تحمیل می‌کنند و گاه دین و ایمانشان را نیز از آنها می‌گیرند.

افراد با شخصیت و ملت‌های آزاده ترجیح می‌دهند از جان خود بگذرند و برده دیگران نشوند.

این توصیه در حقیقت از آثار و لوازم توصیه گذشته است که می‌فرمود:

«شخصیت خود را برای رسیدن به مواهب مادی فدا مکن.»

یکی از نمونه‌های روشن این مطلب همان است که امام حسین علیه السلام و یارانش در

کربلا نشان دادند؛ امام علیه السلام در این واقعه مهم تاریخی فرمود: «أَلَا وَإِنَّ الدَّعَى بِنِ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ وَهَيْهَاتَ مَنَا الذَّلَّةِ؛ نَاطَاكَ زَادَاكَانَ مَرَادَرِ مِيَانِ شَمَشِيرِ وَتَنِ دَادَنَ بَهْ ذَلْتِ مَخِيرِ سَاخْتَهَانَدَ وَهَيْهَاتَ كَهْ مَن تَنِ بَهْ ذَلْتِ بَدَهَم»^۱.

امام صادق علیه السلام مطلب را در اینجا در حد کمال بیان فرموده و حریت را جامع صفات برجسته دانسته است می فرماید: «حَمْسُ خِصَالٍ مَن لَمْ يَكُنْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْهَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَثِيرٌ مُسْتَمْتَعٌ: أَوَّلُهَا الْوَفَاءُ وَالثَّانِيَةُ التَّدْبِيرُ وَالثَّالِثَةُ الْحَيَاءُ وَالرَّابِعَةُ حُسْنُ الْخُلُقِ وَالْخَامِسَةُ وَهِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ الْخِصَالَ الْخُرِّيَّةَ؛ پَنَجِ صَفْتِ اسْتِ كَهْ اَكْرَ كَسِي لَاقِلِ يَكِي اَزْ اَنَهَا رَا نَدَاشْتَهْ بَاشَدْ خَيْرِ قَابِلِ تَوْجَهِي دَرِ اَوْ نِيَسْتِ: اَوَّلِ وَفَاسْتِ دَوْمِ تَدْبِيرِ سَوْمِ حِيَا چَهَارْمِ حَسَنِ خَلْقِ پَنَجْمِ كَهْ جَامِعِ هَمَهْ اَيْنِ صَفَاتِ اسْتِ، حَرِيْتِ وَ اَزَادَاگِي اسْت»^۲.

حضرت در چهارمین توصیه می فرماید: «آن نیکی که جز از طریق بدی به دست نیاید نیکی نیست و نه آن آسایش و راحتی که جز با مشقت زیاد (و بیش از حد) فراهم نشود»؛ (وَمَا خَيْرٌ خَيْرٍ لَا يُنَالُ إِلَّا بِشَرٍّ، وَبِئْسَ لَا يُنَالُ إِلَّا بِعُسْرِ).
اشاره به اینکه بعضی برای رسیدن به مقصود خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند در حالی که دستور اسلام این است که تنها از طریق مشروع و صحیح باید به اهداف رسید. به بیان دیگر، هدف وسیله را توجیه نمی‌کند. همچنین نباید برای رسیدن به راحتی‌ها به سراغ مقدماتی رفت که بیش از حد انسان را در فشار قرار می‌دهد.

دو جمله بالا را که به صورت جمله‌های خبریه تفسیر کردیم، بعضی به صورت جمله استفهامیه تفسیر کرده‌اند و مطابق این تفسیر معنای جمله چنین می‌شود: چه سودی دارد آن خیری که جز از طریق شر به دست نمی‌آید و چه

۱. لهوف، ص ۹۷ و بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸.

۲. خصال، ج ۱، ص ۲۸۴، ح ۳۳.

فایده‌ای دارد آن راحتی که جز از طریق ناراحتی حاصل نمی‌شود. روشن است که نتیجه هر دو تفسیر یکی است، هرچند لحن و بیان متفاوت است. شبیه همین معنا در کلمات قصار امام علیه السلام نیز آمده است؛ می‌فرماید: «مَا خَيْرٌ بِخَيْرٍ بَعْدَهُ النَّارُ وَمَا شَرٌّ بِشَرٍّ بَعْدَهُ الْجَنَّةُ؛ آن خوبی و نیکی که جهنم را به دنبال داشته باشد خوبی نیست و نه آن ناراحتی و مشکلی که بهشت در پی آن باشد ناراحتی و مشکل است»^۱.

سپس امام علیه السلام در پنجمین توصیه مهم خویش خطاب به فرزندش می‌فرماید: «و پرهیز از اینکه مرکب‌های طمع، تو را با سرعت با خود ببرند و به آبخورهای هلاکت بیندازند»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تُوجِفَ^۲ بِكَ مَطَايَا الطَّمَعِ، فَتُورِدَكَ مَنَاهِلَ^۳ الْهَلَكَةِ).

امام علیه السلام در اینجا موارد طمع را به منزله مرکب‌های سرکشی گرفته که اگر انسان بر آن سوار شود اختیار را از او ربوده و به پرتگاه می‌کشاند و تعبیر به «مَنَاهِلَ الْهَلَكَةِ؛ آبخورهای هلاکت» اشاره لطیفی به این حقیقت است که انسان به سراغ آبخور برای سیراب شدن می‌رود ولی آبخوری که با مرکب طمع به آن وارد می‌شود نه تنها سیراب نمی‌کند، بلکه آبی نیست و به جای آن هلاکت است. بارها در زندگی خود آزموده‌ایم و تاریخ نیز گواه صدق این حقیقت است که افراد طماع گرفتار شکست‌های سختی در زندگی شده‌اند، زیرا طمع، چشم و گوش انسان را می‌بندد و به او اجازه نمی‌دهد راه را از بیراهه و محل نجات را از پرتگاه بشناسد، بلکه می‌توان گفت غالب کسانی که در مسائل تجاری و مانند آن

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۳۸۷.

۲. «تُوجِفُ» از ریشه «أَجَافٌ» به معنای با سرعت حرکت کردن و تاختن گرفته شده و ریشه اصلی آن «وَجِفٌ» بر وزن «حَذَفٌ» به معنای حرکت کردن سریع است. با توجه به اینکه در عبارت بالا با «باء» متعدی شده به معنای به سرعت راندن است.

۳. «مَنَاهِلٌ» جمع «مَنْهَلٌ» به معنای آبخور است.

گرفتار و رشکست نهایی می شوند، عامل اصلی آن طمع آنها بوده است.

شبهه این معنا حدیث پر معنایی است که از امام صادق علیه السلام در بحار الانوار نقل شده است می فرماید: «الطَّمَعُ خَمْرُ الشَّيْطَانِ يَسْتَقِي بِيَدِهِ لِخَوَاصِّهِ فَمَنْ سَكِرَ مِنْهُ لَا يَصْحُو إِلَّا فِي أَلِيمِ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ مُجَاوِرَةِ سَاقِيهِ؛ طمع، شراب شیطان است که با دست خود به خواص خود می نوشاند و هرکس از آن مست شود جز در عذاب الهی یا در کنار ساقیش (شیطان) هوشیار نمی شود»^۱.

در حدیث دیگری از رسول خدا می خوانیم: «الطَّمَعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْعُلَمَاءِ؛ طمع حکمت و تدبیر را حتی از دل دانشمندان بیرون می برد».

در حدیثی دیگر از امام امیرالمؤمنین علیه السلام می خوانیم: «مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلُ الْبِدْعِ وَلَا أَفْسَدَ الرَّجُلَ مِثْلُ الطَّمَعِ؛ چیزی مانند بدعت ها دین را ویران نمی سازد و چیزی بدتر از طمع برای فاسد کردن انسان نیست»^۲.

آنگاه در ششمین و آخرین توصیه خود در این بخش از وصیت نامه می فرماید: «و اگر بتوانی که میان تو و خداوند، صاحب نعمتی واسطه نباشد چنین کن، زیرا تو (به هر حال) قسمت خود را دریافت می کنی و سهمت را خواهی گرفت و مقدار کمی که از سوی خداوند به تو برسد با ارزش تر است از مقدار زیادی است که از سوی مخلوقش برسد، هرچند همه نعمت ها (حتی آنچه از سوی مخلوق می رسد) از ناحیه خداست»؛ «وَإِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَافْعَلْ، فَإِنَّكَ مُدْرِكُ قَسْمِكَ، وَآخِذُ سَهْمِكَ، وَإِنَّ الْإِسِيرَ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَعْظَمُ وَأَكْرَمُ مِنَ الْكَثِيرِ مِنْ خَلْقِهِ وَإِنْ كَانَ كُلُّ مِنْهُ».

امام علیه السلام در این دستور بر این نکته اخلاقی مهم تکیه می کند که انسان تا می تواند نباید زیر بار منت مردم باشد، بلکه باید با نیروی خود و اعتماد به توان

۱. بحار الانوار، ج ۷۰، ص ۱۶۹، ح ۶.

۲. همان مدرک، ج ۷۵، ص ۹۲، ح ۹۸.

خویشتن سهم خود را از مقدرات الهی به دست آورد و اگر از این طریق به سهم کمتری برسد از آن بهتر است که از طریق مردمی که منت می‌گذارند به سهم بیشتری نایل شود. در واقع این سهم کمتر با توجه به حفظ کرامت و شخصیت و مقام انسان، از آن سهم بیشتر افزون‌تر است، زیرا در آنجا شخصیت و ارزش والای انسان خرج می‌شود؛ چیزی که بهایی برای آن نمی‌توان قایل شد.

گرچه عبارت امام علیه السلام در اینجا مطلق است و تفاوتی میان کسانی که با آغوش باز خواسته انسان را استقبال می‌کنند حتی پدر و فرزند و برادر همه را شامل می‌شود؛ ولی روشن است که منظور امام علیه السلام آنجاست که شخصیت انسان با سؤال خدشه دار شود و آمیخته با ذلت یا متنی باشد.

شاهد این سخن حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده: «قَالَ يَوْمًا رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ جَمِيعِ خَلْقِكَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لَا تَقُلْ هَكَذَا وَلَكِنْ قُلِ اللَّهُمَّ أَغْنِنَا عَنْ شِرَارِ خَلْقِكَ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يَسْتَعْنِي عَنْ أُخِيهِ؛ روزی شخصی در محضر آن حضرت به پیشگاه خدا عرضه داشت: خداوندا من را از همه خلق خود بی‌نیاز کن امام علیه السلام فرمود این‌گونه دعا نکن؛ ولی بگو خداوندا ما را از بدان خلقت بی‌نیاز کن، زیرا هیچ انسان باایمانی از کمک و یاری برادرش بی‌نیاز نیست»^۱.

در حدیث دیگری از امام امیر مؤمنان علیه السلام می‌خوانیم که به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود: «يَا بُنَيَّ إِذَا نَزَلَ بِكَ كَلْبُ الزَّمَانِ وَقَحَطُ الدَّهْرِ فَعَلَيْكَ بِذَوِي الْأُصُولِ الثَّابِتَةِ الْفُرُوعِ الثَّابِتَةِ مِنَ أَهْلِ الرَّحْمَةِ وَالْإِيثَارِ وَالشَّفَقَةِ فَإِنَّهُمْ أَقْضَى لِلْحَاجَاتِ أَمْضَى لِدَفْعِ الْمُلِمَّاتِ؛ فرزندم هنگامی که سختی‌های زمان و کمبودهای دوران دامن تو را گرفت از کسانی کمک بخواه که دارای ریشه‌های ثابت خانوادگی و شاخه‌های پربارند؛ آنهایی که اهل رحمت و ایثار و شفقت هستند، چرا که آنها در قضای حوایج سریع‌تر و در دفع مشکلات مؤثرترند»^۲.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۱۷۲، ح ۵.

۲. همان مدرک، ج ۹۳، ص ۱۵۹، ح ۳۸.

به بیان دیگر بسیار می‌شود که انسان شخصا قادر بر انجام کاری است؛ ولی تنبلی می‌کند و از دیگران کمک می‌خواهد و کُلّ بر آنها می‌شود این کار مذموم و نکوهیده است؛ ولی مواردی هست که کارها بدون تعاون دیگران انجام نمی‌شود. کمک گرفتن اشکالی ندارد، زیرا زندگی انسان همواره آمیخته با تعاون است. جمله «وَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنَّهُ» در واقع اشاره به توحید افعالی خداست و آن اینکه به فرض که انسان از دیگران کمک بگیرد (آنجا که نباید بگیرد) و به او کمک کنند باز هم اگر دقت کنیم همه اینها از سوی خداست، زیرا انسان خودش چیزی ندارد که به دیگری بدهد آنچه دارد از سوی خدا دارد و آنچه به دست آورده با نیروی خداداد به دست آورده است.

مرحوم مغنیه در شرح نهج البلاغه خود ذیل این توصیه امیر مؤمنان علیه السلام سخن کوتاه و پرمعنایی از شیخ محمد عبده، عالم معروف مصری به این مضمون نقل می‌کند که هیچ سخنی در دل انسان از این سخن اثربخش‌تر نیست، سخنی که به سبب قوّت در تأثیر و اصابت به حق خواننده باایمان را فوراً از دنیا (و مردم دنیا) برمی‌کند (و تمام توجه او را به سوی خدا می‌برد).
به گفته شاعر:

گرفتن شرزه شیری را در آغوش	میان آتش سوزان خزیدن
کشیدن قلّه الوند بر دوش	پس آنگه روی خار و خس دویدن
مرا آسان‌تر و خوش‌تر بود زان	که بار منتّ دونان کشیدن

بخش بیست و چهارم

وَتَلَا فَيْكَ مَا فَرَطَمِنْ صَمْتِكَ أَيْسَرُ مِنْ إِذْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ، وَحِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشِدِّ الْوِكَاءِ، وَحِفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيَّ غَيْرِكَ. وَمَرَارَةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ، وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ، وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِسِرِّهِ، وَرُبَّ سَاعٍ فِيمَا يَضُرُّهُ! مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ، وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ. قَارِنِ أَهْلَ الْخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنِ أَهْلَ الشَّرِّ تَبَيَّنْ عَنْهُمْ، بِئْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ! وَظُلْمُ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ! إِذَا كَانَ الرَّفِيقُ حَرْقًا كَانَ الْخَرْقُ رِفْقًا. رُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَالدَّاءُ دَوَاءً، وَرُبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ، وَغَشَّ الْمُسْتَنْصَحُ. وَإِيَّاكَ وَالِإِتِّكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النُّوْكَى وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ، وَخَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ. بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غَصَّةً. لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يَنْوُبُ. وَمِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ، وَمَفْسَدَةُ الْمَعَادِ. وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ، سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قَدَّرَ لَكَ. التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ، وَرُبَّ يَسِيرٍ أَنْمَى مِنْ كَثِيرٍ! لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ، وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ. سَاهِلِ الدَّهْرَ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ، وَلَا تُخَاطِرِ بِشَيْءٍ رَجَاءً أَكْثَرَ مِنْهُ، وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَحَ بِكَ مَطِيَّةُ اللَّجَاجِ.

ترجمه

(فرزندم!) جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده‌ای آسان‌تر از جبران آن است که بر اثر سخن گفتن از دست می‌رود، و نگه‌داری آنچه در ظرف است با محکم بستن دهانه آن امکان‌پذیر است و حفظ آنچه در دست داری، نزد من محبوب‌تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری است. تلخی یأس (از

آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها و درآمد (کم) همراه با پاکی و درست‌کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است و انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگه‌داری می‌کند و بسیاری کسانانی که بر زیان خود تلاش می‌کنند.

کسی که پرحرفی کند سخنان ناروا و بی‌معنا فراوان می‌گوید. هر کس اندیشه خود را به کار گیرد حقایق را می‌بیند و راه صحیح را انتخاب می‌کند. به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی. بدترین غذاها غذای حرام است و ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستم‌هاست. در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می‌شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه داروها سبب بیماری گردد و چه بسا بیماری‌هایی که داروی انسان است، گاه کسانانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می‌دهند و آن کس که (اهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می‌کند.

از تکیه کردن بر آرزوها برحذر باش که سرمایه‌احمق‌ها است. عقل، حفظ و نگهداری تجربه‌هاست و بهترین تجربه‌های تو آن است که به تو اندرز دهد، فرصت را پیش از آنکه از دست برود و مایه‌اندوه گردد غنیمت بشمار. نه هرکس طالب چیزی باشد به خواسته‌اش می‌رسد و نه هرکس که از نظر پنهان شد باز می‌گردد. تباه کردن زاد و توشه نوعی فساد است و سبب فاسد شدن معاد. هر کاری سرانجامی دارد (و باید مراقب سرانجام آن بود). آنچه برایت مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید. هر بازرگانی خود را به مخاطره می‌اندازد. (همواره دنبال فزونی مباحش زیرا) چه بسا سرمایه کم از سرمایه زیاد پربرکت‌تر و رشدش بیشتر است. نه در کمک‌کار پست خیری است و نه در دوست متهم فایده‌ای، تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره‌گیر و هیچ‌گاه نعمتی را که داری برای آنکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز. از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت برحذر باش که تو را بیچاره می‌کند.

شرح و تفسیر

بیست و هفت اندرز گرانبها

امام علیه السلام در این بخش از وصیت نامه نورانیش مجموعه‌ای از اندرزهای گوناگون به فرزندش می‌دهد که هر یک به تنهایی نکته مهمی را در بر دارد و مجموعه‌اش برنامه مبسوطی برای زندگی سعادت‌مندانه هر انسانی است.

نخست می‌فرماید: «جبران آنچه بر اثر سکوت خود از دست داده‌ای آسان‌تر از جبران آن است که بر اثر سخن گفتن از دست رفته»؛ (وَتَلَاْفِيكَ^۱ مَا فَرَطَ^۲ مِنْ صَمْتِكَ اَيْسَرُ مِنْ اِدْرَاكِكَ مَا فَاتَ مِنْ مَنْطِقِكَ).

اشاره به اینکه انسان اگر از گفتن چیزی خودداری و صرف نظر کند و بعد بفهمد این سکوت اشتباه بوده فوراً می‌تواند آن را تلافی و تدارک کند در حالی که اگر سخنی بگوید و بعد بفهمد این سخن اشتباه بوده و یا گفتنی نبوده است بازگرداندن آن امکان‌پذیر نیست؛ همانند آبی است که به روی زمین ریخته می‌شود و جمع کردن آن عادتاً غیر ممکن است.

در ادامه این سخن، راه صحیح را برای رسیدن به این مقصود با ذکر مثالی نشان می‌دهد و می‌فرماید: «نگهداری آنچه در ظرف است با محکم بستن دهانه آن امکان‌پذیر است»؛ (وَحِفْظُ مَا فِي الْوِعَاءِ بِشَدِّ الْوِكَاءِ).

«وِعَاء» ظرف، همان قلب و روح انسان است و «وِكَاء» ریسمانی است که دهانهٔ مشک را با آن می‌بندند» اشاره به زبان و دهان انسان که اگر انسان آن را در اختیار خود بگیرد سخنان ناموزون یا کلماتی که موجب پشیمانی است از او صادر نمی‌شود.

حضرت در دومین توصیه می‌فرماید: «و حفظ آنچه در دست داری، نزد من

۱. «تلافی» از ریشه «لَفِيَ» بر وزن «نَفَى» به معنای جبران کردن است و «الفاء» به معنای یافتن.

۲. «فرط» از ریشه «فَرَطَ» بر وزن «شَرَطَ» به معنای کوتاهی کردن و «افراط» زیاده روی کردن است.

محبوب‌تر از درخواست چیزی است که در دست دیگری است»؛ (وَحَفْظُ مَا فِي يَدَيْكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ طَلَبِ مَا فِي يَدَيْ غَيْرِكَ).

اشاره به اینکه بسیارند کسانی که بر اثر اسراف و تبذیر اموال خود را از دست می‌دهند و نیازمند به دیگران می‌شوند و عزت و حیثیت خود را بر سر آن می‌نهند. هر گاه انسان، اعتدال و اقتصاد را در زندگی از دست ندهد نیازمند به دیگران نخواهد شد، بنابراین توصیه مزبور هرگز به معنای دعوت به بخل نیست بلکه به معنای دعوت به میانه‌روی و اعتدال و ترک اسراف و تبذیر است.

آن‌گاه امام علیه السلام در سومین توصیه خود که در ارتباط با توصیه قبل است می‌فرماید: «تلخی یأس (از آنچه در دست مردم است) بهتر است از دراز کردن دست تقاضا به سوی آنها»؛ (وَمَرَاةُ الْيَأْسِ خَيْرٌ مِنَ الطَّلَبِ إِلَى النَّاسِ).

منظور از «یأس» در این عبارت همان ناامیدی است که انسان بر خود تحمیل می‌کند، به گونه‌ای که راه طلب از دیگران را بر خویش می‌بندد. این کار گرچه تلخ است؛ ولی سبب عزت و شرف انسان می‌شود و به همین دلیل، امام علیه السلام این تلخی را از شیرینی طلب بهتر می‌شمرد.

تعبیر به «الْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ» به عنوان یک ارزش و فضیلت در روایات متعددی از معصومان آمده است از جمله در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم: «وَحَيْرُ الْمَالِ الثَّقَةُ بِاللَّهِ وَالْيَأْسُ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ؛ بهترین سرمایه اعتماد بر ذات پاک خدا و مأیوس بودن از چیزی است که در دست مردم است»^۱. این سخن بدان معنا نیست که انسان، تعاون و همکاری با مردم را در زندگی از دست دهد، زیرا زندگی اجتماعی چیزی جز تعاون و همکاری نیست، بلکه منظور این است که چشم طمع بر اموال مردم ندوزد و سربار مردم نشود و با تلاش، برای معاش بکوشد.

به گفته شاعر:

وَإِنْ كَانَ طَعْمُ الْيَأْسِ مُرًّا فَإِنَّهُ
الَّذِي وَأَخْلَى مِنْ سُؤَالِ الْأَرَادِلِ

اگر چه طعم یأس، تلخ است ولی شیرین تر و لذت بخش تر از درخواست و تقاضا از افراد رذل و پست است.

آن‌گاه در چهارمین توصیه می‌افزاید: «درآمد (کم) همراه با پاکی و درست‌کاری بهتر از ثروت فراوان توأم با فجور و گناه است»؛ (وَالْحِرْفَةُ مَعَ الْعِفَّةِ خَيْرٌ مِنَ الْغِنَى مَعَ الْفُجُورِ).

عفت از نظر لغت و موارد استعمال نزد علمای اخلاق، تنها به معنای خودنگهداری جنسی نیست، بلکه هرگونه خویش‌داری از گناه را شامل می‌شود و در جمله بالا به این معناست، زیرا بعضی به هر گناه و زشتی تن در می‌دهند تا ثروتی را از این سو و آن سو جمع‌آوری کنند اما مؤمنان پاک‌دل ممکن است از طریق حلال و خالی از هرگونه گناه به ثروت کمتری برسند؛ امام علیه السلام می‌فرماید این را بر آن ترجیح بده.

حضرت در پنجمین توصیه می‌فرماید: «انسان اسرار خویش را (بهتر از هر کس دیگر) نگهداری می‌کند»؛ (وَالْمَرْءُ أَحْفَظُ لِنَفْسِهِ).

زیرا انسان، نسبت به اسرار خود از همه دلسوزتر است، چون افشای آنها گاه موجب ضرر و زیان و گاه سبب آبرو ریزی و هتک حیثیت او می‌شود در حالی که دیگران از افشای سر او ممکن است هیچ آسیبی نبینند، بنابراین اگر می‌خواهد اسرارش محفوظ شود باید در صندوق سینه خود آن را محکم نگه دارد، همان‌گونه که در کلمات قصار امام علیه السلام آمده است «صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقُ سِرِّهِ»؛ سینه انسان خردمند صندوق اسرار اوست».

در ششمین توصیه می‌فرماید: «بسیارند کسانی که بر زیان خود تلاش می‌کنند»؛ (وَرُبَّ سَاعٍ فِيْمَا يَضُرُّهُ).

۱. «ساع» «ساعی» کوشش‌گر است، از ریشه «سعی» است.

اشاره به اینکه سعی و تلاش باید روی حساب باشد. به بیان دیگر، تلاش باید با تدبیر توأم گردد نکند انسان با دست خویش ریشه خود را قطع کند که این بدترین نوع مصیبت است.

در هفتمین توصیه می فرماید: «کسی که پرحرفی می کند سخنان ناروا و بی معنا فراوان می گوید»؛ (مَنْ أَكْثَرَ أَهْجَرَ^۱).

آری یکی از فواید سکوت، گرفتار نشدن در دام سخنان بی معناست و این بسیار به تجربه رسیده که افراد پر حرف پرت و پلا زیاد می گویند، زیرا سخنان سنجیده و حساب شده، فکر و مطالعه می خواهد در حالی که افراد پر حرف مجالی برای فکر ندارند. امام علیه السلام در غررالحکم عواقب سوء زیادی برای افراد پر حرف بیان فرموده از جمله اینکه «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ زَلَّ»؛ کسی که سخن بسیار گوید لغزش فراوان خواهد داشت^۲ و همین امر آبروی او را می برد و سبب خواری و رسوایی می گردد به عکس کسانی که کم و سنجیده سخن می گویند، سبب آبرومندی خود می شوند و به گفته شاعر:

کم گوی و گزیده گوی چون در تا ز اندک تو جهان شود پر
در هشتمین توصیه می فرماید: «هر کس اندیشه خود را به کار گیرد حقایق را می بیند و راه صحیح را انتخاب می کند»؛ (وَمَنْ تَفَكَّرَ أَبْصَرَ).

اهمیت تفکر در همه امور دنیا و آخرت چیزی نیست که بر کسی مخفی باشد و تمام افراد پیروزمند و موفق همین راه را پیموده اند.

قرآن مجید در این باره می فرماید: «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ * فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»؛ این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می سازد؛ شاید بیندیشید. * درباره دنیا و آخرت^۳.

۱. «اهجر» از ریشه «هجر» بر وزن «فجر» در اصل به معنای دوری و جدایی است. سپس به معنای هذیان گفتن مریض هم آمده، زیرا سخنانش در آن حالت ناخوش آیند و دورکننده است.

۲. غررالحکم، ۴۱۹.

۳. بقره، آیات ۲۱۹ و ۲۲۰.

در نهمین توصیه می‌فرماید: «به نیکوکاران و اهل خیر نزدیک شو تا از آنها شوی و از بدکاران و اهل شر دور شو تا از آنها جدا گردی»؛ «قَارِنُ أَهْلِ الْخَيْرِ تَكُنُ مِنْهُمْ، وَبَايِنُ أَهْلِ الشَّرِّ تَبِينُ عَنْهُمْ».

اشاره به اینکه تأثیر مجالست و هم‌نشینی غیر قابل انکار است؛ هم‌نشینی با بدان انسان را بدبخت و با نیکان انسان را خوشبخت می‌سازد. در قرآن مجید اشارهٔ روشنی به این معنا شده است آنجا که می‌فرماید: «وَيَوْمَ يَعْصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا حَلِيلًا * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا»؛ به یاد آور روزی را که ستمکار دست خود را (از شدت حسرت) به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با رسول (خدا) راهی برگزیده بودم * ای وای بر من، کاش فلان (شخص گمراه) را به دوستی انتخاب نکرده بودم * او مرا از یادآوری (حق) گمراه ساخت بعد از آنکه (یاد حق) به سراغ من آمده بود و شیطان همیشه انسان را تنها و بی‌یاور می‌گذارد».^۱

پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث معروفی می‌فرماید: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَقَرِينِهِ؛ انسان بر همان دینی است که دوست و رفیقش دارد».^۲

همین امر سبب می‌شود که بهترین راه برای شناخت شخصیت انسانی پیچیده و ناشناخته نگاه به هم‌نشینان او باشد، همان‌گونه که در حدیث امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شده است: «فَمَنْ اشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَلَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ مِنْ دِينِ اللَّهِ؛ اگر حال کسی بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید به هم‌نشینان او نگاه کنید؛ اگر اهل دین الهی باشند او هم بر دین خداست و اگر بر

۱. فرقان، آیات ۲۷-۲۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۷۵، ح ۳.

غیر دین الهی باشند او نیز بهره‌ای از دین ندارد».^۱

در دهمین توصیه می‌فرماید: «بدترین غذاها غذای حرام است»؛ (بِئْسَ الطَّعَامُ الْحَرَامُ).

قرآن مجید کسانی را که اموال یتیمان را می‌خورند به عنوان کسانی معرفی کرده که آتش می‌خورند: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا».^۲ بقیه غذاهای حرام نیز بی‌شبهت به اموال یتیمان نیست؛ در روایات آمده است از جمله موانع استجاب دعا خوردن غذای حرام است. قبلاً به این حدیث نبوی اشاره کردیم.

امام علیه السلام در یازدهمین توصیه می‌فرماید: «ستم بر ناتوان زشت‌ترین ستم است»؛ (و ظَلَمَ الضَّعِيفِ أَفْحَشُ الظُّلْمِ).

زیرا او قادر بر دفاع از خویشتن نیست. مرحوم کلینی در کتاب کافی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: «لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي علیه السلام حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةَ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ أَوْصَاهُ بِهِ قَالَ يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ؛ هنگامی که پدرم در آستانه رحلت از دنیا بود مرا به سینه خود چسبانید و فرمود این سخنی است که پدرم در آستانه وفات (شهادت) سفارش کرد و او از پدرش (امیر مؤمنان علی علیه السلام) نقل فرمود: که بپرهیز از ستم کردن بر کسی که یار و یاورى جز خدا ندارد».^۳

البته ظلم درباره همه کس قبیح است؛ ولی اگر کسی مثلاً به ثروتمندی ظلم کند و مقداری از مال او را ببرد، گرچه کار خلافی کرده، لطمه زیادی بر او وارد نمی‌شود به خلاف آن کس که از فقری مالی ببرد.

۱. بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ح ۳۱.

۲. نساء، آیه ۱۰.

۳. کافی، ج ۲، ص ۳۳۱، ح ۵.

در دوازدهمین توصیه می‌فرماید: «در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می‌شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروهایی که سبب بیماری گردد و بیماری‌هایی که داروی انسان است»؛ (إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا كَانَ الْخُرْقُ رِفْقًا رَبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَالدَّاءُ دَوَاءً).

اصل و اساس در برنامه‌های زندگی، نرمش و مداراست؛ ولی گاه افرادی پیدا می‌شوند که از این رفتار انسانی سوء استفاده کرده بر خشونت خود می‌افزایند در مقابل این افراد خشونت تنها طریق اصلاح است. جمله بعد در واقع به منزله علت برای این جمله است، زیرا مواردی پیدا می‌شود که دوا، درد را فزون‌تر می‌سازد و تحمل درد، دوا محسوب می‌شود همان‌گونه که شاعر گفته است:

هر کجا داغ بایدت فرمود چون تو مرهم نهی ندارد سود
اشاره به اینکه زخم‌هایی است که تنها درمان آن در گذشته داغ کردن و سوزاندن بود، به یقین در آنجا مرهم نهادن بیهوده و گاه سبب افزایش بیماری است و به عکس گاه بیماری‌هایی عارض انسان می‌شود که سبب بهبودی از بیماری‌های مهم‌تری است.

در سیزدهمین توصیه می‌فرماید: «و گاه کسانی که اهل اندرز نیستند اندرزی می‌دهند و آن کس که (اهل اندرز است و) از او نصیحت خواسته شده خیانت می‌کند»؛ (وَرَبَّمَا نَصَحَ غَيْرُ النَّاصِحِ، وَغَشَّ ۲ الْمُسْتَنْصِحُ ۳).

اشاره به اینکه همیشه نباید به سخنان کسانی که اهل نصیحت نیستند بدبین بود؛ گاه می‌شود از آنها سخن حکمت آمیز و ناصحانه‌ای صادر می‌گردد و به عکس، خیرخواهان نصیحت‌گو، گاه از روی خطا و حسادت و عوامل دیگر در نصیحت خود خیانت می‌کنند، بنابراین همیشه نباید به آنها خوش‌بین بود و در

۱. «خُرْق» به معنای خشونت به خرج دادن (ضد رفق و مدارا کردن).

۲. «غَشَّ» از ریشه «غش» (به کسر غین) به معنای خیانت کردن است.

۳. «المستنصح» (به صورت اسم مفعول) به معنای کسی است که از او نصیحت می‌طلبند.

هر دو صورت حکم عقل را باید به کار گرفت و از قراین به درستی و نادرستی اندرز اندرزگویان پی برد.

مرحوم علامه مجلسی در بحارالانوار حدیث معروف جالبی در این زمینه نقل می‌کند که پس از پایان طوفان نوح، شیطان در برابر حضرت نوح علیه السلام ظاهر شد و گفت: خدمت بزرگی به من کردی و حقی بر من داری می‌خواهم جبران کنم. نوح علیه السلام به او گفت: من بسیار ناراحت می‌شوم که من خدمتی به تو کرده باشم بگو چیست؟ گفت: آری تو نفرین کردی و قومت را غرق نمودی اکنون کسی باقی نمانده که من او را گمراه کنم و مدتی استراحت می‌کنم تا جمع دیگری به وجود آیند و به گمراه ساختن آنها بپردازم نوح گفت: چه خدمتی به من می‌خواهی بکنی (در بعضی از روایات دیگر آمده است که نوح حاضر به پذیرش از او نبود ولی از سوی خداوند خطاب آمد: گرچه کار او شیطنت است ولی در اینجا راست می‌گوید، بپذیر) ^۱؛ شیطان گفت: «ادُّكُرْنِي فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ فَإِنِّي أَقْرَبُ مَا أَكُونُ إِلَى الْعَبْدِ إِذَا كَانَ فِي إِحْدَاهُنَّ ادُّكُرْنِي إِذَا غَضِبْتَ وَادُّكُرْنِي إِذَا حَكَمْتَ بَيْنَ اثْنَيْنِ ادُّكُرْنِي إِذَا كُنْتَ مَعَ امْرَأَةٍ خَالِيًا لَيْسَ مَعَكُمْ أَحَدٌ؛ در سه جا مراقب من باش که من در این سه مورد به بندگان خدا از همیشه نزدیک‌ترم: هنگامی که خشمگین شوی مراقب من باش و هنگامی که در میان دو نفر قضاوت می‌کنی (باز هم) مراقب من باش و هنگامی که با زنی در خلوتگاهی که شخص دیگری در آنجا نباشد همراه شوی در آنجا نیز مراقب من باش». ^۲ این در واقع یکی از مصادیق روشن کلام مولا امیر مؤمنان است.

در چهاردهمین توصیه می‌فرماید: «از تکیه کردن بر آرزوها برحذر باش که سرمایه‌ی احمق هاست»؛ (وَإِيَّاكَ وَالْإِتِّكَالَ عَلَى الْمُنَى فَإِنَّهَا بَضَائِعُ النَّوْكَى ^۳).

۱. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۲۸۸، ح ۱۰.

۲. همان مدرک، ص ۳۱۸، ح ۲۰.

۳. «نوکى» جمع «نوک» بر وزن «بتر» به معنای شخص احمق و نادان است.

منظور از «مُنی؛ آرزوها» آرزوهای دور و دراز است که به خیالات شبیه‌تر است و آنها که گرفتار این‌گونه آرزوها می‌شوند، نیروهای فعال خود را بیهوده هدر می‌دهند و سرانجام به جایی نمی‌رسند. از سوی دیگر تکیه بر این‌گونه آرزوها تمام فکر و عمر انسان را به خود مشغول می‌دارد و از پرداختن به معاد باز می‌دارد.

این همان چیزی است که در حدیث معروفی که هم از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده و هم از امیر مؤمنان علی عَلِيٌّ در نهج البلاغه، فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اثْنَانِ اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْأَخْرَةَ؛ ای مردم چیزی که بر شما می‌ترسم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای دور و دراز، چرا که پیروی از هوای نفس شما را از حق باز می‌دارد و آرزوهای دور و دراز آخرت را به فراموشی می‌سپارد»^۱. در پانزدهمین توصیه می‌فرماید: «عقل، حفظ و نگهداری تجربه‌هاست»؛ (وَالْعَقْلُ حِفْظُ التَّجَارِبِ).

اشاره به اینکه هنگامی که تجربه‌ها جمع‌آوری شود با توجه به اینکه «حُكْمُ الْأَمْثَالِ فِيمَا يَجُوزُ وَفِيمَا لَا يَجُوزُ وَاحِدٌ؛ حوادث مشابه نتیجه مشابه دارند» و حدیث معروف «إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَا يُلْدَعُ مِنْ جُحْرٍ مَرَّتَيْنِ؛ انسان با ایمان از یک سوراخ دوبار گزیده نمی‌شود»^۲ سبب می‌شود که انسان، راه صحیح را در برخورد با حوادث آینده پیدا کند و از تجربیات پیشینیان درس بگیرد و از زیان‌های ناشی از خطاها رهایی یابد.

بسیاری از قواعد کلی عقلی از همین تجربیات جزئی برگرفته شده (طبق قاعده استقرای منطقی) البته این تجربه‌ها گاه مربوط به خود انسان است و گاه از

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۲ و در بحار الانوار، ج ۲، ص ۳۵، ح ۳۷ نیز از باکمی تفاوت از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است.

۲. بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۳۴۵.

تجربه‌های دیگران استفاده می‌کند که این به اصطلاح «نورٌ علی نُورٍ» است و به همین دلیل مدیرانِ مدبر به مطالعهٔ تاریخ پیشینیان اهمّیت فراوان می‌دهند. کوتاه سخن اینکه انسان اگر تجارب خویش را حفظ کند و از تجارب دیگران نیز استفاده کند، هم می‌تواند در موارد مشابه، گرفتار خطا نشود و هم قانونی کلی از موارد جزئی تهیه کند که برای خودش و دیگران در همهٔ شئون زندگی مفید و سودمند باشد.

در نامهٔ ۷۸ تعبیر شدیدتری در این زمینه آمده است می‌فرماید: «فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَالتَّجْرِبَةِ؛ بدبخت کسی است که از عقل و تجربیات خود سود نبرد».

در شانزدهمین توصیه می‌فرماید: «بهترین تجربه‌های تو آن است که به تو اندرز دهد»؛ (وَخَيْرٌ مَا جَرَّبْتَ مَا وَعَظَكَ).

اشاره به اینکه تجربه‌ها گاه سود مادی می‌آورد و گاه سود معنوی و بهترین تجربه‌ها آن است که دارای سود معنوی باشد.

در کلمات قصار امام علیه السلام آمده است: «لَمْ يَذْهَبْ مِنْ مَالِكَ مَا وَعَظَكَ؛ آنچه از مال تو از دست برود ولی باعث اندرز و بیداری تو شود در واقع از دست نرفته است».^۱

در هفدهمین توصیه می‌فرماید: «فرصت را پیش از آنکه از دست برود و مایهٔ اندوه گردد غنیمت بشمار»؛ (بَادِرِ الْفُرْصَةَ قَبْلَ أَنْ تَكُونَ غُصَّةً).

فرصت به معنای فراهم بودن مقدمات برای رسیدن به یک مقصد است؛ گاه انسان مقصد مهمی دارد و مقدماتش فراهم نیست؛ ولی ناگهان در یک لحظه فراهم می‌گردد که باید بدون فوت وقت از آن لحظه استفاده کند و خود را به مقصد برساند که اگر غفلت کند و از دست برود چه بسا در آینده هرگز چنان

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۹۶.

شرایطی برای رسیدن به مقصد فراهم نگردد. فرصت مانند بادها و نسیم‌های موافقی است که به سوی مقصد می‌وزد که اگر کشتی بادبانی از آن استفاده نکند ممکن است ساعت‌ها و روزها بر سطح دریا بماند و مایه غصه و اندوه شود.

در حدیث مشهوری از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَّا فَتَعَرَّضُوا لَهَا؛ (بدانید) از سوی پروردگار شما در ایام زندگیتان نسیم‌های سعادت می‌وزد از آن استفاده کنید و خود را در معرض آن قرار دهید».^۱ در حدیث دیگری از آن حضرت آمده: «مَنْ فَتَحَ لَهُ بَابٌ مِنَ الْخَيْرِ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي مَتَى يُعَلِّقُ عَنْهُ؛ کسی که دری از خیر به روی او گشوده شود باید برخیزد و از آن بهره‌گیرد، زیرا نمی‌داند چه زمانی این در بسته می‌شود».^۲

در این زمینه، روایات معصومین عليهم السلام و عبارات بزرگان فراوان است با حدیثی از امیر مؤمنان عليه السلام آن را پایان می‌دهیم فرمود: «أَشَدُّ الْغُصَصِ فَوْتُ الْفُرْصِ؛ شدیدترین غصه‌ها از دست رفتن فرصت‌هاست».^۳

سپس در هجدهمین توصیه می‌فرماید: «نه هرکس طالب چیزی باشد به خواسته‌اش می‌رسد و نه هرکس که از نظر پنهان شد باز می‌گردد»؛ (لَيْسَ كُلُّ طَالِبٍ يُصِيبُ، وَلَا كُلُّ غَائِبٍ يُتُوبُ).

این دو جمله می‌تواند به منزله علتی برای توصیه مبادرت به فرصت‌ها باشد که در جمله قبل گذشت، زیرا انسان تنها در صورتی به مقصود می‌رسد که در زمینه فراهم بودن شرایط برخیزد و تلاش کند در غیر این صورت تلاش او بیهوده است. واژه «غائب» می‌تواند اشاره به فرصت از دست رفته باشد که ای بسا دوباره باز نگردد. در عین حال می‌تواند توصیه مستقلی باشد اشاره به اینکه انسان همیشه نباید انتظار داشته باشد که از کوشش‌هایش نتیجه بگیرد. به بیان

۱. بحارالانوار، ج ۶۵، ص ۲۲۱.

۲. کنز العمال، ح ۴۳۱۳۴.

۳. غررالحکم، ۱۰۸۱۸.

دیگر، از شکست‌ها نباید ناامید گردد.

در نوزدهمین توصیه می‌فرماید: «تباه کردن زاد و توشه نوعی فساد است و سبب فاسد شدن معاد»؛ (وَمِنَ الْفَسَادِ إِضَاعَةُ الزَّادِ وَمُفْسَدَةُ الْمَعَادِ).

منظور از زاد و توشه در اینجا همان زاد و توشه تقوا برای سفر آخرت است که اگر انسان آن را از دست دهد آخرت او تباه خواهد شد.

در بیستمین توصیه می‌فرماید: «هر کاری سرانجامی دارد (باید مراقب سرانجام آن بود)»؛ (وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ).

اشاره به اینکه انسان هنگامی که دست به کاری می‌زند باید در عاقبت آن بیندیشد و بی حساب و کتاب اقدام نکند؛ اگر عاقبت آن نیک است در انجام آن بکوشد وگرنه پرهیزد.

در غرالحکم از امام امیر مؤمنان علی علیه السلام همین جمله با اضافه‌ای نقل شده: «وَلِكُلِّ أَمْرٍ عَاقِبَةٌ حُلُوءٌ أَوْ مَرَّةٌ؛ هر کار عاقبتی شیرین یا تلخ دارد (که باید به آن اندیشید)»^۱.

در بیست و یکمین توصیه می‌فرماید: «آنچه برایت مقدر شده به زودی به تو خواهد رسید»؛ (سَوْفَ يَأْتِيكَ مَا قُدِّرَ لَكَ).

مقصود اینکه نباید بیهوده حرص زد؛ نه بدین معنا که انسان تلاش برای معاش را رها سازد و کوشش برای بهبود زندگی را فراموش کند، بلکه هدف این است که از تلاش‌های بیهوده و حریصانه پرهیزد. همه روایاتی که به مقدر بودن روزی اشاره می‌کند نیز ناظر به همین معناست.

در بیست و دومین توصیه می‌افزاید: «هر بازرگانی خود را به مخاطره می‌اندازد»؛ (التَّاجِرُ مُخَاطِرٌ)^۲.

۱. غرالحکم، ۱۰۹۱۳.

۲. «مخاطر» کسی است که خود را به خطر می‌افکند.

بازرگان همیشه از تجارت خود سود نمی‌برد و به اصطلاح امروز، تجارت نوعی ریسک است؛ بنابراین انسان باید شجاع باشد و بر خدا توکل کند و از زیان‌های احتمالی نهراسد و از زیان‌ها ناامید و مأیوس نشود. البته تاجر باید تلاش و کوشش و تدبیر را از دست ندهد؛ ولی اگر با زیانی مواجه شد نیز ناراحت نگردد.

این احتمال نیز داده شده که این جمله اشاره به جنبه‌های معنوی تجارت باشد، زیرا تاجر گاه آلوده اموال حرام می‌شود و سعادت خود را به خطر می‌افکند، بنابراین باید همواره مراقب این خطرات باشد مخصوصاً در عصر و زمان ما که اموال حرام و تجارت‌های نامشروع فزونی گرفته و گاه پرسود بودن آن چشم عقل را می‌بندد و تاجر را گرفتار گناه می‌سازد.

آن‌گاه در بیست و سومین توصیه می‌فرماید: «همواره دنبال فزونی مباش (زیرا) چه بسا سرمایه کم از سرمایه زیاد پربرکت‌تر و رشدش بیشتر است»؛ (وَرُبَّ يَسِيرٍ أَنَّمَىٰ مِنْ كَثِيرٍ).

اشاره به اینکه همیشه نباید به کمیت اعمال و کارها نگاه کرد، بلکه مهم کیفیت آن است؛ چه بسا اعمال کمتر با کیفیت بالاتر و خلوص بیشتر بارورتر و مؤثرتر باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»؛ آن کس که مرگ و حیات را آفرید تا شما را بیازماید که کدام یک از شما بهتر عمل می‌کنید».^۱

احتمال دیگر در تفسیر این جمله آن است که انسان نباید در زندگی مادی دنبال سرمایه‌های فزون‌تر باشد چه بسا سرمایه کمتر پاک‌تر و حلال‌تر بوده، و نمو و رشد بیشتری داشته باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا لِيَرْبُوَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

المُضْعِفُونَ»؛ آنچه به عنوان ربا می پردازید تا در اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت؛ و آنچه را به عنوان زکات می دهید و تنها رضای خدا را می طلبید (مایه برکت و فزونی است و) کسانی که چنین می کنند دارای پاداش مضاعف اند.^۱

حضرت در بیست و چهارمین توصیه می فرماید: «نه در کمک کار پست خیری است و نه در دوستِ متهم»؛ (لَا خَيْرَ فِي مُعِينٍ مَهِينٍ^۲، وَلَا فِي صَدِيقٍ ظَنِينٍ^۳)، زیرا هرگاه فرد پستی انسان را یاری کند غالباً توأم با منت است اضافه بر این شخصیت انسان در نظر مردم پایین می آید، زیرا فرد پستی در یاری اوست و دوست متهم هرچند حق دوستی را ادا کند سبب متهم شدن انسان و آبروریزی او می شود و اینجاست که باید عطایش را به لقایش بخشید.

در بیست و پنجمین توصیه می فرماید: «تا روزگار در اختیار توست به آسانی از آن بهره گیر»؛ (سَاهِلٌ^۴ الدَّهْرُ مَا ذَلَّ لَكَ قَعُودُهُ).

اشاره به اینکه ممکن است چنین فرصتی همیشه به دست نیاید. این احتمال نیز در تفسیر این جمله وجود دارد که هرگاه روزگار با تو مدارا کند تو هم آسان بگیر و مدارا کن و به گفته شاعر:

إِذَا الدَّهْرُ أَعْطَاكَ الْعِنَانَ فَسُرِّ بِهِ رُوَيْدًا وَلَا تَغْنَفْ فَيُصِحُّ شَامِسًا
 هنگامی که روزگار زمام خود را در اختیار تو بگذارد آرام با او حرکت کن و فشار میاور که ممکن است چموش و سرکش شود.

در بیست و ششمین توصیه می فرماید: «هیچ گاه نعمتی را که داری به خاطر اینکه بیشتر به دست آوری به خطر مینداز»؛ (وَلَا تُخَاطِرْ بِشَيْءٍ رَجَاءً أَكْثَرَ مِنْهُ).

۱. روم، آیه ۳۹.

۲. «مهین» به معنای پست و حقیر و ضعیف از ریشه «مهانة» گرفته شده است.

۳. «ظنین» به معنای شخص متهم، از ریشه «ظن» به معنای گمان گرفته شده و معنای اسم مفعولی دارد.

۴. «ساهل» امر از ریشه «مسهلة» به معنای مدارا کردن است.

گاه انسان، نعمت‌هایی در اختیار دارد؛ ولی طمع و فزون طلبی او را وادار می‌کند که برای به چنگ آوردن نعمت بیشتر آن را به مخاطره افکند. این کار عاقلانه نیست. مثل اینکه انسان مال خود را در اختیار افرادی که آگاهی بر تجارت و مضاربه ندارند به هوای قول‌هایی که برای سود بیشتر می‌دهند بگذارد و سرانجام نه تنها سودی عایدش نشود بلکه اصل سرمایه نیز از دست بدهد.

سرانجام در بیست و هفتمین و آخرین توصیه (در این بخش از وصیت‌نامه) می‌فرماید: «از سوار شدن بر مرکب سرکش لجاجت برحذر باش که تو را بیچاره می‌کند»؛ (وَإِيَّاكَ أَنْ تَجْمَعَ^۱ بِكَ مَطِيئَةَ اللَّجَاجِ).

لجاجت آن است که انسان بر سخن باطل یا طریقه نادرستی که بطلان آن بر او ثابت شده اصرار ورزد به گمان اینکه شخصیت خود را در انظار نشکنند در حالی که اگر در این گونه موارد انسان در برابر حق تواضع کند و آن را پذیرا شود، اعتبار و آبروی او در انظار مردم بیشتر خواهد شد.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِيَّاكَ وَاللَّجَاجَةَ فَإِنَّ أَوْلَهَا جَهْلٌ وَآخِرَهَا نَدَامَةٌ؛ از لجاجت پرهیز که آغازش جهل و نادانی و آخرش ندامت و پشیمانی است».^۲ در حدیثی دیگر از همین امام علیه السلام می‌خوانیم: «لَا مَرْكَبَ أَجْمَعَ مِنَ اللَّجَاجِ؛ مرکبی سرکش تر از لجاجت نیست».^۳

به راستی اگر کسی تنها و صایای بیست و هفت‌گانه این بخش از وصیت‌نامه را که با عباراتی کوتاه و پرمعنا ایراد شده بود در زندگی خود پیاده کند چه سعادت‌ی نصیب او می‌شود و اگر جامعه‌ای توفیق عمل به آن را یابد چه جامعه‌ای خوشبخت و سعادتمند خواهد بود.

۱. «تجمیع» فعل مضارع از ریشه «جموح» به معنای سرکشی و چموشی است.

۲. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۶۹، ح ۶.

۳. غررالحکم، ح ۱۰۶۴۳.